چرا منهج سلفی را برگزیدم؟

**به قلم:**

**سلیم بن عید الهلالی**

**برگردان:**

 **ابو خالد عبدالله محمدی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | چرا منهج سلفی را برگزیدم؟ |
| **عنوان اصلی:** | لماذا اخترت المنهج السلفي؟ |
| **به قلم:** | سلیم بن عید الهلالی |
| **برگردان:** | ابو خالد عبدالله محمدی |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | سایت عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tv[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com) |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc440551298)

[آغاز سخن 1](#_Toc440551299)

[واقعیت امت اسلامی و پیام‌های آن راست گوی مؤیَّد 3](#_Toc440551300)

[الله متعال کامل کننده‌ی نور خویش است 27](#_Toc440551301)

[حقیقت امر بیداری اسلامی 31](#_Toc440551302)

[رهنمودهایی در مسیر بیداری اسلامی 39](#_Toc440551303)

[سلف و سلفیت از منظر زمان، لغت و اصطلاح 41](#_Toc440551304)

[شبهه‌ها و تصحیح 51](#_Toc440551305)

[سلفیت، گروه پیروز و حزب یاری شده 56](#_Toc440551306)

[آیا صحابه رضوان الله علیهم دارای منهج علمی بوده‌اند؟ 105](#_Toc440551307)

[چرا فقط منهج سلفی؟! 131](#_Toc440551308)

[احتجاج صحابه و تابعین رحمهم الله به فهم سلف و برنامه‌ی ایشان 153](#_Toc440551309)

آغاز سخن

 إنَّ الحَمدَ لله؛ نَحمَدُه، و نستَعینَهُ، و نَستغفِرُهُ، و نَعوذُ باللهِ من شُرورِ أنفُسنَا، و سَیِّئاتِ أعمَالنَا، مَن یَهدِهِ اللهُ فَلا مُضِلَّ له، و مَن یُضلِل فَلا هَادِیَ لَه.

و أشهد أن لا إله إلا اللهُ وحدَهُ لا شریكَ لَهُ. و أشهد أنَّ محمَّداً عَبدُهُ و رَسُولُه.

 بدان که جمله‌ی ستایش‌ها از آن اللهأ است. او را ستوده و از او کمک می‌‌طلبیم و خواهان آمرزشیم. از پلشتی‌های روح و کردار زشتمان به او پناه می‌‌جوییم. آن که را اللهـ راهنمایی کند، گمراه کننده‌ای ندارد و هر که را او (الله) گمراه نمود هدایتگری نخواهد داشت.

گواهم که معبود بر حقی جز الله بی‌همتا وجود ندارد؛ و شاهدم که محمد ج بنده و سفیر اوست.

اما بعد:

 امت مسلمان در تقاطع سردرگُمی هلاک گشته است. چنان زندگی حیران و سرگردانی سپری می‌‌کند، که تاریخ اسلامی علی‌رغم چشیدن بحران‌های فراوان و فجایع و مصیبت‌های بی‌انتها در لحظات ناتوانی و دوری از حمایت استوار الهی، شاهد چنین زندگانی نبوده است. هر روز مسلمانان پاره‌ای از خاک و دیار خویش و بخشی از دارایی‌های خود را از دست می‌دهند؛ و یا در حالت وحشت و نگرانی و با لحظات بیم و نا امیدی و ساعات ترس و دلهره زندگی می‌‌کنند.

 لیک آن که در سنن الهی به بصیرت می‌‌نگرد، شک ندارد که روزگار علیه دشمنِ مسلمین می‌‌چرخد. راهنما و قافله سالار مسلمین، مقوله‌ی معروف عمر بن خطابس است که بانگ می‌دارد: «نَحنُ قَومٌ أَعَزَّنَا اللهُ بِالإِسلامِ و إِن ابتَغَینَا العِزَّةَ فِی غَیرِهِ أَذَلّنَا اللهُ»: ما آن مردمانیم که اللهـ با اسلام عزت و شوکتمان داد؛ اگر عزّت را ماورای اسلام بجوییم، پست و زبونمان خواهد کرد.

 بدین روی بی‌درنگ از خود حساب کشیده و کم کاری و علت را می‌یافتند. و در مرحله‌ی بازگشت به دین، سریع وارد عمل می‌شدند. متقابلاً اللهأ نیز خواری و نکبت را از آنان می‌زدود و عزت و شوکت‌شان را قدرت می‌بخشید و باد صبایشان در پی تند باد هلاکت وزیدن می‌گرفت.

 لیکن افرادی در اسلام رشد یافتند که جاهلیت را نشناخته‌اند. دستگیره‌های دین یکی پس از دیگری شکست و هر دستگیره‌ای که شکست مردم به دستگیره‌ی دیگر دست آویختند.

 تاریکی که امروز حقیقت امرِ امت اسلامی را در بر گرفته، بسی سخت‌تر و تلخ‌تر از گذشته است. اما من به آفریدگارمأ اطمینان کامل دارم که گر او بخواهد این ظلمت تکّه پاره گشته و می‌گذرد.

 بر ماست که وضعیت کنونی را از منظر اسلام بنگریم و عللی که کار را بدینجا کشانده مشخص کنیم. و در پی آن به برنامه‌ی حقّی که آخر این امت جز با آن اصلاح نمی‌شود، نظر اندازیم. چرا که اولِ این امت با چنین برنامه‌ای اصلاح گشت. وعده دهنده اللهـ است و او تکیه‌گاه و پناه من است.

به قلم: ابو اسامه سلیم بن عید الهلالی

واقعیت امت اسلامی و پیام‌های آن راست گوی مؤیَّد

 حقیقت امر امت اسلامی شاهد دو مدهوشی بود؛ که باعث بر هم خوردن توازن آن شد و امت به راست و چپ کج شده و در پایان عده‌ای از مردم به شانه‌ی راه افکنده شدند.

* اول: حالت سستی:

 پیشتر بدون هیچ ابهام و پوشیدگی، رسا - نه آن‌گونه که آشوب و فتنه به پا کند- به این وضعیت اشاره شده است. ثوبانس خدمتکار رسول الله ج می‌گوید: ایشان فرمودند: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا»، فقال قائلٌ: أَوَ مِن قِلَّةٍ نَحنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَل أَنْتُمْ یومئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّکم غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، ولَینْزَعَنَّ اللهُ مِنْ صَدور عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنکم ، وَلَیقذِفَنَّ اللهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهَنُ»، قَالُوا: یا رسولَ اللهِ! وَمَا الْوَهَنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»: (به زودی دیگر امت‌ها علیه شما فراخوان می‌دهند، چنان‌که خورندگان برای کاسه‌ی غذا فرا می‌خوانند. شخصی گفت: به خاطر تعداد کم ما؟ فرمودند: بلکه شما در آن روز بسیارید؛ اما همانند کف روی آب هستید. به یقین الله هیبت شما را از دل دشمنانتان ریشه کن می‌کند و حتماً در دل‌هاتان سستی می‌افکند. گفتند: ای رسول الله! سستی چیست؟ فرمود: حُبّ دنیا و کراهیت مرگ[[1]](#footnote-1).

 حدیث مذکور \_ که حالت سستی را مشخص می‌کند \_ سایه‌هایی فراگیر می‌افکند و به رهنمون‌هایی گرانقدر از حقیقت امت اسلامی اشاره می‌کند:

* اول**:** دشمنان اسلام که سربازان ابلیس و همکاران شیطان‌اند، در کمین رشد و نمو امت و دولت اسلام‌اند. چرا که می‌بینند سستی به آن رخنه کرده و بیماری جسمش را پوکیده است. لذا به آن یورش آورده‌اند و عده‌ی باقی مانده‌ی آن را پنهان نموده‌اند.

 پیوسته کفار و مشرکینِ اهل کتاب از ابتدای درخشش اسلام آن دولت نوپایی که پیامبر ج پی ریزی اش کرد و ارکان آن را در مدینه و ما حول آن استوار نمود، بدین کار مشغول‌اند.

این جریان به وضوح در حدیث (الثلاثةِ الَّذینَ خُلِّفوا: آن سه فردی که از جنگ عقب ماندند)[[2]](#footnote-2) بیان شده است. چنان‌که کعب بن مالکس می‌گوید: ... در بازار مدینه قدم می‌زدم. ناگاه کشاورزی از اهل شام که برای فروش مواد غذایی به مدینه آمده بود می‌گفت: دنبال کعب بن مالک هستم. نشانم نمی‌دهید؟ مردم (مرا) نشانش دادند. نزدم آمد و دست نوشته‌ی پادشاه غسّان را به من داد. من که سواد داشتم، نامه را خواند و دیدم در آن آمده است: «اما بعد: خبر دار شدیم که دوستت \_ رسول الله ج \_ به تو ستم روا داشته است. الله تو را در دیار خواری و پستی و هلاکت قرار نداده است؛ به ما بپیوند تا با تو مواسات و همدردی کنیم».

پس ای مسلمان زیرک و ای برادر عزیز! بنگر که کفار چگونه اخبار دولت اسلام را رصد می‌کنند و به محض فرصت یافتن، از هر ناحیه و کرانه بر دولت اسلام یورش می‌آروند.

* دوم: برخی از دولت‌های کفر یکدیگر را فرا می‌خوانند تا علیه اسلام، دولت اسلامی، مسلمین و دعوت‌گرانش هم اندیشی کنند.

 آن که تاریخ جنگ‌های صلیبی و اهداف پشت پرده‌ی جنگ جهانی اول را بخواند که چگونه غربی‌ها ارتش‌هاشان را برای پایان دادن به حکومت اسلامی شوراندند ، این امر بسان خورشیدِ نیم روزی بر وی روشن خواهد شد.

 تا آنجا که برای دست یابی به این مهم ابتدا "گروهی" و در پی آن "هیئتی" و بعداً "مجلسی" تأسیس نمودند. سپس "سازمان جهانی جدیدی" که پیوسته حرص، و زیاده خواهی آن فزونی می‌یابد

* سوم: دیار مسلمین منبع خیرات و برکت‌های بس فراوانی است. دولت‌های کفر برای دست یافتن بر آن، به آن چشم دوخته‌اند. بدین روی رسول الله ج آن را به کاسه‌ای لب ریز از خوراکِ لذیذ تشبیه نموده است که شکموها را می‌فریبد و متعاقباً بر آن یورش آورده و هر کدام همچون نصیبِ شیر جنگل، از آن سهمیه می‌خواهد.
* چهارم: ملت‌های کفر خیرات و ثروت‌های مسلمین را خوردند و دارایی آنان را بدون هیچ مقاومت و درگیری، به یغما بردند وبدون هیچ مزاحمتی \_از سوی مسلمانان\_ تناول نمودند.
* پنجم:دُوَل کفر، بلاد مسلمین را سربازانی آماده باش ساخته‌اند و تکه دولت‌هایی خُرد گردانده‌اند. چنان‌که در حدیث عبدالله بن حوالةس آمده است. وی می‌گوید: رسول الله ج می‌فرمایند: «سَتُجَنَّدُونَ أَجْنَادًا: جُنْدًا بِالشَّامِ، وَجُنْدًا بِالْعِرَاقِ، وَجُنْدًا بِالْيَمَنِ»، فقُلْتُ: خِرْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «عَلَيْكَم بِالشَّامِ، فَمَنْ أَبَى فَلْيَلْحَقْ بِيَمَنِهِ وَلْيَسْتَقِ مِنْ غُدَرِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عزَّ وجلَّ تَكَفَّلَ لِي بِالشَّامِ وَأَهْلِها».

 قال ربیعةُ: فسمعتُ أبا إدریس الخولانیَّ یُحدِّثُ بهذا الحدیثِ و یقولُ: و مَن تکفَّل اللهُ بهِ فلا ضیعة علیه: (لشکرهایی پخش و پراکنده خواهید شد؛ سربازانی در شام و جنگجویانی در عراق و همرزمانی در یمن. گفتم: ای رسول ج برایم انتخاب کن![[3]](#footnote-3) فرمودند: بر شماست که به شام[[4]](#footnote-4) بروید. ولی کسی که نخواست، به یمن برود تا که از آبش بنوشد. چرا که الله تعالی شام و اهل شام را برایم تکفّل نموده است.

 ربیعة می‌گوید: شنیدم ابو ادریس خولانی این روایت را نقل می‌کند و می‌گوید: و هر آن کس را که اللهـ تکفل نمود، ضایع نخواهد شد)[[5]](#footnote-5).

 آیا این حقیقت امر ملت‌های اسلامی نیست؟! خرده دولت‌هایی که هیچ اختیاری در دست‌شان نیست. حق هیچ امر و نهیی در امور داخلی و خارجی خویش ندارند. بلکه نیرو و پشتیبانی و سیاست خود را از دُوَل کفر استمداد می‌کند. اللهـ یاری کننده است و سزاوار و شایسته است بر او توکل شود.

* ششم: دولت‌های کفر دیگر از مسلمین نمی‌هراسند. چرا که آنان هیبت و جبروت خویش را نزد امت‌های دیگر از دست داده‌اند. امتی که پیشتر، بند بند دول کفر از هراسش به لرزه می‌افتاد و قلب لشکر شیطان از هیبتش می‌لرزید. چرا که اسلحه‌ی بُرنده و کار آمدِ ترس، دیگر دل کفار را پُر نکرده و دژهاشان را متزلزل نمی‌کند.

 اللهأ می‌فرماید: ﴿سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ﴾ [آل عمران: 151]: (به زودی در دل‌های کافران ترس می‌اندازیم؛ زیرا چیزی را که الله بر [حقّانیّت] آن دلیلی نازل نکرده، شریک الله قرار داده‌اند).

 رسول الله ج می‌فرماید: «نُصِرتُ بالرُّعبّ مسیرةَ شهرٍ»: (به وسیله ترس به فاصله‌ی یک ماه یاری شده‌ام[[6]](#footnote-6).[[7]](#footnote-7)

 بنابر فرموده‌ی رسول الله ج در حدیث ثوبانس که پیشتر بیان شد، این ویژگی \_ هیبت و هراس افکندن در دل دشمنان \_ از شخص رسول ج فراتر رفته و امت اسلامی را هم در بر می‌گیرد: «ولَینْزَعَنَّ اللهُ مِنْ صُدور عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنکم»: (و به یقین الله تعالی هیبت شما را از دل دشمنانتان ریشه کن می‌کند).

* هفتم: عناصر قدرت و شوکت امت اسلامی در تعداد افراد و ساز و برگ جنگی و اسب و پیاده نظامش نیست؛ بلکه در عقیده و منهج و برنامه‌ی آن است. چرا که این امت، امتِ عقیده و پرچمدار توحید است.

 نشنیدی پیامبر امین ج در جواب فردی که از تعداد افراد پرسید، چه گفت؟: «بَل أنتم یَومئذٍ کثیرٌ»: (بلکه شما آن روز فراوانید).

 در هر عصر و زمانه به درس حنین با دقت بیندیش ﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [التوبة: 25]: (و [نیز] در روز «حنین»؛ آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولى به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد).

* هشتم: دیگر امت اسلامی در میان امت‌های ساکن بر زمین وزنی ندارد. چنان‌که محمد عربی ج فرموده‌اند: «غُثاءٌ کغثاءِ السَّیل»: (کف‌هایی بسان کف سیلاب).

بندِ گذشته بیانگر این مطالب است:

 أ: کفی که سیل بنیان کن با خود همراه دارد، سوار بر آب همراه جریان آن حرکت می‌کند. امت اسلامی هم این سان با حرکتِ دولت‌های کفر در حرکت است. طوری که اگر کلاغی قارقار کند و مگسی در مجلس " فتنه" وِزوِزی کند، کر و کور بر آن می‌افتند و آن را کتابی محکم، قوی و بیانگر می‌گردانند.

 ب: سیل، کفِ برآمده‌ای را حمل می‌کند که به مردم سودی نمی‌بخشد. و همین‌گونه امت اسلامی بسان آن کف شده و نقش اصلی خویش را بازی نمی‌کند. وظیفه‌ی امت اسلام، امر به معروف و نهی از منکری است که او را پیشتاز سایر امت‌ها می‌گرداند.

 ت: کفِ کنار زده شده و بی‌فایده، نابود خواهد شد. به این منظور اللهﻷ متصدّی و مسئول ناکارآمد را نابود کرده و گروه کارآمدی که برای مردم سودمند باشد را در زمین قدرت خواهد داد.

 ث: کفی را که سیل با خود همراه دارد آمیخته‌ای از خس و خاشاک زمین و خرد شده‌های اشیاء است. این‌گونه افکارِ بسیاری از مسلمین آمیخته و ما حصلی از فلسفه و ته مانده‌ی تمدن‌ها، پس مانده و خورده شکسته‌های شهر نشینی‌ها و جامعه‌ها است.

 ج: کفی که سیل حملش می‌کند به اختیار خود نمی‌داند به کدامین سو می‌رود. همانند آن که با دستان خویش قبر خود را می‌کَنَد. همین سان امت اسلامی هم نمی‌داند دشمنانش چه برنامه‌ای برایش چیده‌اند. با وجود این، با هر فریادی همراه شده و با هر بادی به سمت و سویی خم می‌گردد.

* نهم: بالاترین خواسته و بیشترین هم و غمّ امت اسلام، دنیا است. بدین روی مرگ برایشان ناخوش آیند است و دنیا را دوست می‌دارند. چرا که آنان به آباد کردن دنیا مشغول‌اند و زاد و توشه‌ی آخرت بر نمی‌گیرند.

به راستی که رسول الله ج نگران بود مبادا امتش به چنین حالتی برسد.

 عبدالله بن عمرو بن عاصب از قول رسول ج می‌گوید: «إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ، أَيُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ؟» قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللهُ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضَهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ»: (زمانی که ایران و روم بر شما گشوده شود، شما دیگر که هستید؟! عبدالرحمن بن عوف گفت: همان‌گونه که الله امر فرموده خواهیم گفت[[8]](#footnote-8). فرمودند: یا نه بر عکس؛ رقابت می‌کنید، سپس به یکدیگر حسادت نموده و در پی آن به هم پشت کرده و با هم بغض و عداوت می‌کنید. یا مانند این. سپس برخی از فقرای مهاجرین را بر برخی دیگر مسلّط می‌کنید)[[9]](#footnote-9).

 به همین سبب آن‌گاه که گنج‌های پادشاه ایران فتح شد، عمرس گریست و گفت: هرگز این گنج‌ها بر قومی گشوده نمی‌شود، مگر این که الله مصیبت‌ها و مشکلات را گریبان گیرشان می‌کند.

* دهم: بلاد کفر هرگز نمی‌توانند امت اسلامی را ریشه کن کنند. هر چند همگی از هر گوشه و کنار بر آن هجوم آورند \_ حال آنکه دسته جمعی یورش هم آوردند \_ چنان‌که صراحتاً در روایت ثوبانس آمده است؛ رسول الله ج فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا \_ أَوْ قَالَ: مَنْ بَيْنِ أَقْطَارِهَا \_ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا»: (اللهأ زمین را برایم جمع نمود. مغرب و مشرقش را دیدم. قطعاً به زودی حکمرانیِ امت من تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد. دو گنج قرمز و سفید (ثروت‌های ایران و روم) به من داده شد. از آفریدگارم خواستم امتم را با قحط سالیِ فراگیر هلاک نکند. و جز خودشان دشمنی اجنبی بر ایشان چیره نگرداند که ریشه‌ی آنان را قطع کند. پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه تصمیمی بگیرم بازگردانده نمی‌شود. به تو عهد دادم که امّتت را با قحط سالی فراگیر نابود نکنم و غیر از خودشان دشمن بیگانه‌ای بر آنان غالب مگردانم که جماعت‌شان را متلاشی کند؛ گرچه تمام مردم از اطراف و اکناف وطن بر آنان یورش آورند؛ تا این که برخی (از امت مسلمان) دسته‌ای دیگر را نابود کنند و برخی گروهی دیگر را به اسارت درآورند)[[10]](#footnote-10).

پس کیست که آن درخت بلند قامت با ریشه‌های استوار در آسمان را، به خاشاکی تیره گون مبدّل کرده است؟!

جواب این جاست:

* دوم: حالت مه آلود و دود رنگی.

 این شاخصه را در حدیث حذیفة بن یمانس که پیامبر ج بدان اشاره نموده است می‌یابیم. حذیفهس چنین می‌گوید: «كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ»، قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ»، فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ»، فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ »:

 (مردم از پیامبر ج در مورد خیر می‌پرسیدند و من از شَر سؤالش می‌کردم؛ به این ترس که مبادا گریبان گیرم شود. لذا گفتم: ای رسول الله، ما گرفتار جاهلیت و شرارت بودیم، بعد الله تعالی این خیر \_اسلام\_ را برایمان ارمغان آورد؛ آیا بعد از این خیر شَرّی خواهد بود؟ فرمود: آری. سپس گفتم: آیا در پی آن شر خیری خواهد آمد؟ فرمود: بله؛ و در آن تیرگی (رنگی کدر) است. گفتم: چه تیرگی؟ فرمود: مردمانی که روشی سِوای سنت مرا بر می‌گزینند و رهنمونی غیر از راهکار من بر می‌گیرند که برخی را قبول و قسمتی را انکار می‌کنی. بعد گفتم: آیا پس از آن شر، خیری خواهد آمد؟ فرمود: آری؛ دعوتگرانی بر دروازه‌های دوزخ که هر کس اجابت‌شان کند به آتش‌شان خواهند افکند. گفتم: ای رسول الله ج توصیف‌شان کن؟ فرمود: بله، قومی هم نژاد و از تیره‌ی خودمان که به زبانمان سخن می‌گویند. گفتم: ای رسول الله، اگر آن زمان را دریافتم چه توصیه‌ای دارید؟ فرمود: پایبند جماعت مسلمین و امام آنان باش.گفتم: اگر بدون جماعت و بی‌امام بودند؟ فرمود: از تمام گرایش‌ها دوری گزین؛ گرچه بر همین حال تا دَم مرگ زیر درختی (جنگل) زندگی بگذرانی)[[11]](#footnote-11).

 واقعاً سموم کشنده و مخرّبی که توان مسلمانان را سست و فرسوده کرده و ایشان را از پا درآورده و برکت را از آنان ربوده است، شمشیر کفار که هم صدا علیه اسلام و اهل اسلام و دولت آن دسیسه و حقه بازی می‌کنند، نیست؛ بلکه میکروب‌های پلیدی است که با فواصلی کوتاه آرام و کم کم در کالبد غول پیکر اسلامی خزیده است. اما مداوم و کارآمد و مؤثر بوده است.

 و با تاکید باید گفت: توصیف آن یهودی صلیبی که به دولت اسلامی «مرد بیمار» گفت دقیق بوده است. چرا که آنان خود باکتری‌های شهوت و ویروس شک و تردید را در ریشه و سرشت دولت اسلام کاشته‌اند. و دولت مذکور در دامن و سرپرستی ایشان رشد و نمو یافته و شیرش را تا تَهِ تَه نوشید.

 عبارات شارحینِ حدیث، پیرامون مفهوم «دَخن» متنوع می‌باشد. لیک همگی بر یک نتیجه اتفاق نظر دارند:

 حافظ ابن حجر عسقلانی/ در «فتح الباری» شرح صحیح بخاری می‌گوید: «منظور از دَخن، حقد و کینه است. و گفته شده: به معنای فاسد و معیوب نیز هست. و گویند: دَخن یعنی فساد و تباهیِ قلب. هر سه معنا به هم نزدیک‌اند. همه اشاره به این دارند که خیرِ بعد از شر، خالص و بی‌شائبه نیست. بلکه مکدّر و ناخالص است.

و گفته شده است: دَخن به معنای دود است و به کدر بودن حالت اشاره دارد.

و گفته‌اند: دَخن عبارت است از هر کار ناپسند و نا خوش آیند.

 ابوعبید می‌گوید: حدیثی دیگر مفهوم این روایت را روشن می‌گرداند و آن: «لا ترجعُ القلوبُ علی ما کانت علیه»: (دل‌ها به حالت اول بر نمی‌گردند).

 اصل دَخن بر گرفته شده از رنگ کدر و تیره‌ی حیوان است. با این تفسیر یعنی دوباره دل‌هاشان نسبت به هم صاف و بی‌کینه نخواهد شد))[[12]](#footnote-12).

 امام نووی در شرح صحیح مسلم سخن ابوعبید را نقل می‌کند[[13]](#footnote-13).

امام بغوی در کتاب « شرح السنة» می‌گوید:[[14]](#footnote-14)

این که رسول الله ج می‌فرماید:«فیه دخن» یعنی خیر محض و خالص نیست. بلکه دارای تیرگی و تاریکی است. دَخن در اصل به رنگ حیوانی گفته می‌شود که متمایل به سیاهی است.

 عظیم آبادی از قول قاری می‌گوید: در اصل به رنگ کِدِر و رنگی که به سیاهی می‌زند، دَخن گویند. لذا در این تفسیر، اصلاحی آمیخته با فساد و تباهی احساس می‌شود.

بنده معتقدم تمام این شروحات بیانگر دو چیز است:

 اول این که این مرحله خیرِ خالص نیست. بلکه مخلوطی از تیرگی و سیاهی است که صفای خیر را مکدّر می‌کند و طعمش را شورِ تلخ مزه می‌گرداند. دیگر این که این رنگ کِدِر و سیاه، دل‌ها را فاسد می‌کند. به گونه‌ای که درد امت‌های دیگر به آن رسوخ کرده و شک و تردیدها آن را می‌رباید.

 مجبور نیستیم این جا برای اثبات صحت و سقم یا درست و غلط بودن شروحات، زیاد بمانیم؛ چرا که رسول الله ج اموری همراهِ نشانه مقرر نموده‌اند:

* اول: بدعت‌ها.

 تیرگی و سیاهی مذکور، انحرافی است که به منهج حقِّ نبوی که مدیریت مرحله‌ی خیر را برعهده داشت، آسیب رسانده و منجر به فساد و ویرانی راه روشنی شده است که شب آن به مانند روزش واضح و روشن است. مگر رسول ج چنان‌که در حدیث حذیفهس وقتی از ایشان سؤال نمود، دَخن را تفسیر نکرده اند؟:

 «قَوْمٌ يَسْتَنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ»: (مردمانی که روشی سِوای سنت مرا بر می‌گزینند و رهنمونی غیر از راهکار من بر می‌گیرند که برخی را قبول و قسمتی را انکار می‌کنی).

 لذا خارج شدن از سنّت پیامبر ج در منهج و برنامه، و رویگردانی از روش ایشان در سیر و سلوک، اصلِ درد و ریشه‌ی تمام مصیبت‌ها و بلاها است.

 با این تفسیر واضح و روشن است که دَخن و تیرگی که عامل تباهی خیر و نیکی است و سرچشمه اش را مکدَّر، و سیمای زیبایش را دگرگون نموده است، بدعت‌هایی است که قرن‌ها پیش برای فتنه و آشوب از آشیانه و کمین‌گاه معتزله، صوفی‌ها، جهمیه، خوارج، أشعریه، مرجئه و رافضیان سر برآورده است. بدین منظور با کوششی فراوان و مو شکافانه به تحریف و سوء تعبیر، نسبت ناروا و تفسیر نا صحیح و باطل از اسلام دست زده‌اند.

 در نتیجه از قرآن فقط خط و نگارشش باقی است و از اسلام فقط نامش موجود و از عبادت، فقط کالبدش مانده است. از این روی پر واضح است که جریان بدعت‌ها بسی وخیم و خطرناک‌اند. چرا که بدعت دل‌ها و جسم را تباه می‌کند در حالی که دشمنان، فقط جسم‌ها را نابود می‌گردانند.

 به همین خاطر می‌بینیم سلَف صالح یک صدا نبرد و کارزار با بدعتی‌ها و بریدن و اجتناب از ایشان را واجب می‌دانند.

 ذهبی آن تاریخ نگار مسلمان، در کتاب دل پذیرش «سیر اعلام النبلاء»[[15]](#footnote-15) بعد از نقل قول سفیان ثوری/ می‌گوید: هر آن کسی که آگاهانه به شخصی بدعتی گوش فرا دهد از حمایت و مصونیت اللهأ خارج شده و به خویش سپرده می‌شود. هم چنین از وی نقل است که، هر کس بدعتی شنید نباید به همنشین‌های خویش بیان کند، چرا که ممکن است بر دلهاشان تاثیر گذارد.

 ذهبی/ می‌گوید: بیشتر سلف صالح رحمهم الله این هشدار را متذکر می‌شدند و بر این باور بودند که دل‌ها بس ضعیف و شکّ و شبهه‌ها بسیار رباینده‌اند.

گویم: وی راست گفته، وظیفه شناسی کرده و وفاداری نموده است.

 به موجب آن چه بیان شد، دولت اسلامی در انتها و حاشیه‌ی قافله‌ی بشریت چراگاه هر جنبنده‌ای شده است. باطلی که خود در حال نابودی است، در سرزمین مسلمانان عقاب وارانه اوج می‌گیرد و هر منافقِ از دین برگشته‌ای در امور آنان سخن می‌راند.

 نسلی که پیرو خواهش‌های نفسی خویش بود، رویید؛ شبهه‌ها آنان را از هدف‌شان باز داشت و سستی بر دل‌هاشان شبیخون زد. در امت دو مدهوشی و بی‌خبریِ جهل و عشق به دنیا، نمودار گشت. این امت دیگر آمر به معروف و نهی کننده‌ی از منکر و مجاهد فی سبیل الله نبود و به سبب پابند نبودن به شروط الهی برتر بودنش را گُم کرد[[16]](#footnote-16).

 انس بن مالکس روایت می‌کند که رسول الله ج فرمودند: « أَنْتُمُ الْيَوْمَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ تَأْمُرُونُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتُجَاهِدُونَ، فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ تَظْهَرُ فِيكُمُ السَّكْرَتَانِ سَكْرَةُ الْجَهْلِ وَسَكْرَةُ حُبِّ الْعَيْشِ وَسَتُحَوَّلُونَ عَنْ ذَلِكَ، فَلَا تَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَنْهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ، وَلَا تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ , الْقَائِمُونَ يَوْمَئِذٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ لَهُمْ أَجْرُ خَمْسِينَ صِدِّيقًا , قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ مِنَّا أَوْ مِنْهُمْ قَالَ: لَا بَلْ مِنْكُمْ »: (امروز شما بر حجتی قاطع از پروردگارتان هستید؛ امر به معروف کرده و از منکر باز می‌دارید و در راه الله جهاد می‌کنید؛ سپس در میانتان دو مدهوشی و بی‌خبری رخ می‌دهد. بی‌خبریِ جهل و مستیِ دنیا دوستی. و به زودی حالت شما تغییر می‌کند. دیگر امر به معروف و نهی از منکر نکرده و در راه اللهأ کارزار و نبرد نمی‌کنید. در آن روز بر پا دارندگان قرآن و سنت دستمزد پنجاه راست گو را دارند. گفتند:‌ای رسول الله ج از ما یا از آنان؟ فرمود: نه بلکه از شما)[[17]](#footnote-17).

* دوم: دژهامان از درون تخریب و ویران است.

 ائمه‌ی کفر برای این که امت اسلامی بر اثر نیش آمپول مسمومی که مالامال از میکروب‌های کشنده و مهلکی که در پیکرش تزریق می‌شود، از خواب گران بر نخیزد، و برای گمراه کردن امت و تار نمودن امور بر آنان و پوشیدن حقایق از دید مسلمانان، اقدام به برپایی تولیدی‌هایی داخلی[[18]](#footnote-18) نموده‌اند. تا به وسیله‌ی خود مسلمین، سموم خویش را تزریق نمایند. عوارض این بیماری پلید جز در دراز مدت نمایان نمی‌شود. اما آن زمان درمانش بر پزشک سخت می‌آید و هشیار و خردمند را حیران می‌کند.

 تولیدی‌های مذبوری که دیکته‌ی دشمنانِ اللهأ را تکرار کرده و تزریقات آنانی را بیرون می‌دهند که هم نوع خود ما‌اند. به زبانمان سخن می‌گویند. به سوی آتش فرا می‌خوانند و فکر می‌کنند دلسوز ما هستند و برای پویایی و بلند نمودن تمدن ما می‌کوشند!

لذا آنانی که میکروب‌ها را در پیکر امت اسلامی کاشتند فرزندان خود مایند.

 لیکن آن رحمت هدایت‌گر ج جریان را ناشناخته و پوشیده نگذاشت. با وحی الهی و بدون حدس و گمانه زنی تبیین نمود. آنان که تحت نظر ائمه‌ی کفر ساخته شدند و با شیر آنان رشد یافتند، توصیف شده‌اند.

 پیامبر ج می‌فرماید: «نَعَم؛ دعاةٌ علی أبواب جهنم مَن أجابَهم إلیها قَذَفُوهُ فِیها». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا»: (بله؛ دعوت‌گرانی بر دروازه‌های دوزخ که هر کس دعوت آنان را اجابت کند به آتش‌شان خواهند افکند.گفتم: ای رسول ج برایمان توصیف‌شان کن؟ فرمود: آری! قومی هم نژاد و هم تیره‌ی خودمان که به زبانمان سخن می‌گویند).

این اولین ویژگی آنان است که با آن شناخته می‌شوند. آنان در نَسَب یا در تکلّم عرب هستند.

ابن حجر/ می‌گوید: از قوم و ملت و زبان خود مایند، اشاره به این دارد که عرب هستند[[19]](#footnote-19).

داودی می‌گوید: یعنی بنی آدم هستند.

 قابسی گوید: معنایش این است که ظاهراً هم دین ما هستند ولی در باطن دشمن مایند. چرا که «جلدةُ الشَّیء» یعنی در ظاهر. و در اصل به معنای پوشش بدن می‌باشد.

و گفته شده است: رنگ گندم گون آنان، تفسیرِ به عرب بودن‌شان را تقویت می‌کند. چرا که نشان‌گر رنگ – بدن انسان – پوست می‌باشد.

و در روایتی آمده است: در میان‌شان مردانی با قلوب شیاطین در کالبد انسان به پا خواهند خاست[[20]](#footnote-20).

 این دومین صفتی است که با آن شناخته می‌شوند. ایشان به ظاهر دلسوز امت و مصالح، فرمانروایی، استقلال و متمایز بودن امت و... هستند. ملت را با چرب زبانی راضی می‌کنند و دل‌هاشان چیزی جز اجرای آموخته‌هایی که در دامان اربابان خویش، یعنی یهودیان صلیبی بر آن رشد یافته‌اند، نمی‌خواهد.

 اللهﻷ می‌فرماید: .﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120] (و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضى نمى‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروى کنى).

 این است نقشه و دسیسه‌ای که انگلیس و یهود آن را طراحی می‌کنند و مجری آن نوکران خُرد و ناچیزی‌اند که در سرزمین‌مان عقاب آسا به پروازند. چون آنان بر این اندیشه بالیده‌اند و از خیراتش فربه گشته‌اند. لیکن در حقیقت در دامان حزب شیطان و سربازان ابلیس که ایشان را بر اصول صلیبی مهلک پررورانده‌اند، غسل تعمید نموده‌اند. اصولی که بسیار نرم، آهسته و خزیده خریده در حرکت بوده ولی بی‌نهایت موثر است.

 این همان چیزی است که مولایﻷ ، ما را از آن بر حذر داشته است: ﴿كَيۡفَ وَإِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ لَا يَرۡقُبُواْ فِيكُمۡ إِلّٗا وَلَا ذِمَّةٗۚ يُرۡضُونَكُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَتَأۡبَىٰ قُلُوبُهُمۡ وَأَكۡثَرُهُمۡ فَٰسِقُونَ٨﴾ [التوبة: 8]: (چگونه [براى آنان عهدى است‌] با اینکه اگر بر شما دست یابند، در باره شما نه خویشاوندى را مراعات مى‌کنند و نه تعهّدى را، شما را با زبان‌شان راضى مى‌کنند و حال آن که دل‌هایشان ابا دارد و بیشترشان منحرفند).

 و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ١٤﴾ [البقرة: 14]: (و چون با کسانى که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، مى‌گویند: «ایمان آوردیم »، و چون با شیطان‌هاى خود (سران شرک و کفر) خلوت کنند، مى‌گویند: «در حقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند مى‌کنیم).

 آری بدین‌سان ملت‌ها را خوار و ذلیل می‌کنند و در مقابل، ملت‌ها از آنان پیروی می‌کنند و رهبری خویش را به آن‌ها می‌سپارند. چرا که از منهج الهی کج شده‌اند. در عوض کفار هم آنان را کشان کشان رهسپار آتش می‌کنند و می‌خواهند خانه‌ی هلاکت مأوای آنان باشد.

 ایشان از فراخوان به سوی گمراهی و بطلان‌شان خسته نمی‌شوند. برای این مهم، اجتماعات، احزاب، کنگره هاو نشست‌ها بر پا می‌دارند. از این رو است که آقایان به صفت دعوت‌گر توصیف شده‌اند.

 دعوت‌گر ممکن است شخص یا تنی چند از افراد باشند که مشغول کار خویش‌اند و مردم را برای پذیرش کارشان فرا می‌خوانند[[21]](#footnote-21).

 این هشدار‌ها و بازتاب سنت وی، انگشت اشاره را به سوی کسانی نشانه رفته است که به کور رنگی گرفتار شده‌اند و بوقچی و شیپورچیانی گشته‌اند که اوامر دیکته شده‌ی آن سوی مرزها و دریاها را تکرار می‌کنند!

 این موارد تذکر و بیدارباشی برای امت اسلامی است؛ باشد که مراقب حیله و مکر کفار بوده و به هوش آیند و راه بزه کاران و مجرمان را نپویند.

 به راستی ما آثار و تبعات آن را در تاریخ اسلامی یافته‌ایم و شِرارتش را در دنیای مردم به نظاره نشسته‌ایم.

نمونه‌ها و مثال‌های آن، میراث رسیده‌های هر شهر و زمان است و چنان فراوانند که نتوان شمرد.

پیوسته توده‌ی دعوت‌گران به گمراهی تا امروز صدایشان بلند است و \_ و العیاذ بالله \_ به دوزخ فرا می‌خوانند.

 هان! اینان دعوتگران حزب دموکراسی‌اند که پارس کُنان‌اند، و آنان اربابان سوسیالیستی و جامعه گرایی‌اند که عَرعر می‌کنند و آن دیگری، ملی گرایان‌اند که به عوعو مشغول‌اند و مردم در پی آنان نَفَس نَفَس می‌زنند.

 از این رو آنان که به سیاهی و تباهی دامن می‌زنند و "دَخن" را می‌پراکنند، پیش کسوتانِ داعیانِ به گمراهی‌اند. با این وجود روشن است که سلسه دسیسه چینی علیه اسلام و اهل اسلام و دولت آن، دارای ریشه‌های عمیقی در تاریخ اسلامی است.

* سوم: مَردُمان فریبکار و حقه باز.

 سیما و ظاهر این مرحله خیر و نیکی است؛ اما در باطن رو به سوی هلاکت است. مگر نه این که رسول الله ج در حدیث حذیفهس که مسلم روایت کرده است فرمودند: «وسَیقُومُ فِیهِم رِجَالٌ قُلوبُ الشَّیاطین فی جُثمانِ إنسٍ»: (در میان آنان مردانی با قلوب شیاطین در کالبد انسانی به پا خواهند خاست).

 این وضعیت، بسیاری از مردم که به ظاهر امور می‌نگرند و از دیدن حقیقت عاجزند را، می‌فریبد. که در پی آن تا زمانی که مشکل بسیار بزرگ نشود و پارگی پارچه بر خیاط سخت نیاید، در پی اصلاح آن بر نمی‌آیند و بی‌خیال‌اند.

 به طور حتم این دَخن و تیرگی بر تکّه پاره کردنِ خیر، رشد و نمو می‌کند. تا این که بر آن چیره می‌شود. در نتیجه به مرحله‌ای کاملاً شرّ و فساد مبدل گشته و باعث پیدایش داعیان گمراه و فرقه‌های طمّاع و منحرف می‌گردد.

 سران فتنه با چالاکی و جدیّت مشغول‌اند. حال آن که پیروان حق بی‌خبر و در خواب‌اند. چرا که سیاهی و فساد چنان رشد نموده که سیطره یافته است. بر حق و اهل حق خیز بر داشته و دولتش را سرنگون کرده است.

 بدین منظور در این سالیان مکر و فریب، بحران‌ها در دست نااهلان و بی‌خردان افتاده است و حق در جای خویش قرار نگرفته است.

 ابوهریرهس می‌گوید: رسول الله ج فرمودند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سَنَوَاتٌ[[22]](#footnote-22) خَدَّاعَاتُ، يُصَدَّقُ فِيهَا الْكَاذِبُ، وَيُكَذَّبُ فِيهَا الصَّادِقُ، وَيُؤْتَمَنُ فِيهَا الْخَائِنُ، وَيُخَوَّنُ فِيهَا الْأَمِينُ، وَيَنْطِقُ فِيهَا الرُّوَيْبِضَةُ" قِيلَ: وَمَا الرُّوَيْبِضَةُ؟ قَالَ: "الرَّجُلُ التَّافِهُ یتکلّم فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ»: (به زودی بر مردم سالیانی فریبنده خواهد آمد که دروغگو در آن تصدیق می‌شود و راستگو تکذیب می‌گردد. خائن امانت دار محسوب می‌شود و سخن گوی آن، رویبضه خواهد بود. گفته شد: رویبضه چیست؟ فرمود: مردی نابخرد که در مسائل ملت نظر می‌دهد)[[23]](#footnote-23).

الله متعال کامل کننده‌ی نور خویش است

علی رغم تمام مکر و حیله‌ای که در امتداد روز و شب مسلمین را به سرای هلاکت فرا می‌خواند، علما و طلاب دعوت‌گر به سوی الله آمدند و ناگهان با پایگاه‌های گمراهی و ضلالت روبرو شدند که در بلاد مسلمین به زندگی مشغول‌اند. چرا که این مهمانان ناخوانده، بالاخره نقطه‌ی اتکای و تمرکز خود را انتقال داده‌اند یا نزدیک است به یک جریان شهر نشینی صلیبی یهودی تبدیل شوند. زهی خیال باطل ! گمان کرده‌اند امت اسلامی قصد دارد اسلام را ترک کرده و دیگر به آن باز نگردد.

 اما آنان از حقایق زیادی غافل مانده‌اند که با توجیهات و حساب‌های آنان هم خوانی ندارد. چرا که اللهﻷ در گوش‌هاشان سنگینی انداخته است و قادر به شنیدن حق نیستند و بر دل‌ها شان پرده‌هایی افکنده که توان فهم آن را نداشته و بر چشم‌هاشان پوششی انداخته که نتوانند دید.

1. همان ابتدای امر نفهمیدند که فرجام و انجام کار، در گذشته و آینده فقط از آنِ اللهـ است؛ نه در دست آنان یا دیگر جن‌ها و آدمیان.

 اللهـ می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ٢١﴾ [يوسف: 21]: (و الله بر کار خود چیره و غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

 و فرموده‌اند: ﴿وَرَبُّكَ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُۚ﴾ [القصص: 68]: (و پروردگار تو هر چه را بخواهد مى‌آفریند و برمى‌گزیند، و آنان اختیارى ندارند).

اللهأ می‌گوید: ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ١١٧﴾ [البقرة: 117]: (ابداع کننده‌ی آسمان‌ها و زمین [است‌]، و چون به کارى اراده فرماید، فقط مى‌گوید: «[موجود] باش»؛ پس [فوراً موجود] مى‌شود).

اللهأ علی رغم مکر و نیرنگ دشمنان، ماندگاری این دین را در زمین مقرر نموده و خبر داده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ٨ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٩﴾ [الصف: 8-9]: (مى‌خواهند نور الله را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که الله، گر چه کافران را ناخوش افتد، کامل کننده نور خود است. و اوست کسى که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هرچه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید).

 و این مهم نیازمند آن است که گروهی از مسلمین مسئولیت دین الهی را به عهده گیرند. قطعاً اغواگری دشمنان به آنان زیانی نخواهد رساند. تا که اللهﻷ دستور خویش را در بر پایی قیامت یا عذاب دشمنان صادر فرماید.

1. قبل از آن که شایعه افکنان سموم صلیبی یهودی و بی‌دینی را در دیار مسلمین پخش کنند، عموم مسلمانان قرن‌های زیادی همدم این دین بوده‌اند.

 پس هرگاه مسلمانان برای مدتی از آیین خود غافل مانده‌اند، غفلت‌شان همانند بی‌هوشیِ موقتی بوده که به امت تزریق شده است. یا بسان ابر تابستانی است که خیلی زود متلاشی و پراکنده می‌شود.

 این امر مستلزم آن است که زمین هیچ‌گاه از کسی که مخلصانه با برهان و دلیل حق را بر پا داشته و راه را روشن کند، خالی نباشد.

1. از یاد برده‌اند که این دین، دین حق بوده و حق در زمین ماندگار است. زیرا برای مردم سودمند است و سهمِ حق ماندگاری است. آن هم به این دلیل که حق لایق‌تر و نیرومند‌تر است. دیری نخواهد پایید که خبرش را می‌شنوید[[24]](#footnote-24).

 این امر مستلزم آن است که گروهی از مسلمین بر حق ماندگار باشند. در این صورت مخالفین‌شان یا هرکس که بخواهد نومیدشان کند، نخواهد توانست به آنان آسیبی برساند. زیرا این امت که مورد رحمت قرار گرفته است هرگز به صورت جمعی گمراه نخواهد گشت.

حقیقت امر بیداری اسلامی

 مسلمانان کم کم از خواب برخواسته و شاهد حقیقتی تلخ، سرزمینی تکه پاره و گرایش‌های فراوانی که آنان را به رها کردن دین و مصدر عزت‌شان فرا می‌خواند، شدند.

 اما هر طایفه و گروه، به حقیقت موجود از دیدگاه متفاوتی می‌نگریست که با دیگر بینش‌ها فرق داشت. از این رو شایسته است که گفته شود: گروه‌ها و تجمعاتی که امروز در میدان دعوت مشغول‌اند، میان‌شان اختلافات گسترده‌ای پیرامون برنامه‌ی دعوت، نقطه‌ی شروع و چگونگی مسیر دعوت وجود دارد.

خطرناک‌ترین اختلافی که مانع هم صدایی آنان می‌شود دو چیز است:

* اول: عدم درک حجم آن

 پیوسته شاهد آنیم که حزب‌گرایی خشک و دُگم، حَول و حَوش عقل بسیاری از گروه‌های فعال در میدان دعوت به سوی اللهأ، جا خوش کرده است. طوری که جز خویش کسی را ندیده و هستی دیگران را از پیرامون خود پاک کرده است.

 این جریان هر روز درشت و درشت‌تر شد تا جایی که بعضی احزاب مدّعی شدند تنها جماعت مسلمانان آنان‌اند و بنیان‌گذار آن، امامِ مسلمین است. براین اساس توهمات و خیالاتی را پی‌ریزی کردند:

مثلاً، برخی مدّعی شدند بیعت با امام‌شان واجب است.

برخی دیگر، جمعیت عظیم مسلمین بعد از قرون فرهیخته و طراز اولِ صدر اسلام را، کافر خواندند.

 گروهی دیگر گمان کردند که تنها خودشان جماعت مرجع و مادراند. بر دیگران واجب است پیرامون ایشان حلقه زده و در زیر پرچم آنان سایه‌ای برگیرند.

 اکثرشان از یاد بردند که همه برای باز گرداندن جماعت مسلمین در تکاپواند. اگر جماعت مسلمانان و امام آنان موجود بود، تعدّدگرایی و اختلافات موجود که الله تعالی هیچ دلیل و مدرکی برایش نفرستاده را شاهد نبودیم.

 حقیقت بلا منازع این است که خدمت گذاران به اسلام، به گروه‌ها و جماعت‌هایی از مسلمین و اهل قبله اطلاق می‌شود نه یک جماعت خاص.

ای مسلمان نیک می‌دان که جماعت مسلمین آن است که تمام مسلمانان در رشته و سلسله‌ی آن درآیند.

 امام و خلیفه باید کسی باشد که احکام الهی را جاری گرداند. اینجاست که اطاعتش واجب می‌گردد. باید دست در دست او گذارده و دل به او داد.

لذا این دولت، دولت اسلامی است که در رأس آن خلیفه به احکام الهی جامه‌ی عمل می‌پوشاند. و آنان که برای بازگشت دولت خلافت در تلاش‌اند خود جماعتی از مسلمانان‌اند و بر آنان است که با یکدیگر تشریک مساعی کرده و موانع موجود بین افراد خویش را بزدایند؛ تا زیر یک شعار آن هم، یکتاپرستی و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح گرد هم آیند.

ابن حجر عسقلانی/ به نقل از طبری می‌گوید: در این مورد و در مورد جماعت، اختلاف نظر وجود دارد:

 گروهی گویند: برای وجوب است و منظور از جماعت، گروه پیروز( الفرقة الناجیة) هستند. سپس از محمد بن سیرین از ابن مسعودس سخنی با این مضمون بیان می‌دارد: که وقتی شخصی بعد از واقعه‌ی قتل عثمانس از ابن مسعودس سوال می‌پرسد، وی به آن شخص وصیت می‌کند که بر تو لازم است از جماعت پیروی کنی؛ چرا که اللهﻷ امت محمد ج را بر ضلالت جمع نمی‌کند.

برخی دیگر معتقدند: جماعت فقط بر صحابهش اطلاق می‌شود نه بر غیر آنان.

 عده‌ای دیگر بر این باورند که منظور از جماعت، علما می‌باشند؛ زیرا اللهﻷ آنان را بر مردم حجت قرار داده است. و مردم در اجرای دین تابع آنان‌اند.

 اما قول صحیح این است که هر گاه ملت شخصی را امیر نمود و از او پیروی کردند بر هر فرد لازم است که تابع جماعت باشد و هر کس پیمان خویش را شکست از جماعت خارج گشته است.

 در حدیث آمده است هرگاه مردم فاقد امام بودند و به گروه‌ها و دسته‌های متعدد تقسیم شدند هیچ فرقه‌ای را پیروی نکنند و اگر توانستند، برای خروج از شرّ و فته از تمام گروه‌ها کناره گیرند. و دیگر روایاتی هم که در این مورد آمده‌اند و ظاهراً با یکدیگر در تعارضند، همین معنی را دارند[[25]](#footnote-25).

 بر هر مسلمان واجب است در آن چه این جماعت‌ها بر حق هستند، یاریشان نماید و وظیفه دارد در اشتباهات و نواقصی که از این گروه‌ها سر می‌زند، با پند و اندرز و ارشاد آنان را راهنمایی کند.

 بر این جماعت‌ها است در نقاط مشترکی که بر حق هستند، تعاون و همکاری داشته و در آن چه اختلاف نظر دارند خیرخواه یکدیگر باشند. و از الله یگانه بخواهند در مسئله مورد نظر آنان را به راه راست رهنمون گرداند[[26]](#footnote-26).

 شایسته و بایسته است تمام گروه‌ها برای ساختن بنای باشکوه و سر به فلک کشیده‌ی اسلامی یک دست و یک صدا شوند؛ و مجد و عظمتش را دوباره بر پا دارند. چرا که به تنهایی کس نخواهد توانست چنین کند. اللهأ متولّی صالحان است.

 از دیگر وظایف این جماعت‌ها است که رهروان خویش را بر حق و دوستی نسبت به آحاد جامعه پرورش دهند و موانع و حایل‌های حزبی که بیخ و بن گروه را متلاشی کرده و قدرت و توانش را به سستی و اضمحلال کشانده است، خُرد نماید.

 بنابراین کسی که از این گروه‌ها خارج شد، از دایره اسلام بیرون نرفته است. چرا که این جماعت‌ها حق ندارند مخالفین را غیر مسلمان خوانند. بنیان‌گذاران آن هم نمی‌توانند ادعای امامت امت را بنمایند.

* دوم: اختلاف نظر آنان در مصادر یادگیری و فهمِ قرآن و سنت.

رسول الله ج حذیفهس را دستور می‌دهد در ایام شرّ و فتنه که مسلمانان فاقد امام و جماعت هستند، از کسانی که به سوی جهنم فرا می‌خوانند، کناره گیری کند.

 تفسیر علما در شرح این دستور نبوی متنوع و گوناگون است. برداشتی که اللهﻷ دلم را بر پذیرش آن گشوده و مهیا کرده است، واجب بودن قبولِ حق و یاریِ پویندگان حق و تعاون و تعامل بر اساس آن است.

 شروح فوق الذکر:

1. دستور مذکور، پایبندی به قرآن و سنت بر مبنای فهم سلف صالح ش را بر همگان لازم می‌دارد. قول رسول الله ج در حدیث عرباض بن ساریهس بر این مفهوم دلالت دارد: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فسيَرَى اخْتِلاَفًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلاَلَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْکم بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»: (هر کدامتان که بعد از من زنده بماند، خیلی زود شاهد اختلافات فراوانی خواهد بود، از کارهای نوپیدا در دین بپرهیزید. چرا که آن امور گمراهی‌اند؛ پس هرکس از شما آن \_ زمان \_ را دریافت، بر شماست سنت من و خلفای هدایت یافته‌ی من. مصرّانه به آن بچسبید)[[27]](#footnote-27).

در حدیث حذیفهس به وی امر فرموده بود، در هنگام اختلافات بر تنه‌ی درختی گاز بگیرد؛ کنایه از زندگی در جنگل‌ها و دوری از فتنه‌ها و فرقه‌های گمراه است.

 در حدیث عرباض بن ساریهس وی را دستور داده است که در بروز اختلافات مصرّانه بر سنت رسول الله ج مبتنی‌بر فهم صحابهش بچسبد و از بدعت‌ها دوری گزیند. چرا که یقیناً بدعت گمراهی است.

 حال اگر دو روایت را با هم تلفیق کنیم معنایی ناب و خالص به دست می‌آید. و آن پایبندی به سنت نبوی مبتنی بر فهم سلف صالحش، در هنگام پیدایش گروه‌های گمراه و فقدانِ امام و جماعت مسلمانان است.

1. این که پیامبر ج به حذیفهس دستور می‌دهد تنه‌ی درختی را به دندان بگزد، هرگز معنای ظاهری و سطحی آن منظور نیست. بلکه معنایش صبر و پایداری بر حق و کناره‌گیری از احزاب گمراهی است که از حق منحرف شده‌اند.

 بدین معناست که عنقریب بادهای بنیان کَن بر درخت شکوفه دار، پر شاخ و برگ و بلند بالای اسلام وزیدن خواهد گرفت. شاخه‌های نازکش را در هم خواهد شکست و جز تنه‌ی تنومندِ پایداری که در برابر تندبادها می‌ایستد، باقی نخواهد ماند. اینجاست که باید مسلمانان تنه‌ی تنومند را در آغوش گرفته و جان و مال خویش را به پایش ریخته و فدایش کند. چرا که علی رغم وزش تندبادهای مرگبارِ سوزان، دوباره خواهد رویید.

1. شایسته است مسلمان به گروهی دست آویزد که این اصل ثابت و ماندگار را حلقه زده است؛ تا فتنه‌های بلا بار و محنت‌های سخت را به عقب رانَد.

گروه مذکور پیوسته تا وقتی که آخرین بازمانده اش با دجال وارد کارزار شود، بر حق استوار اند[[28]](#footnote-28).

با این توضیح، ما حصل حدیث حذیفهس در سه مورد منحصر می‌شود:

وجوب التزام به جماعت مسلمانان و پیروی از ائمه‌ی ایشان گرچه دچار معصیت شوند. مگر نشنیدی پیامبر ج در روایتی می‌فرماید: «قُلتُ: کیفَ أصنعُ یا رسولَ الله إن أدرکني ذلك؟ قال: تَسمعُ و تُطیعُ الأمیرَ، و إن ضربَ ظهركَ، و أخذ مالكَ، فاسمِع و أطِع»: (اگر آن زمان را دریافتم چه توصیه‌ای برایم دارید؟ فرمود: از امیر حرف شنوی و اطاعت می‌کنی گرچه بر پشتت شلاق بزند و مال تو را بگیرد \_ باز هم حرفش \_ را گوش کن و اطاعت نما[[29]](#footnote-29).

 این همان دستور العملی بود که اکثر مسلمانان وقتی شاهد فساد و ظلم بعضی حاکمان بودند، آن را از یاد بردند و جهت بر اندازی دولت مذکور با کفار پیمان همبستگی دادند.

 فراموش کردند کودتا و شورش علیه ائمه مادامی که از آنان کفر صریح و شرک آشکارا سر نزد، جایز نیست. کفر آشکاری که برای اثبات آن باید از جانب اللهأ دلیلی باشد. دلیلی که علمای ربانی آن را مقرر داشته‌اند و با قواعد فقهِ دعوت که بر مبنای دیدگاه سلف امت، از کتاب الله و سنت گرفته شده است، مطابقت داشته باشد.

1. اگر مسلمانان فاقد جماعت و امام بودند بر آن‌ها واجب است، از تمام فرقه‌های گمراه و تفرقه افکن کناره گیرند.
2. ترک فرقه‌های گمراه، نه به معنای کناره گیری مطلق که بدون پیکار، به باطل اجازه‌ی تاختن و جوالان دهد؛ بلکه بر مسلمین است به قرآن و سنت که اصول دین اسلام‌اند، تمسک جسته و آن را بر اساس فهم صحابهش و ائمه‌ی هدایت یافته‌ای که بر راه و مسیر صحابهش ره می‌جویند و نیز بر پایه‌ی دعوت بشریت به این دو اصل بزرگ که بر زمین و ساکنان آن حکم خواهند راند، بفهمند. دیری نخواهد پایید که از حکومت قرآن و سنت بر زمین خبردار خواهی شد. چرا که وجود فِرَق گمراه، به معنای تهی بودن زمین از داعی مخلصی که مدلّل برای الله کار کند، نیست. زیرا رسول ج در احادیث متواتر خبر از وجود گروهی می‌دهد که در هر عصر حامل حق‌اند. و تا زمانی که دستور الهی در برپایی قیامت صادر شود بر این وظیفه استوارند و مخالفان نخواهند توانست به ایشان زیانی وارد آورده و نومیدشان کنند.

رهنمودهایی در مسیر بیداری اسلامی

1. حقیقت معاصرِ امت اسلامی در سنت مطهر با الفاظی واضح و روشن توصیف شده است. بدین سبب بر ناظران فعالیت اسلامی معاصر است که عالم به کتاب الله و سنت باشند و مسائل را با تجربه، تدبیر و غریزه‌ی خویش مورد سنجش قرار ندهند.

 لذا آنان که امروز اسم علمای فقه حرکت یا فقه واقع را یدک می‌کشند و از قرآن و سنت بی‌خبرند، گروه‌های فعالِ میدان دعوت را از مصدر عزت و سرچشمه‌ی هدایتش دور می‌نمایند.

1. بر علمای قرآن و سنت واجب است جایگاه اصلی خویش را بدست آورده و عاملان به اسلام را توجیه نمایند. چرا که آنان راهنمایان و پیشوایان این امت‌اند. از این رو اگر به دنیا بیاویزند و از کاروان بازمانند، چه کسی این طوفان خروشان از جوانان مسلمان را که به عزت و شوکت اسلام و فرامانروای آن چشم دوخته‌اند، جهت داده و راهنمایی می‌کند؟
2. چاره‌ای جز پاک کردن تیرگی و سیاهی که آرامش اسلام از را بر هم زده و سر چشمه اش را گل آلود کرده، نیست؛ باید چنین کرد تا اسلام دوباره در لباس رسالت، پاک و مصفّا پرتو افشاند.
3. باید همان سان که پیامبر ج نسل الگو و اسوه را تربیت کرد، نسلی هشیار و بیدار تربیت نمود.
4. صد در صد باید تقلّا و تلاش فعالان اسلامی را منسجم کرد تا به سوی ایجاد جماعت مسلمانی که میان آحاد مسلمین الفت ایجاد کند، سرازیر شود.
5. نقطه‌ی ملاقات فعالان اسلامی، و پایگاه مستحکم برای ایجاد جماعت مسلمانان همان مرحله‌ی خیرِ خالص است که رسول الله ج و یارانش بر آن بودند. از اللهﻷ آرزومندم که مخلصان را برای ایجاد چنین جماعتی موفق گرداند. جماعتی که بر رد پای رسول ج و یارانش گام زنند. باشد که دولت اسلام باز آید و دگر بار پرچمش را به اهتزاز در آورد. در آن روز به یاری اللهـ مومنان دل خوشی و شادی خواهند کرد و الله متولی صالحان است.

این مهم جز با پیروی از منهج سلفی محقق نخواهد شد.

سلف و سلفیت از منظر زمان، لغت و اصطلاح

می‌خواهیم که رهرو منهج سلفی با بصیرت و آگاهی با توجه به این آیه: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٠٨﴾ [يوسف: 108] (بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می‌کنیم، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم)، بداند که مفهوم این کلمه (سلفی یا سلفیت) و مشتقات آن بر صدای زوزه وار حزب گرایی کُشنده غالب می‌آید و بر دهلیزهای سرّی نفرت انگیز چیره خواهد شد. چرا که بسان خورشید هنگامه‌ی ظهر واضح و پرتو افشان است؛ ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٣٣﴾ [فصلت: 33]: (و خوش گفتارتر از کسی که به سوی الله دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام الله] هستم، کیست؟).

این کلمه با توجه به آن چه قبلا بیان شد، بر علم و ایمان و فضل و احسان دلالت دارد.

ابن منظر می‌گوید: هم چنین "سلف" به پدران و اقوام گذشته‌ی شخص که در سن و سال و فضیلت از وی برترند اطلاق می‌شود. بدین منظور پیروانِ نسل اول اسلام "سلف صالح" نامگذاری شده‌اند[[30]](#footnote-30).

گویم: این که رسول الله ج به دختر بزرگوارشان فاطمهل فرمودند: «فإنه نِعمَ السَّلفُ أنا لكِ»: (من بهترین سلف - پیش فرستاده - برای تویم)[[31]](#footnote-31) نیز از همین قبیل است.

 فرموده‌ی رسول اکرم ج در مورد دخترشان زینبل نیز روایت شده است: «إلحقی بسلَفِنا الصالح عثمان بن مظعونَ»: (به عثمان بن مظعون که سلف صالح ما است، بپیوند)[[32]](#footnote-32). "سلف" در اصطلاح توصیفی لازم و منحصر برای صحابهش است. البته دیگران در تبعیت و پیروی از صحابهش، در این نام، با آنان مشارکت دارند.

قلشانی می‌گوید: سلف صالح، افراد صدر اول اسلام‌اند که در علم راسخ و ریشه دار‌اند. راهپویان روش پیامبر ج پاسبانان سنت وی بودند که اللهﻷ ایشان را به هم صحبتی رسولش ج برگزید و جهت بر پایی دینش انتخاب کرد. به امامت آنان برای امت رضای شد. آنان هم چنان‌که شایسته و بایسته بود در راه اللهﻷ جهاد نمودند و تمام وقتشان را صرف پند و اندرز امت نمودند و جان خویش را برای رضایت الهی بخشودند[[33]](#footnote-33).

اللهأ آنان را در کتابش چنین تعریف می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: 29]: (محمد [ ج] پیامبر الله است؛ و کسانى که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند).

هم چنین می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨﴾ [الحشر: 8]: ([بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموال‌شان بیرون رانده شده‌اند، در حالی که فضل و خشنودی الله را می‌جویند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان راستگویانند).

 در این آیه اللهأ مهاجرین و انصارش را ذکر کرده و ایشان را می‌ستاید و از آنان و کسانی که در پی آنان می‌آیند، اعلان رضایت کرده است.

 آنان که از راه صحابهش تبعیت نکرده و با ایشان مخالفت ورزیده‌اند را به عذاب وعید داده است: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115]: (و هرکس، پس از آنکه راه هدایت براى او آشکار شد با پیامبر ج به مخالفت برخیزد، و [راهى‌] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وى را بدانچه روى خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدى است).

 بدین رو واجب است در آن چه نقل می‌کنند، پیروی شوند و در آن چه انجام داده‌اند، همانندشان عمل گردد و برای ایشان آمرزش طلبید.

اللهأ می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10]: (و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرینش] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی).

تمام اهل کلام، گذشتگان و معاصرشان، این اصطلاح (سلف) را در مورد صحابهش تأیید نموده‌اند.

غزالی کلمه‌ی سلف را چنین تعریف می‌کند: ( یعنی مذهب صحابه و تابعین \_ رحمهم الله \_)[[34]](#footnote-34).

بیجوری معتقد است: منظور از سلف، انبیاء، صحابه، تابعین و تابع تابعین هستند[[35]](#footnote-35).

علما در در قرون مفَضَّله بیان داشته‌اند که این اصطلاح بر عصر صحابهش و برنامه‌ی ایشان دلالت دارد:

1. بخاری/ گوید: راشد بن سعد می‌گوید: سلف، مردانگی و فضیلت را مستحب می‌دانستند. چون تاثیرگزار‌تر و جسورانه‌تر است[[36]](#footnote-36).

حافظ ابن حجر/ در تفسیر کلمه‌ی "سلف" می‌نویسد: یعنی صحابهش و کسانی که بعد از آنان‌اند.

بنده معتقدم: منظور، صحابهش است؛ چرا که راشد بن سعد تابعی است و بدون شک از دیدگاه آنان سلف فقط بر صحابهش اطلاق می‌شود.

1. امام بخاری/ در کتاب خود چنین عنوانی می‌بندد: «باب ما کان السلف یدّخرون في بیوتهم و أسفارهم من الطعام و اللحم و غیرهِ»: (سلف (صحابهش) در خانه‌ها و مسافرت‌شان مواد غذایی و گوشت انبار می‌کردند)[[37]](#footnote-37).

معتقدم: این جا منظور از سلف صحابهش اجمعین هستند.

1. امام بخاری/ می‌نویسد: زُهری در مورد استخوان مرده‌ها \_ از قبیل فیل و غیره \_ می‌گوید: گروهی از علمای سلف را یافتم که با آن \_ استخوان \_‌ها شانه می‌کنند و در آن‌ها روغن می‌گذارند و این کار را بلامانع می‌دانند[[38]](#footnote-38).

بنده بر این باورم: این جا هم مراد از سلف، صحابهش هستند. زیرا زهری/ تابعی است.

1. امام مسلم/ با سند محمد بن عبدالله چنین روایت می‌کند: شنیدم علی بن شقیق می‌گوید: از عبدالله بن مبارک شنیدم که در حضور مردم می‌گوید: به حدیث عمرو بن ثابت گوش نکنید. که او سلف \_صحابهش\_ را دشنام داده است[[39]](#footnote-39).

این جا نیز منظور از سلف صحابهش است.

1. امام اوزاعی/ می‌گوید: خویشتن را بر انجام سنت مقید کن. همان طور که آن قوم - صحابهش - بودند، باش. چیزی بگو که آنان گفتند. و از آن چه باز آمدند تو هم روی گردان و راه سلف صالح خود را برگزین؛ چرا که آن راه، شایسته‌ی تو و آنان است[[40]](#footnote-40).

باز هم سلف، صحابهش هستند.

از این رو کلمه‌ی "سلف" این معنای اصطلاحی را کسب نموده است و مشمول غیر، نمی‌شود.

 اما از نظر زمانی، این کلمه بر بهترین قرونی که شایستگی اقتدا و اتباع را دارند، دلالت دارد. با شهادت و گواهی رسول الله ج، قرن‌های مورد نظر در خیر و نیک بودن، همان سه قرن اول هستند؛ آنجا که می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»: (بهترینِ مردمان قرن من هستند، سپس آنان که بعد از ایشان‌اند، و سپس آنان که بعد از ایشان اند؛ بعد مردمانی می‌آیند که شهادت یکی از آنان بر سوگندش سبقت می‌گیرد و قسمش بر شهادتش)[[41]](#footnote-41).

لیکن تعیین زمانی برای انحصار مفهوم سلف دقیق نیست. چرا که بسیاری از فرقه‌های گمراه و مبتدع در این فاصله‌ی زمانی سر برآورده‌اند. از این رو ما دامی که شخصی در فهم قرآن و سنت موافق با صحابهش نباشد، صرفاً با اثبات وجود او در این عصر، نمی‌توان او را در زمره‌ی سلف به حساب آورد. بنابر این علما این اصطلاح را مقید به "سلف صالح " نموده‌اند.

 با این تفسیر مبرهن است اصطلاح "سلف" در وقت اطلاق، فقط به تقدّم زمانی بر نمی‌گردد. بلکه به صحابه‌ی پیامبر اسلام ج و پیروان نیک آنان معطوف خواهد بود.

 با این اعتبار، اصطلاح "سلف" استقرار یافت. پس این لفظ بر کسی کاربرد دارد، که از سلامت عقیده و منهج برخوردار باشد. منهجی که قبل از پیدایش اختلافات و تشتت، نبی اکرم ج و یارانشش بر آن بودند.

 اما لفظ"سلفیت" به "سلف" نسبت داده می‌شود و این انتسابی بسیار ستوده شده بر منهجی راست و درست است. در ضمن این به معنای قد عَلَم کردن و ابداع مذهبی جدید نیست.

 شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: عیب نیست کسی ابراز مذهب سلف کند و خود را به آن منتسب نماید. بلکه واجب است از وی پذیرفته شود. چرا که مذهب سلف چیزی جز حق نبوده است[[42]](#footnote-42).

 لیک متاسفانه برخی از مردم، آنان که خوب می‌دانند سلفیت یعنی چه، هنگام تلفظ آن، لفظ سلفیت را تحریف کرده و می‌گویند: حلقه‌ای نو از جماعت اسلامی جدید، که خود را از دل یگانه دایراه‌ی اسلامی بیرون کشیده است و از معنای این عنوانِ خاص، مفهوم معینی برای خویش برگزیده است. با احکام و گرایش‌های خود از سایر مسلمین متمایز گشته است. حتی در خلق و خوی درونی و معیار‌های اخلاقی نیز با دیگران متفاوت است[[43]](#footnote-43).

 مطمئناً منهج سلفی چنین وضعیت و واقعیتی ندارد. چرا که سلفیت یعنی: اسلامی پاک و پالوده از رسوب تمدن‌های قدیم و میراث فِرَق متعدد، با ویژگی کمال و جهان شمول، مسلّح به قرآن و سنت به فهم سلف صالحی که در نصوص کتاب و سنت مورد تعریف و تمجید قرار گرفته‌اند.

این حرف‌ها تصوراتی زاییده از خیالات مردمانی است که از این کلمه‌ی پاک و مبارک که در قعر تاریخ این امت ریشه زده، و قدمتش به نسل صدر اول اسلام می‌رسد، نفرت دارند.... تا آن جا که می‌پندارند این کلمه زاییده‌ی حرکت اصلاحی است، که جمال الدین افغانی و محمد عبده در ایام اشغال مصر توسط انگلستان، پرچمدار آن بوده‌اند![[44]](#footnote-44)

 قایل یا ناقل این وهم و خیال، تاریخِ اصطلاحِ سلف صالح را از نظر معنی، ریشه یابی و زمانی نمی‌داند. علمای گذشته‌ی تاریخ اسلامی هر کس را که در عقیده و منهج یا برنامه، از فهم صحابهش پیروی می‌کرد را، سلفی می‌نامیدند.

 به عنوان نمونه تاریخ نگار مسلمان، امام ذهبی/ در کتاب سیر اعلام النبلاء[[45]](#footnote-45) مقوله‌ی حافظ دارقطنی/را با این مضمون نقل می‌کند: «نزد من چیزی منفور‌تر از علم کلام نیست».

 وی در ادامه می‌گوید: «هرگز نباید کسی وارد علم کلام یا جدل شود و در آن کنکاش کند. بلکه پیوسته باید سلفی باشد».

شبهه‌ها و تصحیح

1. آیا نام گذاری به ((سلفیت)) بدعت است؟

 برخی می‌گویند: نام گذاری به واژه‌ی سلفیت بدعت است. چرا که صحابهش در دوران پیامبر امین ج با آن نامگذاری نشده‌اند.

* جواب: کلمه‌ی ((سلفیت)) در عصر رسول ج کاربرد نداشت. چرا که نیازی به این کار نبود. مسلمانان صدر اول اسلام بر اسلامی صحیح می‌زیستند. نیازی به اطلاق کلمه‌ی سلفیت نبود. زیرا آنان خود، در سرشت و فطرت و سلیقه بر سلفیت بوده‌اند. همان طور که بدون هیچ‌گونه خطا و اشتباهی، به عربی فصیح سخن می‌گفتند. علم نحو، صرف و بلاغت هم وجود نداشت. تا این که اشتباه دستوری و اِعراب کلمات در عربی نمایان گشت. ناچاراً در پی آن علمی که اشتباهات دستوری و اِعراب را اصلاح نماید، ابداع گردید. همین سان بعد از آشکار شدن انحراف و تک روی در جماعت مسلمین، کلمه‌ی ((سلفیت)) نسبت به حقیقتِ موجود آن زمان بوجود آمد. البته رسول عربی ج در حدیث افتراق و شاخه شاخه شدن امت به این معنا اشاره می‌نمایند: «ما أنا عَلَیه الیَومَ و أصحَابی: آن چه من و یارانم بدان معتقدیم..».

 آن‌گاه که فرقه‌ها تکثّر یافت و هر کدام مدعی حرکت در مسیر قرآن و سنت شد، علمای امت اسلامی به پالایش گروه‌ها پرداختند و گفتند: «اهل حدیث و سلف».

 از این‌رو ((سلفیت)) از دیگر گروه‌های اسلامی متمایز گشت. آنان که خود را رهپویانی در مسیر اسلام صحیح و متمسّکان به اعتقادات یاران رسول ج و در مسیر تابعین نیکوکار که راه صحابهش را پیمودند، می‌دانند. همانان که در خیر القرون می‌زیسته‌اند.

1. گویند: چرا خودمان را به سلف منسوب کنیم حال آن که اللهـ ما را مسلمان نامیده است؟: ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ﴾ [الحج: 78]: (او شما را پیش از این «مسلمان» نامید).

جواب را در ضمن تعریف این گفتگوی بسیار ظریف و دل پسند که بین استادمان شیخ آلبانی/ و عبدالحلیم ابو شُقَّه مؤلف کتاب "تحریر المرأة في عصر الرسالة" رخ داده است، ارائه می‌دهیم:

شیخ آلبانی: اگر به تو گویند مذهبت چیست، چه می‌گویی؟

ابو شُقَّه: مسلمان.

شیخ: این کفایت نمی‌کند!

ابو شقه: اللهـ ما را مسلمان نامیده است. و فرموده‌ی اللهﻷ را تلاوت کرد: ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ﴾ [الحج: 78] (او شما را پیش از این «مسلمان» نامید).

شیخ: این جواب در عهد اول اسلام قبل از انتشار فرقه‌ها جوابی صحیح و درست بود. اکنون اگر از هر مسلمانی از این گروه‌ها که در عقیده با ایشان اختلاف ریشه‌ای داریم همین سوال را بپرسید، همگی همین جواب به شما را خواهند داد. همه؛ اعم از شیعه‌ی رافضی، خارجی (خوارج)، درزی و نُصَیریِ عَلَوی همه می‌گویند: من مسلمانم. از این رو این جواب در این روزها کفایت نمی‌کند.

ابو شقه: پس می‌گویم: من مسلمانِ پیرو کتاب الله و سنت هستم.

شیخ: این جواب هم کافی نیست!

ابو شقه: چرا؟

شیخ: هرگز دیدی یکی از افرادی که مثال زدیم، بگوید: من مسلمانی هستم که پیرو قرآن و سنت نیستم؟ کیست که بگوید: من بر قرآن و سنت نیستم؟ سپس شیخ/ شروع به بیان ضمیمه‌ای می‌کند که ما در پی توضیح آنیم و آن: کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح.

ابو شقه: پس من مسلمانی معتقد به کتاب الله و سنت بر مبنای فهم سلف هستم.

شیخ: اگر از تو بپرسد، مذهبت چیست؟ همین را می‌گویی؟

ابو شقه: بله.

شیخ: نظرت چیست این مفهوم را در یک کلمه خلاصه کنیم؟ چرا که: خیرُ الکلامِ ما قَلَّ و دَلَّ. بهترین کلام آن است که مفید و مختصر باشد. لذا بگوییم: سلفی.

ابو شقه: به صورت کلی موافقم و باید بگویم : بله. اما هنوز همان اعتقاد سابق را دارم. زیرا در وحله‌ی اول که انسان می‌شنود تو سلفی هستی، فکر انسان به روش‌های زیادی معطوف می‌شود؛ که در آن تند روی و شدت است و منجر به درشتی و خشونتی می‌گردد که از سلفی‌ها سر می‌زند.

شیخ: فرض می‌کنیم کلامت صحیح باشد؛ حال اگر بگویی: من مسلمانم، آیا نمی‌شود این اسم به یک شیعه‌ی رافضی، درزی، یا اسماعیلی یا ... هم اطلاق شود؟

ابو شقه: ممکن است. اما می‌گویم: من تابع این آیه ام: ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾: (اللهأ شما را مسلمان نامیده است).

 شیخ: نه برادر عزیز! شما آیه را تبعیت نمی‌کنی! زیرا (اسلام صحیح) منظور آیه است. و باید با مردم به اندازه عقل‌شان سخن گفت... حال آیا کسی می‌داند که تو به همین معنای مورد نظر آیه مسلمانی؟

 اشکالات و عیوبی که بیان کردی، ممکن است درست باشد یا نباشد! چرا که شدت و تندی که از آن سخن می‌گویی، ممکن است در بعضی افراد وجود داشته باشد، اما این موارد به عنوان یک منهج علمی عقیده‌ای مورد تأیید نیست. پس افراد را رها کن. چون ما از منهج و برنامه سخن می‌گوییم؛ یعنی وقتی می‌گوییم: شیعه، درزی، خارجی (خوارج)، صوفی یا معتزلی، همان اشکالات و عیوبی که ذکر کردی، این جا هم وارد است. پس موضوع ما این نیست؛ ما در پی اسمی هستیم که بر مذهبی دلالت کند که با آن اللهأ را می‌پرستیم.

سپس شیخ می‌گوید: آیا تمام صحابهش مسلمان نبودند؟

ابو شقه: طبعاً.

 شیخ: اما در میان ایشان افرادی بودند که دزدی و زنا کردند. اما این باعث نمی‌شود صحابی بگوید: من مسلمان نیستم. بلکه او مسلمان است و به اللهﻷ و رسولش ج به عنوان یک برنامه و منهج ایمان دارد، اما گاهاً بر خلاف منهج عمل می‌کند چون معصوم نیست.

به همین سبب ما از کلمه‌ای سخن می‌رانیم که در زندگی، بر عقیده و اندیشه و منطق مان دلالت دارد و مربوط به شئون حیات ماست. و با آن الله متعال را می‌پرستیم. اما این که فلانی متشدد و سخت گیر یا متساهل و آسان‌گیر است، مقوله‌ای دیگر است.

 در ادامه شیخ می‌گوید: می‌خواهم اندکی در این کلمه‌ی خلاصه شده بیندیشی تا بر گفتن کلمه‌ی "مسلمان" مُصِرّ نباشی. خوب می‌دانی هرگز کسی پیدا نخواهد شد که آن چه تو اراده کردی و مورد نظر توست را، بداند. پس مردم را به اندازه‌ی توان عقلی آنان مورد خطاب قرار بده. اللهأ در حرف شنوی و پذیرش تو، برکت عطا فرماید.

سلفیت، گروه پیروز و حزب یاری شده

1. فرقه‌ی ناجیّه و طائفه منصوره:

سخن در مورد گروه نجات یافته و حزب یاری شده است آن هم از چند منظر:

* اول: احادیث نبوی در نهی از پراکندگی و از هم گسیختگی امت اسلامی:

 ابوهریرهس روایت می‌کند که رسول الله ج فرمودند: «أِفتَرَقتِ الیهودُ علی إحدی و سبعینَ فرقة أو اثنتین و سبعین فرقة، و تفرَّقت النصاری علی إحدی أو اثنتین و سَبعینَ فرقَة، و تفتَرقُ أمَّتی علی ثلاثٍ و سبعینَ فرقة»: (یهودیان به 71 یا 72 گروه تبدیل شدند و نصاری به 71 یا 72 فرقه متفرق گشتند و امت من به 73 فرقه پراکنده می‌شود)[[46]](#footnote-46).

جمعی از صحابهش در این موضوع روایت نموده‌اند :

أ- معاویهس الفاظی اضافه‌تر از حدیث قبلی، روایت می‌کند: «وإنَّه سیخرجُ فی أمَّتی قَومٌ تتَجاری بهمُ الأَهواءُ کَما یَتَجارَی الکلبُ بَصاحِبه، لا یَبقَی مِنهُ عِرقٌ و لا مَفصَلٌ إلّا دَخَلَهُ»: (گروهی از امت من ظهور خواهند کرد که بدعت‌ها و خواهشات در رگ‌ها و مفاصل آنان داخل می‌شود؛ چنان‌که سگ‌هار[[47]](#footnote-47) با صاحبش چنین می‌کند؛ هیچ رگ و مفصلی نیست مگر اینکه (بیماری) در آن داخل می‌گردد)[[48]](#footnote-48).

ب- انس بن مالکس هم با الفاظی زیادتر، چنین روایت می‌کند:

«کلّهَا فِی النَّارِ إلّا وَاحِدَةٌ، و هِی الجَمَاعَة»: (همگی در آتشاند بجز یک گروه؛ آن هم جماعت (مورد نظر)[[49]](#footnote-49).

ت- عوف بن مالکس نیز با کلماتی اضافه تر، همانند روایت انس بن مالکس روایت کرده است[[50]](#footnote-50).

ث- ابو امامه باهلیس در داستانی بلند که الفاظی اضافه‌تر دارد، روایت می‌کند:

«السواد الأعظم »[[51]](#footnote-51) \_ گروه پیروز و نجات یافته-.

ج- از سعد بن ابی وقاصس با الفاظی زیادتر، همچون روایت انس بن مالکس روایت آمده است[[52]](#footnote-52).

د- حدیث عبدالله بن عمرو بن عاصب با زیادت الفاظ، «ما أنا علیه الیوم و أصحابی»: (آن چه امروز من و یارانم بر آن هستیم)[[53]](#footnote-53).

 در موضوع مربوطه از عمرو بن عوف مزنی، ابو درداء، ابو امامة، واثلة بن اسقع و انس بن مالکش به صورت گروهی در یک حدیث روایت آمده است[[54]](#footnote-54).

 و در این احادیث گروهی اصول گرا که با چنگ و دندان به سنت چسبیده‌اند، به صفت " الناجیة " : نجات یافته، توصیف شده‌اند. چون آنان از اختلاف نجات یافته و به خواست اللهأ از آتش هم نجات خواهد یافت.

* دوم: احادیث "الطائفة المنصوره": جماعت پیروز.
1. معاویةس گوید: شنیدم رسول الله ج می‌فرمایند:

 «لا یزالُ مِن أمَّتي أمةٌ قائمةٌ بأمرِ اللهِ لا یضُرُّهم من خَذَلهم، و لا مَن خَالَفَهُم حتَّی یَأتِی أمرُ الله و هم علی ذلك»: (پیوسته گروهی از امت من دستور اللهـ را بر پا می‌دارند و نومید کنندگان و مخالفان، به ایشان زیانی نمی‌رسانند و تا دستور اللهﻷ صادر شود، بر همین روش استوار‌اند)[[55]](#footnote-55).

 عُمَیر که یکی از راویان این حدیث است، می‌گوید: مالک بن یخامر از قولِ معاذس گفته است: آنان – جماعت پیروز – در شام مستقر هستند.

 معاویه می‌گوید: مالک \_راوی فوق \_ گفته، که از معاذ بن جبلس شنیده است، آنان در شام هستند.

1. حدیث مغیرة بن شعبةس:

«لا یزالُ ناسٌ مِن امَّتی ظاهرینَ حتَّی یَأتیهِم أمرُ اللهِ و هُم کَذلِك»: (مُداماً مردمانی از امت من غالب و پیروز اند؛ تا این که دستور اللهأ در بر پایی قیامت به آنان می‌رسد و آنان بر روش خود پایدار‌اند)[[56]](#footnote-56).

1. روایت عمر بن خطابس:

«لا تزالُ طائفةٌ مِن أمَّتی ظاهرینَ علی الحقِّ حتَّی تَقُومَ السَّاعة»: (هماره تا قیامت بر پا شود، گروهی از امتم غالبِ بر حق هستند.[[57]](#footnote-57))[[58]](#footnote-58).

1. ثوبانس نیز چنین روایتی دارد:

«لا تزالُ طائفةٌ من أمَّتی ظاهرینَ علی الحقِّ لا یضُرُّهم مَن خَذَلَهم حتَّی یَأتِی أمرُ اللهِ و هُم کذلک.»: (مدام بخشی از امتم با حق \_ بر دشمنان \_ پیروز‌اند. هرکس سودای نا امید کردن‌شان را دارد به زیانی آنان نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان همین‌گونه (استوار)‌اند)[[59]](#footnote-59).

1. عمران بن حصینس این الفاظ را روایت کرده است:

«لا تزالُ طائفةٌ مِن أمَّتی یُقاتِلونَ علی الحقِّ ظاهرینَ علَی مَن نَاوَأهم حتی یُقاتلَ أخُرُهم المسیحَ الدجالَ»: (مرتباً قسمتی از امّتم براساس حق می‌جنگند و بر مخالفان‌شان چیره‌اند؛ تا که آخرین نفرشان با دجّال کارزار می‌کند)[[60]](#footnote-60).

1. در روایتی از جابرس آمده است:

«لا تزالُ طائفةٌ مِن أمتي يُقاتلونَ على الحقِ إلى يوم القيامةِ، قال: فيَنزلُ عيسى بن مريمَ فيَقولُ أميرُهم: تعال صَلِّ لنَا، فيقُول: لا، إنَّ بعضَكُم عَلى بعضٍ أمیرٌ؛ تَكرمةُ اللهِ عزوجلَّ لهذهِ الأمة»: (همیشه گروهی از امت من تا روز قیامت به حق نبرد می‌کنند. گفت: عیسی بن مریم فرود می‌آید و امیر مسلمین می‌گوید: بفرما و ما را نماز بده. می‌گوید: نه؛ بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستید؛ این بزرگداشت الله متعال برای این امت است)[[61]](#footnote-61).

1. سلمة بن نفیلس روایت کرده است:

«الْآن جَاءَ الْقِتَال لَا تزال طَائِفَة مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاس يَرْفَع اللَّه قُلُوب أقوام فيُقاتِلونهم ويرزُقَهم اللهُ مِنْهُمْ حَتَّى يَأْتِي أَمْر اللَّه وَهُمْ عَلَى ذلك ألا إن عُقدَ دَار الْمُؤْمِنِينَ الشَّام وَالْخَيْل مَعْقُود فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْر إِلَى يَوْم الْقِيَامَة»: (کنون جنگ آغازید؛ هنوز گروهی از امتم بر مردمان غالب و چیره‌اند، الله متعال دل اقوامی را \_ با کفر و الحادی که می‌کنند \_ از حق دور می‌کند و با آنان\_ گروه پیروز \_ وارد نبرد می‌شوند و اللهﻷ به وسیله‌ی آنان به مجاهدان روزی می‌دهد. تا که دستور الله تعالی \_ در بر پایی قیامت \_ صادر شود، آنان بر این کار استوار‌اند. آگاه باشید مرکزِ دیار مومنان شام است و تا قیامت در پیشانی اسب‌ها خیر گره خورده است)[[62]](#footnote-62).

8 و9- عقبة بن عامر و عبدالله بن عمروب با این الفاظ روایت نموده‌اند:

«لا تزالُ عِصابةٌ مِن أمتی یُقاتَلونَ عَلی أمرِ اللهِ ظاهرینَ لا یَضُرُّهم مَن خَالفَهم حتی تَأتیَهمُ السَّاعَةُ و هم عَلی ذلك»: (همیشه گروهی از امت من طبق دستور الهی می‌جنگند و غالب و مسلط \_ بر دشمن \_ هستند و مخالفان آن‌ها به آنان ضرری نمی‌رسانند تا که قیامت بر پا شود و آنان بر همین روش‌اند)[[63]](#footnote-63).

1. – روایت ابوهریرهس با این الفاظ:

«لا تزالُ طائفةٌ مِن أمَّتی قَوَّامَةٌ عَلی امرِ الله لا یَضُرُّها مَن خَالَفَهَا»: (مدام قسمتی از امت من بر پا دارنده دستور الهی‌اند و مخالفین آنان به ایشان زیانی وارد نمی‌کند)[[64]](#footnote-64).

1. - حدیث قرّهس :

«إذا فَسد أهلُ الشامِ فلا خَیرَ فیکم لا تزالَ طائفةٌ مِن أمَّتی مَنصورینَ لا یَضُرُّهم مَن خَالفهم حتَّی تَقُومَ السَّاعة»: (هرگاه که اهل شام فاسد شدند، خیری در شما نیست؛ همواره گروهی از امت من \_ بر دشمنان \_ پیروز‌اند و مخالفین به ایشان ضرری نمی‌رسانند)[[65]](#footnote-65).

1. - جابر بن سمرهس روایت کرده است که:

«لن یبرحَ هذا الدِّینُ قَائماً یُقاتلُ علیه عُصابةٌ مِن المُسلمینَ حتَّی تَقُومَ السَّاعة»: (همچنان این دین برپاست؛ دسته‌ای از مسلمین به خاطر آن نبرد می‌کنند تا قیامت بر پا شود)[[66]](#footnote-66).

1. - سعد بن ابی وقاصس با دو لفظ روایت می‌کند:

 اول: «و لا تزالُ طائفةٌ مِن أمَّتی ظاهرینَ عَلی الدِّینِ عَزیزةٌ إلَی یَومِ القِیامة»: (پیوسته گروهی از امت من بر دین، غالب و مسلط هستند و تا قیامت، با عزت و سر بلند‌اند).

 دوم: «لا یزالُ اهلُ المغربِ[[67]](#footnote-67) ظاهرینَ علی الحقِّ حتّی تقومَ الساعةُ»: مدام اهل مغرب به کمک حق پیروز و غالب هستند تا که قیامت بر پا شود)[[68]](#footnote-68).

1. - الفاظ روایت ابی عنبه خولانیس این‌گونه است:

 «لا یزالُ اللهُ یغرسُ فِی هَذا الدِّین غَرساً یَستعملُهم فِی طاعتهِ إلی یَوم القیامةِ »: (مداماً الله تعالی در این دین نهال‌هایی می‌کارد و آنان را تا قیامت در طاعتش به کار می‌گیرد)[[69]](#footnote-69).

 به هر صورت احادیث طائفه‌ی منصوره یا گروه پیروز "متواتر[[70]](#footnote-70)" است. چنان‌که گروهی از اهل علم از جمله: ابن تیمیه[[71]](#footnote-71)، سیوطی[[72]](#footnote-72)، استاد آلبانی[[73]](#footnote-73) و دیگران رحمهم الله بر این باورند.

 در احادیث مذکور، گروه مورد نظر به "المنصورة": گروه پیروز، توصیف شده است. زیرا تا کنون به وسیله‌ی حق، بر رقیبان و دشمنان چیره و غالب بوده و بر این اندیشه ثابت و استواراند. اللهأ نیز آنان را با پشتیبانی خویش نگهبانی می‌کند. و با چشم خویش تا قیامت آنان را می‌پروراند و آن‌ها بر این عقیده و راه و روش استوار‌اند.

* سوم: آیا بین اوصاف گروه نجات یافته و طایفه‌ی منصوره مغایرت و تعارضی وجود دارد؟

 از رسول الله ج در توصیفِ منهج یا برنامه و وضعیت فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره روایات صحیحی آمده است:

منهج این گروه‌ها اشارتاً با سه لفظ معرفی شده است:

1. "ما أنا علیه و أصحابی" آن چه من \_ رسول اکرم ج \_ و یارانمش بر آنیم. چنان‌که در حدیث

عبد الله بن عمرو بن عاصب آمده است.

1. " الجماعة ": جماعت، گروه. این لفظ در حدیث انس و سعد ب وارد است.
2. "سواد اعظم" گروه پیروز و نجات یافته. که در حدیث ابی امامهس بیان شده است.

 الفاظ نبوی که ذکر شد با هم متفق‌اند و تضادی ندارد. همخوان و همگونند و مخالف نیستند. همان طور که آجری/ در کتاب دلنشین خویش "الشریعة "[[74]](#footnote-74) می‌گوید: سپس از رسول الله ج سوال شد: فرقه‌ی ناجیه (نجات یافته) کیست؟ ایشان فرمودند: «ما أنا علیه الیومُ و أصحابی»: (آن چه من و یارانم بر آنیم). و در روایتی دیگر فرموده‌اند: «السَّوادُ الأعظم»: (گروه پیروز و نجات یافته). و در حدیثی چنین فرمودند: «واحدةٌ فی الجنةِ و هی الجماعة»: (یکی در بهشت است و آن هم جماعت است).

گویم \_ آجری \_: ان شاء الله معنی همه یکی است.

 ابو اسامه هلالی گوید: آجری راست گفت و وظیفه شناسی نمود. حقیقت همان است که گفت. چرا که طایفه منصوره، همان جماعت است. جماعت یعنی آن چه با حق مطابق آید گر چه تنها باشی. چنان‌که صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعودس از جماعت، همین تعریف را ارائه داده است.

 عمرو بن میمون اودی/ می‌گوید: در عهد رسول ج، معاذ بن جبلس نزد ما تشریف آورد. مهرش به دلم نشست. تا زمانی که در شام او را به خاک سپردم همنشین او شدم. در پی او به فقیه‌ترین و داناترینِ مردم عبدالله بن مسعودس چسبیدم. روزی نزد او سخن از تأخیر نماز از وقت اصلیش شد، گفت: ((صَلّوا فِی بُیوتِکم و اجعَلوا صَلاتَکم مَعهُم سُبحَة)): (در خانه هاتان نماز گزارید و(با جماعت نیز نماز بخوانید) ونماز جماعتتان را نافله به حساب آورید.

 عمرو بن میمون گوید: به عبدالله بن مسعودس گفته شد: پس جماعت را چکار کنیم؟ به من گفت:‌ای عمرو بن میمون براستی جمهورِ جماعت – اموری -، آنان‌اند که از جماعت جدا هستند. - حال آن که- جماعت آن است که با طاعت الهی موافق آید؛ گر چه تک و تنها باشی[[75]](#footnote-75).

 علامه ابوشامه در کتاب[[76]](#footnote-76) گیرای خود به قول ابن مسعودس احتجاج جسته و می‌گوید: از آنجا که به پایبندی جماعت دستور داده شده است، منظور از جماعت، ملزم بودن به حق و پیروی از آن است. گر چه مخلصان و ارادتمندان به آن، اندک بوده و مخالفان فراوان باشند. زیرا جماعت اولیه که شامل رسول الله ج و یاران جان فدایشش بوده، بر حق بوده‌اند و زیادی اهل باطل که بعد از آنان آمدند، هیچ اعتباری ندارد. و بعد، تعریفِ ((حق)) از دیدگاه ابن مسعودس را تقدیم می‌کند.

علامه ابن قیم جوزی/ در کتاب[[77]](#footnote-77) نادر و کمیاب خویش این قول را تحسین کرده و می‌گوید:

ابو محمد بن اسماعیل معروف به ابی شامه در کتاب "الحوادث و البدع" خویش چه زیبا گفته است؛ و در ادامه، مطلب قول ابن مسعودس را ذکر می‌کند.

 من (مؤلف) معتقدم برای انسان بینا واضح شد که منظور از "جماعت" آن است که با حق موافق آید؛ هر چند تک و تنها باشد. بدین رو طایفه‌ی منصوره در احادیث گهربار پیامبرِ ختمی مرتبت ج به افرادی که با حق بر دشمنان پیروز‌اند، توصیف شده است. و هم چنین در لغت عرب طایفه بر یک فرد و بیشتر از یک فرد دلالت دارد.

 فقیهِ ادیبان و ادیبِ فقهاء آقای ابن قتیبه‌ی دینوری در کتاب سودمند و نیکش " تأویل مختلف الحدیث" (ص45) چنین گوید: می‌گویند حد اقلّ طایفه، (( 3 نفر )) می‌باشد؛ حال آن که به خطا رفته‌اند. چرا که طایفه بر یک، دو، سه و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. طایفه به معنای تکّه و یک می‌باشد. گاهاً بخشی کوچک از یک قوم را طایفه گویند. اللهأ می‌فرماید: ﴿وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢﴾ [النور: 2]: (باید گروهى از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند).

گویم: این سخنی است که ائمه‌ی لغت و دین بر آن اتفاق دارند؛ چنان‌که در کتاب خویش "الأدلة و الشواهد علی وجوب الأخذ بخبر الواحد في الأحکام العقائدة"[[78]](#footnote-78) توضیح داده ام.

چاره‌ای نیست جز این که باید پذیرفت ((طایفه‌ی منصوره)) همان جماعت است.

طایفه منصوره همان سواد اعظم است؛ چرا که آن هم جماعت است.

 ابن حبان/ می‌گوید: امر به برپایی جماعت، با لفظ عام آمده است؛ ولی منظورش خاص است. چرا که اجماع اصحاب رسول الله ج همان جماعت است. لذا هر کس خود را بر آن چه صحابهش معتقد بودند، ملزم کند، و از آیندگان، شاذ و تافته‌ی جدا بافته باشد، شکننده‌ی جماعت و جدای شده‌ی از آن نیست. بر عکس کسی که از صحابهش جدا شده و از خَلَف (آیندگان) حرف شنوی کند، جماعت را متلاشی کرده است. جماعتِ بعد از صحابهش آنان‌اند که آراسته به صفت دین، عقل و علم باشند و از خواهشات نفس دوری گزینند؛ هر چند هم اندک باشند. لذا اسم جماعت بر انسان‌های ته مانده ونخاله و بی‌خرد، اطلاق نمی‌شود؛ هر چند هم س زیاد باشند[[79]](#footnote-79).

 اسحاق بن راهویه/ می‌گوید: اگر از مردم بی‌اطلاع در مورد سواد اعظم سوال کنی خواهند گفت: عامه‌ی مردم، توده‌ی مردم. نمی‌دانند که جماعت، به عالِمی گویند که پایبند به حدیث و روش رسول الله ج باشد. پس به هر کس همراه رسول ج بوده و پیرو ایشان است، جماعت گویند[[80]](#footnote-80).

امام شاطبی/ در کتاب گران سنگ خویش برای تأیید و تأکید بر این فهم صحیح سُنِّی می‌نویسد: به حکایتی که برداشت نادرست برخی را روشن می‌کند، نگاهی بینداز. فهم آنان که می‌پندارند، جماعت یعنی عامه‌ی مردم؛ حتی اگر بین آنان عالِمی هم نباشد! این برداشت، برداشتِ عموم مردم است؛ نه علما. لذا باید انسان موفق در این لغزشگاه، گامهایش را محکم بر دارد تا از راه راست منحرف نشود. فقط اللهـ است که توفیق را نصیب می‌کند[[81]](#footnote-81).

لالکائی/ در توصیف طایفه منصوره و فرقه‌ی ناجیه چنین می‌نگارد: منکران بر این گروه خشم می‌گیرند. چرا که این فرقه و طایفه، گروهِ پیروز و جمعیت انبوه‌تر هستند. علم و حکمت، شکیبایی و خِرَد، خلافت و فرمانروایی و حکومت و سیاست در آنان یافت می‌شود. آنان اهل جمعه و جماعات و لحظه‌های خاص، اهل مسجد و حج و اعیاد، و جهاد و کارزار‌اند. در داد و دَهِشِ چیز‌های شایسته و نیک، جان فشانند. مرزبانان و پاسابانی‌اند که فی سبیل الله، آن طور که شایسته و بایسته است، پیکار می‌کنند[[82]](#footnote-82).

 ابن تیمیه/ می‌گوید: از همین رو است که فرقه‌ی ناجیه به اهل سنت و جماعت اطلاق شده است ؛ چرا که بزرگترین جماعت و سواد اعظم آنان اند[[83]](#footnote-83).

 گویم(مؤلف): ای برادر به این کلمات پرارزش بیندیش و به خاطر بسپار. این واژه‌ها اشکالاتی که به خیال عامه‌ی مردم و برخی نیمه ملّاها، از تفسیر احادیث رسول ج که در مورد تشتت و از هم گسیختگی امت به ذهن می‌آید را، بر طرف می‌کند. این کلید واژه‌ها، شبهاتی که دعوتگران به گمراهی بر افروخته‌اند را، رد می‌کند. آنان که به ادعای تعارض، احادیث رسول ج با واقعیتِ کنونی آن را رد می‌کنند. می‌گویند: این روایات، توده‌ی مردم مسلمان را جهنمی می‌خواند. فکر می‌کنند عموم مردمِ مؤمن و مسلمان، معتقد و پایبند به بدعت‌ها و ضلالات آقایان هستند. از یاد برده‌اند که ان شاء الله سرشت پاک و سالمِ عامه‌ی مردم مسلمان، آنان را به عقیده‌ی صحیح رهنمون خواهد کرد. از همین رو است که رؤسا و علمداران مذهب خَلَف، آرزو می‌کنند کاش بر دین و اعتقاد پیر زنان می‌مردند!

 بدون کمترین شک و شبهه‌ای باید گفت: طایفه منصوره همانان‌اند که بر منهج و عقیده‌ی پیامبر ج و صحابه‌ی کرامش هستند. زیرا آنان بر حق و معتقد به حق هستند. وحق آن چیزی است که نبی کریم ج و یارانشش بر آن بودند. در نتیجه هر کس که معتقد به جماعت- صحابهش - باشد، یعنی آن جماعتِ قبل از پراکندگی و تجزیه پذیری، گر چه تنها باشد، باز هم جماعت محسوب می‌شود.

با این توضیح، نشانه‌های منهج فرقه‌ی ناجیه و پیروز مشخص می‌گردد یعنی:

 قرآن و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح امّت. آنان محمد ج و پیروان جان بر کف اوش و آنان که به نیکی بر نقش گام ایشان گام بر می‌دارند، هستند.

 دیگر نشانه آن، فرا خواندن به توحید بر مبنای فهم صحابهش می‌باشد. چرا که این کار یعنی تمسک به دین الله ـ .

 زیرا باز گرداندن مجد و شوکت گُم شده‌ی امت اسلامی و محقق نمودن دیرینه آرزویِ امت اسلامی، شایسته‌ی توحید است. چون توحید دینی است که بنیان و اساس آن بر سرشت و فطرت پی ریزی شده است. اللهـ اجرا کننده‌ی دستور خویش است.

 پیشتر گفتیم که فرقه‌ی ناجیه و طائفه‌ی منصوره دارای منهج یا برنامه، وضعیت و حالتی خاص است. در مورد منهج سخنانی ارائه شد. اکنون به توضیح حالت و وضعیت این گروه خواهیم پرداخت[[84]](#footnote-84).

وضعیت گروه مورد نظر با چهار ویژگی معرفی و توصیف شده است:

1. ((لا تزال طائفةٌ)): (دائماً گروهی است)، و این یعنی استمرار.
2. ((ظاهرةٌ علی الحق)): (با حق پیروز است)، و این یعنی دستاورد بزرگ و غالب آمدن.
3. ((لا یَضُرُّهم مَن خَذَلَهم و لا مَن خَالَفَهُم)): (نومید کنندگان و مخالفان زیانی به آنان نمی‌رسانند)، و این یعنی به خشم آوردن اهل بدعت و کفر.
4. ((کلُّها فِی النّار إلّا وَاحدة)): (به جز یکی همگان در آتش‌اند)، و این یعنی رهایی از جهنم.

 تمام احادیث طایفه‌ی منصوره بیانگر استمرار و غالب بودن این گروه است. البته استمرار و دست آوردهای ایشان به دلیل پایداری و ثبات بر دین است. و تا دستور اللهأ در برپایی قیامت، آنا ن بر این روش استوار‌اند.

 صفت مذکور ویژگی بزرگی است که علماء آن را عرضه داشته‌اند. چرا که با وقوع آن، معجزه‌ی روشنی که رسول الله ج از آن خبر داده‌اند، رخ داده است.

 مناوی می‌گوید: در این روایت معجزه‌ی واضح و روشنی است. چون تا کنون اهل سنت در هر عصر و زمانی، غالب و چیره بوده و هستند. از همان ابتدای پیدایش بدعت به چهره‌های گوناگون، همچون خوارج، معتزله، روافض و دیگران، هیچ کدام‌شان نتوانسته‌اند دولتی بر پا کنند. و عزت و شوکتی نصیب ایشان نشده است. بلکه هر گاه شعله‌ی جنگی بر افروخته‌اند، اللهـ ـ به نور قرآن و سنت خاموشش کرده است. فلله الحمد و المنّة[[85]](#footnote-85).

 اما به خشم آمدن اهل بدعت و کفر از این رو است که گروه نجات یافته ( فرقة الناجیة )، دست کشتِ اللهﻷ است. ترکه اش رشد یافت؛ محکم و ستبر گشت و استوار بر ساق خود ایستاد؛ نه این که کج و خمیده باشد، بلکه نیرومند و راست است. کشاورزان خبره (آگاهان به قرآن و سنت)[[86]](#footnote-86) از آنجا که گیاه پر رشد و پژمرده و میوه دار و بی‌ثمر را می‌شناسند، از مشاهده‌ی آن خرسند گشته و دوستش می‌دارند. و چون چشم دروغگویان، شیادان و متقلّبان به این درخت افتد بی‌دل و دماغ شده و اندوهگین می‌شوند. بگو: با خشمتان بمیرید.

این ویژگیِ نسل پیشتاز و ممتاز عصر اول است:

 ﴿وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: 29]: (و مثَل آن‌ها در انجیل چون کشته‌اى است که جوانه‌ی خود را برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌هاى خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهى‌] آنان [الله ﻷ] کافران را به خشم دراندازد).

 بدون شک این صفت، ویژگی طایفه‌ی پیروز اهل سنت است. آنان که گام به گام، آرام آرام در پی نسل نمونه‌ی اول، محمد ج و یاران ویش حرکت کردند و از سرچشمه پاک و ضلالِ قرآن و سنت نوشیدند.

 بغض عامدانه‌ی کفار نشانگر این است که گروه نامبرده نهالی است که اللهـ آن را کاشته است، و رسول الله ج مسئولیت تربیت آن را بر عهده گرفته است. این از نشانه‌های قدرت الهی است. چرا که این گروه وسیله‌ای است برای به خشم آوردن دشمنان اللهﻷ است. آنان که می‌کوشند نور اللهأ را خاموش کرده و شعله‌های آن را در دل مومنان فروکش نمایند. اما اللهـ کامل کننده‌ی نور خویش است؛ هر چند کفار را ناپسند آید؛ و نمایانگر دین خویش است؛ هر چند کفار را ناخوش آید.

 از این رو است که می‌بینی اهل بدعت در هر شهر و هر دورانی با اهل حدیث معادات و دشمنی می‌کنند.

 ابو عثمان عبدالرحمن بن اسماعیل صابونی/ می‌گوید: علامات و نشانه‌های اهل بدعت بر پیروانش آشکار و ظاهر است؛ بارزترین نشانه و علامت آنان عداوت بیش از حد با صاحبانِ حدیث و ناقلان اخبار نبی‌اکرمج و حقیر و ناچیز شمردن ایشان است. آنان را نادان، ظاهر بین می‌نامند و در عقیده مشبهه می‌خوانند. معتقدند آنان در نقل احادیث فاقد علم‌اند. علم آنان، همان القاءات شیطان، که زاییده‌ی عقل و خِرد فاسد، وسوسه‌ی دل‌های سیاه، دغدغه‌ها و دلشوره‌های قلب‌های خالی از خیرِ آنان و گفتار و ادلّه‌ی عاتل وتهی، بلکه سفسطه‌های بی‌اساسِ باطل ایشان است[[87]](#footnote-87).

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ٢٣﴾ [محمد: 23]: (آنان [که روی گردانند] کسانی هستند که الله لعنت‌شان کرده و گوش [دل] شان را کر و چشم [بصیرت] شان را کور کرده است).

﴿وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩١٨﴾ [الحج: 18]: (و هر که را الله ﻷ خوار کند او را گرامى‌دارنده‌اى نیست، چرا که الله أ هر چه بخواهد انجام مى‌دهد).

 احمد بن سنانِ قطان/[[88]](#footnote-88) می‌گوید: هیچ اهل بدعتی در دنیا نیست مگر اینکه با اهل حدیث بُغض و عداوت دارد. لذا هر گاه شخص مرتکب بدعتی می‌شود، شیرینی حدیث از دلش زدوده می‌شود[[89]](#footnote-89).

 ابونصر بن سلّامِ فقیه/[[90]](#footnote-90) گوید: نزد ملحدان چیزی سنگین‌تر و مبغوض‌تر از شنیدن و روایت کردن حدیثِ مستند، نیست[[91]](#footnote-91).

 ابو اسماعیل محمد بن اسماعیل ترمذی/ گوید: من و احمد بن حسن ترمذی نزد ابو عبدالله احمد حنبل بودیم؛ به او گفت: ای ابو عبدالله در مکه نزد ابن ابوقتیله نام اصحاب حدیث را گرفتند، او \_ابن ابوقتیله\_ گفت: آدم‌های بدی هستند. ابو عبدالله در حالی که لباسش را می‌تکاند برخاست و گفت: زندیق، زندیق، زندیق. و سپس وارد خانه اش شد[[92]](#footnote-92).

حاکم/ می‌گوید: تا آنجا که ما در مسافرت‌ها و در سرزمین خود سراغ داریم، آنان که به نوعی منتسب به بی‌دینی و بدعت هستند، به طایفه‌ی منصوره فقط به دیده‌ی حقارت نگریسته و آنان را حَشوِیّة (ظاهر بین، قشری) نامیده اند[[93]](#footnote-93).

 ابو حاتم رازی/ گوید: علامت اهل بدعت، تعرض و هجوم به اهل اثر (حدیث ) است. نشان زندیقان این است که اهل اثر یا حدیث را سحطی نگر می‌خوانند و با این روش می‌خواهند " اثر و حدیث " را بی‌اعتبار کنند. علامت قدریه این است که اهل سنت را مشبّهه می‌خوانند و نشان رافضیان آن است که اهل حدیث را ناصبی و نابتة (شرور) می‌خوانند[[94]](#footnote-94).

 صابونی/ می‌نویسد: تمام این حرف‌ها برگرفته از تعصب است و جز نام اهل حدیث، نامی دیگر تن پوش اهل سنت نیست.

 وی در ادامه می‌گوید: می‌بینم اهل بدعت در نسبت دادن این لقب‌ها به اهل سنت، که به فضل الله و منَّتِهِ هرگز این اسم‌ها به اهل سنت نمی‌زیبد \_ راه برخود مشرکین ملعون - با رسول الله ج را برگزیده‌اند. مشرکین به رسول الله ج لقب‌های متفاوت می‌دادند. برخی وی را ساحر می‌نامیدند و گروهی او را کاهن و غیب گو می‌خواندند. بعضی هم بر او نام شاعر می‌نهادند و دسته‌ای دیگر ایشان را دیوانه می‌پنداشتند و عده‌ای هم به او بهتان زنِ دروغ بافِ دروغگو می‌گفتند. حال آن که نبی مکرم اسلام ج مبرّا و دور از این عیوب بوده است و جز فرستاده‌ای منتخب و برگزیده نبوده است[[95]](#footnote-95).

 اللهـ می‌فرماید: ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَٰلَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا٩﴾ [الفرقان: 9]: (بنگر چگونه براى تو مَثَل‌ها زدند و گمراه شدند؛ در نتیجه نمى‌توانند راهى بیابند.

 ونیز اهل بدعت \_ که الله رسوایشان کند \_ اقوال متفاوتی در مورد حاملان و ناقلان حدیث رسول ج که به وی اقتدا نموده و با سنت او رهیاب شدند و به اصحاب حدیث مشهور گشتند، بیان داشته‌اند. گروهی ایشان را سطحی نگر و ظاهر بین، برخی آنان را مشبهة و دیگران آن‌ها را شروران نو پیدا و بعضی دیگر ایشان را ناصبی خواندند و عده‌ای هم آنان را جبریّه نامیدند.

 لیک اهل حدیث از این معایب و نواقص محفوظ و پاک و مبرّایند. و آن‌ها نامی جز اهل سنتِ تابناک با سیره‌ای رضایت بخش، راهی راست و دلایلی رسا، قوی و قاطع، ندارند. اللهأ به آنان توفیق پیروی از قرآن، وحی و دستوراتش و دنباله روی از نزدیک‌ترین اولیائش را داده است. توفیقِ اقتدا به رسولش ج در گفتاری که امتش را در آن به قول و عمل معروف دستور می‌دهد، و از سخن و کار منکر برحذر می‌دارد را نصیب کرده است. و ایشان را در تمسک به سیرت رسول ج و رهنمون شدن و پایبندی به سنتش، یاری می‌کند.

 گویم: چنان‌که امت‌های دیگر علیه امت اسلامی فراخوان می‌دهند، فرقه‌های مبتدع هم بر سلف که همان اهل حدیث هستند شوریده‌اند. چرا که آنان از همه‌ی گروه‌ها برترند. همان طور که اسلام در بین دیگر امم از همه بالاتر است. آنان با این کار می‌خواهند گواهانِ قرآن و سنّتِ ما را خدشه‌دار کنند. همان‌گونه که قبلاً نیاکان آنان اعم از روافض، خوارج و قدریه با گذشتگان ما یعنی صحابهش چنین کردند.

احمد بن سلیمان تستری می‌گوید: از ابو زرعه چنین شنیدم:

 هرگاه دیدی شخصی بر یاران رسول الله ج خرده می‌گیرد، به یقین بدان که وی زندیق است. به این دلیل که پیامبر ج در نزدمان حقّ است، قرآن حق است و کسانی که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند، جز یاران رسول الله ج نیستند. آنان بی‌اعتبارسازی صحابهش را در سر می‌پرورانند تا بدین وسیله کتاب و سنت را بی‌اعتبار کنند. حال آن که خودِ این زندیقان و بی‌دینان، شایسته‌تر به عیب و نقص و بی‌اعتباری‌اند[[96]](#footnote-96).

 گل سر سبد خطه‌ی شام ابن تیمیه/ می‌گوید: جهت روشن کردن تو باید گفت: آنان که بر اهل حدیث عیب و خُرده می‌گیرند و از مذهب آنان کناره می‌جویند، بدون شک خود، منافقانِ نادان و بی‌دین هستند. به همین دلیل آن‌گاه که به امام احمد/ خبر رسید که ابن ابوقتیله هنگام شنیدن اسم اهل حدیث می‌گوید: مردمان بدی‌اند، از جا بر خاسته و در حال تکان دادن لباسش گفت: بی‌دین، زندیق، کافر؛ سپس وارد منزلش شد، چرا که او منظور طرف را خوب فهمیده بود[[97]](#footnote-97).

 گویم: آری! این‌گونه علمای ربّانیِ امت با هشدار و بیداری دادن و تذکر، در کمین دعوتگران گمراهی و گروه‌های فریبنده و نوچه‌های آنان بودند؛ تا که مبادا پاکان در دام و مکر و حیله‌ی آنان افتند.

1. غُرَبا و بی‌کسان.

به لغت"غرباء" باید از چند منظر نگریست:

* اوّل: احادیث وارده در غربت و بی‌کسی اسلام:

ابو هریرهس از رسول الله ج و سلم روایت می‌کند: «إنَّ الإسلامَ بدأَ غریباً، و سَیعودُ غریباً کما بدأ، فطُوبَی للغُرباءِ»: واقعاً که اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی‌کس خواهد شد؛ خوشا به حال غریبان. ((چشم و دلشان روشن ))[[98]](#footnote-98) )[[99]](#footnote-99).

در این باب تعداد زیادی از صحابه ش روایت دارند؛ از جمله:

1. حدیث عبد الله بن مسعود س از قول رسول ج؛ که فرموده‌اند: «بدأ الإسلامُ غَریباً، و سَیَعُودُ غَریباً کَما بَدأَ، فَطُوبی لَلغرباءِ» قال: قیل: مَن الغُرباءُ؟ قال: « النُّزّاعُ مِنَ القَبایِل»[[100]](#footnote-100): (اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی‌کس خواهد شد؛ چشم و دل‌شان روشن. راوی گوید: پرسیده شد: غربا کیستند؟ فرمود: آنان که از اهل و عیال خویش دور‌اند.

و در روایتی آمده است: «الَّذین یُصلحونَ إِذا فَسَد الناسُ»: (آنان که هرگاه مردم فساد کنند، اصلاح می‌کنند)[[101]](#footnote-101).

1. روایت عبدالله فرزند عمر بن خطاب – که الله از هر دویشان خوشنود بادا- از رسول الله ج: «إنَّ الإسلامَ بدأَ غریباً، و سیعُودُ غَریباً کما بَدأ، و هو یَأرِزُ بَین المسجَدینِ کما تَأرزُ الحَیَّةُ إلی جُحرِها»: واقعاً که اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی‌کس خواهد شد؛ او میان دو مسجد خود را در هم می‌کشد؛ چنان‌که مار به سوراخ خود می‌خزد)[[102]](#footnote-102).
2. عبد الله بن عمرو بن عاصب می‌گوید: روزی در حضور رسول الله ج بودیم که فرمودند : «طوبی للغرباء». گفته شد: غُرَبا چه کسانی اند؟ فرمود: «أُناسٌ صَالِحونَ فی أُناسٍ سوءٍ کثیرٍ مَن یَعصیَهُم أَکثر مِمَّن یُطُیعُهُم »: (مردمانی صالح در میان توده‌ی مردمی بَد. آنان که نافرمانی صالحان می‌کنند، به مراتب بیشتر از پیروان آنان‌اند)[[103]](#footnote-103).

 در روایتی آمده است: «الفرَّارونَ بِدینهِم یَبعَثُهُم اللهُ عزَّوجلَّ یَوم القِیامة معَ عیسی بنِ مریمَ عَلیهِ السَّلامُ»[[104]](#footnote-104): (آنان که با دینشان – برای حفظ دین و ایمان - می‌گریزند. اللهأ روز قیامت ایشان را با عیسی پسر مریم÷ محشور می‌گرداند).

1. روایت ابن عباس[[105]](#footnote-105)و انس بن مالک[[106]](#footnote-106)ب که همانند حدیث ابو هریرهس است.
2. حدیث جابر بن عبدالله[[107]](#footnote-107) و سهل بن سعد[[108]](#footnote-108)ش بسان روایت دوم ابن مسعودس.
3. عبد الرحمن بن سَنّةس می‌گوید که از رسول الله ج شنیده است: «بَدأ الإسلامُ غریباً، و ثُمَّ یَعودُ غریباً کما بدأ، فطُوبی لِلغرباءِ» قال: قیل: یا رسولَ اللهِ و مَن الغُرباءُ؟ قال: «الَّذینَ یُصلحونَ إَذا فَسَد النَّاسُ، و الَّذی نَفسی بِیَدِه لَینحَازَنَّ الإیمانُ إلی المدینةِ کمَا یَحُوزُ السَّیلُ، والّذی نَفسی بِیَده لَیأرِزنَّ الإسلامُ إلی مَا بَینَ المسجدَینِ کمَا تَأرزُ الحَیَّةُ إلی جُحرِها»: (اسلام غریبانه شروع شد. سپس همچون گذشته غریب می‌شود. چشم و دل غریبان روشن. راوی گوید: شخصی گفت: ای رسول الله! غرباء چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که چون مردم فاسد شوند اصلاح می‌کنند. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، ایمان به سوی مدینه پیش خواهد رفت چنان‌که سیل پیش می‌رود؛ و سوگند به ذاتی که روحم در دست اوست، اسلام به سوی دو مسجد می‌خزد؛ همان‌گونه که مار به سوی لانه اش می‌خزد[[109]](#footnote-109).
4. سعید بن ابی وقاصس نیز همانند عبدالرحمن بن سَّنةس روایت می‌کند[[110]](#footnote-110).
5. عمرو بن عوف مزنیس از قول رسول الله ج روایت می‌کند: «إِنَّ الدِّينَ لَيَأْرِزُ إِلَى الحِجَازِ كَمَا تَأْرِزُ الحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا، وَلَيَعْقِلَنَّ الدِّينُ مِنَ الحِجَازِ مَعْقِلَ الأُرْوِيَّةِ مِنْ رَأْسِ الجَبَلِ، إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيبًا وَيَرْجِعُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي مِنْ سُنَّتِي »: (براستی که دین به حجاز پناه می‌آورد چنان‌که مار به لانه اش می‌خزد. بدون شک دین، حجاز را به عنوان دژ و قلعه‌ی نفوذ ناپذیر بر می‌گزیند. همان طور که بز ماده‌ی کوهی قله‌ی کوه را به عنوان قلعه برگزیده است. دین با غربت شروع شد و دوباره غریب می‌شود، چشم و دل بی‌کسان روشن. آنان، که هر گاه مردمان پاره‌ای از سنّت مرا به تباهی کشند، به سنّت عمل می‌کنند[[111]](#footnote-111).

در کل، حدیث (( غرباء )) متواتر است. چنان‌که سیوطی[[112]](#footnote-112)، سخاوی[[113]](#footnote-113)، غُماری(!)[[114]](#footnote-114)، کتّانی[[115]](#footnote-115) رحمهم الله می‌گویند.

* دوم: تفسیر ((غرباء)):

 در مورد لغت ((غرباء)) جدا توضیحاتی آمده است که آن را تفسیر می‌کند اما بنده آن‌ها را کنار هم چیدم تا به نتیجه‌ای قطعی برسیم:

1. ((النُّزَّاعُ من القَبائل)):

این الفاظ را فقط در روایت عبدالله بن مسعودس دیده‌ام و بس. چون مدار آن بر ابی عبدالله اسحاق بن سَبیعی می‌چرخد و او "مدلِّسِ مختلط"[[116]](#footnote-116) است.

1. ((الَّذینَ یُصلحُون إِذا فَسَد النَّاسُ)):

این الفاظ در حدیث عبدالله بن مسعودس با سند صحیح روایت شده است. و در روایت ابوهریرهس توسط بکر بن سلیم صواف روایت شده است که این شخص ضعیف است، ولی او را معتبر می‌دانند. و نیز از همین شخص حدیث سهل بن سعد ساعدیس نیز ثابت است. در روایت جابر بن عبداللهس با سند عبدالله بن صالح، کاتبِ لیث نقل شده است. وی - کاتب لیث - هم "ضعیف" است. اما به عنوان شاهد از او کار گرفته می‌شود. در روایت عبدالرحمن بن سَنةس به وسیله‌ی اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة آمده است که وی "متروک" است. در حدیث سعد بن ابی وقاصس با سند صحیح روایت شده است. و در " مرسلِ"[[117]](#footnote-117) یحیی بن سعید با سند ضعیف مذکور است. با توضیحات ارائه شده به این نتیجه می‌رسیم، که الفاظ فوق صحیح و ثابت است.

1. ((أناسٌ صالحونَ فی أُناس سوء کثیر مَن یَعصیَهم أکثرَ مِمَّن یُطیعُهم)): (مردمانی صالح در میان توده‌ی مردمی بَد. آنان که نافرمانی صالحان می‌کنند، به مراتب بیشتر از پیروان آنان‌اند).

جمله‌ی فوق در حدیث عبدالله بن عمرو بن عاصب آمده است و صحیح می‌باشد.

علامه سبکی دچار سوء تفاهم شده و آن را در باب احادیث بی‌اصل و اساس کتاب ((إحیاء علوم الدین)) ضمن توضیحی در مورد ابو عبدالله حامد غزالی ذکر کرده است[[118]](#footnote-118).

این کار وهم و خیالی بس ناپسند است. خصوصاً که این روایت در کتاب مسنَد امام احمد/ آمده است.

1. ((هُم المُتَمَّسِکونَ بِما أَنتُم عَلَیه)): (آنان متمسکین به آن چیزی‌اند که شما بر آنید).

این مطلب را غزالی در کتاب ((إحیاء علوم الدین))[[119]](#footnote-119) آورده است. حافظ عراقی/ می‌گوید: این سخن را در توضیح ((غرباء)) بیان داشته است که اصلاً برایش دلیلی و مدرکی نیافتم.

سبکی هم آن را در باب احادیث بی‌اصل و اساس کتاب ((احیاء علوم الدین)) ضمن توضیحی پیرامون شخصیت غزالی ذکر کرده است[[120]](#footnote-120).

گویم: همان طور است که آن دو گفته‌اند.

1. ((الفرَّارونَ بِدینهم یَبعثُهمُ اللهُ عزَّوجل یومَ القیامةِ معَ عیسَی بنِ مریمَ عَلیهِ السَّلام )): (آنان که با دینشان – برای حفظ دین و ایمان – می‌گریزند. اللهأ روز قیامت ایشان را با عیسی پسر مریم÷ محشور می‌گرداند).در حدیث عبدالله بن عمرو باسند ضعیف آمده است.
2. ((الَّذین یُصلحونَ ما أفسدَ الناسُ مِن بعدی مِن سنَّتی)):

در حدیث کثیر بن عبدالله از پدرش از پدر بزرگش روایت شده است[[121]](#footnote-121).

1. ((الَّذینَ یزیدونَ أِذا نَقصَ الناسُ)): آنان که در هنگام کمبود مردم، زیاد می‌شوند.

به صورت مرسل در روایت مطلب بن حنطب مذکور است.

1. ((قالوا یا رسولَ الله کیفَ؟ قال للرَّجل فی حَیِّ کذا و کذا: إنه غَریبُ)): (گفتند: ای رسول ج چگونه غریب می‌باشند؟ فرمود: چنان‌که گفته می‌شود آن مرد در منطقه‌ی فلان و فلان جا غریب است).

این الفاظ از روایت حسن بصری/ به صورت مرسل ثابت است.

1. ((والَّذین یمسکون بِکتابِ اللهِ حِینَ یُترکُ، و یَعملونَ بِالسُّنةِ حِینَ تُطفَأُ)): (آنان که پایبند به کتاب الله هستند در زمانی که \_ پایبندی \_ به آن ترک می‌شود. و به حدیث، زمانی که به خاموش می‌شود\_ متروک می‌گردد \_ ، عمل می‌کنند).

به صورت ((معضل)) [[122]](#footnote-122) از روایت بکر بن عمرو المعافری دیده شده است.

1. ((لا یُمارونَ فی دِینِ اللهِ، و لا یُکفّرونَ أَهل القبلةَ بذنبٍ)): (در دین الهی دچار تردید نمی‌شوند و اهل قبله را به سبب گناهی تکفیر نمی‌کنند).

در روایت ابو درداء، انس و واثله ش با درجه‌ی ((واه جداً )[[123]](#footnote-123) آمده است.

در کل باید گفت: به جز دو تفسیر مرفوع[[124]](#footnote-124)، تمام تفاسیری که برای لغت ((غُرباء)) آمده است، صحیح نمی‌باشند.

1. ((الَّذینَ یصلحونَ إذا أفسدَ الناسُ)).
2. ((أناسٌ صالحونَ في أناسٍ سوءٍ کثیرٍ، مَن یُعصیهم أکثرَ مِمَّن یُطیعهم)).
* سوم: آیا میان غرباء، فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره، مغایرتی وجود دارد؟

میان مسمیّات فوق هیچ فرقی وجود ندارد. چرا که همگی یک حقیقت واحد‌اند. این سخن، اعتقاد علمای سلف است.

 امام آجری می‌گوید: معنای فرموده‌ی رسول الله ج ((سیعود غریباً)) – والله اعلم – این است که خواهش‌های گمراه کننده زیاد می‌شوند و در پی آن مردمان زیادی به بی‌راهه می‌روند؛ حق گرایان، آنان که پایبند شریعت اسلامی هستند در بین مردم غریب می‌مانند. آیا نشنیده‌ای که رسول الله ج می‌فرماید: «تَفتَرقُ امَّتی عَلی ثَلاثٍ وسبعینَ فِرقةً کُلها فِی النَّار إلا وَاحِدة»: (امت من به 73 فرقه پراکنده می‌شود؛ جز یکی همه در آتش‌اند.

گفته شد: فرقه‌ی ناجیه چه کسانی هستند؟ فرمود: «مَا أَنَا عَلیهِ الیوم وأصحابی»: آن چه من و یارانم امروز بر آنیم)[[125]](#footnote-125).

گویم: دیدید که امام آجری/ غرباء را به فرقه‌ی ناجیه – گروه نجات یافته- تفسیر نمود.

 حافظ ابن حجر حنبلی/ می‌نویسد: مسلمانان به سبب فتنه‌ی شبهات و خواسته‌های گمراه کننده متفرق گشته‌اند و دسته دسته شدند. برخی، برخی دیگر را کافر خواندند و بعد از این که برادرانی یک دل بودند، به فرقه‌ها و گروه‌ها و احزابی رو یا روی هم مبدّل شدند. از تمام این گروه‌ها جز فرقه ناجیه، کسی دیگر نجات نیافت. آنان که پیامبر امین ج چنین خواندشان: «لا تَزالُ طائفةٌ مِن أُمَّتی ظاهرینَ علی الحَقِّ لا یَضُرُّهم مَن خَذَلَهم حَتَّی یَأتی أمرُ اللهِ و هُم کذلك»: (مدام بخشی از امتم با حق \_ بر دشمنان \_ پیروز‌اند. هرکس سودای نا امید کردنشان دارد، به ایشان زیانی نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان همین‌گونه (استوار)‌اند.[[126]](#footnote-126)

 آنان غربای مذکور در احادیث آخر الزمان‌اند: کسانی که در هنگامه‌ی فساد مردمان، اصلاح گران‌اند. آنان که سنت‌های نابود شده توسط مردم را دوباره احیاء می‌کنند. همانان که به خاطر حفظ دین از فتنه‌ها می‌گریزند. غربایی که از اهل و عیال خویش بیرون شده‌اند. غربایی که تعدادشان کاسته شد تا آن که در بعضی قبایل هیچ یک از آنان یافت نمی‌شوند. درست همان‌گونه که اسلام گرایان ابتدای رسالت چنین بودند. ائمه این حدیث را چنین تفسیر نموده‌اند.

 امام اوزاعی/ در توضیح فرموده‌ی یتیم عرب ج: «بَدأ الإِسلامُ غَریباً و سَیَعُودُ غریباً کَما بَدَأَ»، گوید: این کلام نه بدین معنا است که اسلام نابود می‌شود، بلکه اهل سنت غریب می‌شود. تا جایی که جز یک مَرد، کسی دیگر در شهر و کشور نمی‌ماند.

 این معنا یعنی، تعریف و تمجید اهل سنت به صفت ((غربت و قِلَّت: بی‌کسانِ اندک))، در کلام سلف به کثرت یاد شده است. حسن بصری/ به یاران خویش چنین می‌گفت: ای اهل سنت به یکدیگر مهربانی کنید که شما از اندک‌ترین مردمان هستید. اللهـ شمایان را رحمت کناد .

 یونس بن عبید/ می‌گوید: غریب‌تر از سنّت وجود ندارد. اما کسانی که آن را می‌شناسند از خود سنّت بی‌کس تر‌اند.

سفیان ثوری/ گوید: یکدیگر را نسبت به اهل سنت وصیت کنید که آنان بی‌کسان‌اند.

 منظور این ائمه از سنّت، راه و روشی است که رسول الله ج و یاران جان فدایش بر آن بوده‌اند. سالم و محفوظ از شُبُهات و شَهَوات.

 به همین منظور فضیل بن عیاض/می گوید: اهل سنت کسی است که رزق و روزی حلالی را که می‌خورد، بشناسد.

چرا که از بزرگترین ویژگی‌های سنت رسول اکرم ج و صحابه‌ی گرانقدرشش حلال خوری است.

 لیکن سنّت در عرف علمای معاصر اهل حدیث این مفهوم را به خود گرفته است: اعتقاداتی که از شبهات سالم و محفوظ مانده باشد. خصوصاً در مسایل ایمان به الله تعالی، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران علیهم الصلاة و السلام و روز قیامت. همچنین در مسایل قضا و قدر و فضایل صحابهش.

 آنان پیرامون این علم، کتاب‌ها به اسم سنّت نوشتند. زیرا بسیار حایز اهمیت است و مخالف آن بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار دارد.

 اما سنّت کامل عبارت است از: راه و روشِ سالم از شبهات و شهوات. همان‌گونه که حسن بصری، یونس بن عبید، سفیان ثوری، فضیل بن عیاض و دیگران رحمهم الله گفته‌اند. از همین رو اهل سنّت در آخر الزمان به غریبان و بی‌کسان توصیف شده‌اند. چرا که غریب و اندک هستند.

گویم: ببین چگونه ابن رجب/ بدون هیچ تفاوتی غربا را همان فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره محسوب می‌کند[[127]](#footnote-127).

1. اهل حدیث:

سخن در وصف اهل حدیث باید از چند منظر نگریسته شود:

* یک: همسویی اهل علم و ایمان بر تفسیر فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره به اهل حدیث.

 آقای محقق و پژوهشگری که دنبال حقیقت هستی، نیک بدان اهل علم متّفقُ القول گویند: اهل حدیث همان گروه نجات یافته و طایفه‌ی پیروز است.

 اکنون به لیست شگفت انگیز و رعب آور گروهی از علمای مورد نظر نگاهی بینداز. آن‌گاه یقینا راهی جز پیروی از راه آنان و آهسته آهسته رفتن در پی ایشان و دنبال روی از فهم و اندیشه‌ی آن‌ها نخواهی یافت. آنان حاملان دین رب العالمین هستند. کسانی که قرآن در موردشان سخن رانده است و آنان به قرآن سخن رانده‌اند. سنّت با آنان بر پا ایستاد و آنان با سنت. هر کس جز راه آنان برگزیند خود را به نادانی و سبک مغزی زده است:

1. عبدالله بن مبارک -/-. متوفای 181 هجری.
2. علی بن مدینی -/-. متوفای 234 هجری.
3. احمد بن حنبل -/-. متوفای 241 هجری.
4. محمد بن اسماعیل بخاری -/-. متوفای 256 هجری.
5. احمد بن سنان -/-. متوفای 258 هجری.
6. عبدالله بن مسلم بن قتیبه -/-. متوفای 267 هجری.
7. محمد بن عیسی ترمذی -/-. متوفای 276 هجری.
8. محمد بن حبان -/-. متوفای 354 هجری.
9. محمد بن حسین آجری -/-. متوفای 360 هجری.
10. محمد بن عبدالله نیشابوری (حاکم) -/-. متوفای 405 هجری.
11. احمد بن علی بن ثابت خطیب نیشابوری -/-. متوفای 463 هجری.
12. حسین بن مسعود بغوی -/-. متوفای 516 هجری.
13. عبدالرحمن بن جوزی -/-. متوفای 597 هجری.
14. ابوز کریا یحیی بن یحیی بن شرف نووی -/-. متوفای 676 هجری.
15. احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه شیخ الاسلام -/-. متوفای 728 هجری.
16. اسحاق بن ابراهیم شاطبی -/-. متوفای 790 هجری.
17. احمد بن علی بن حجر عسقلانی -/-. متوفای 852 هجری.[[128]](#footnote-128)

 تمام این ائمه و بسیاری دیگر غیر از ایشان به صراحت گفته‌اند: فرقه‌ی ناجیه و گروه پیروز همان اهل حدیث‌اند. و با اذن الهی هر کس با گفتار آنان رهنمون شود و بر آثار ایشان گام نهد، هرگز گمراه نمی‌شود. چگونه ممکن است رَه گم کنند حال آن که این علما کسانی‌اند که همنشین آنان سیه روز و بدبخت نمی‌گردد.

 امام نووی/ اتفاق علما در این مورد را چنین نقل می‌کند: علاوه بر این مطلب، آنان ذاتاً دارای فضایلی مشهود، ودر حفظ علم نشانه‌های بارزی هستند. در بخاری و مسلم از رسول الله ج آمده است: «لا تَزالُ طائفةٌ مِن أمَّتي ظَاهِرینَ عَلی الحَقِّ لا یَضُرُّهم مَن خَذَلَهُم»: (مدام گروهی از امت من به وسیله‌ی حق غالب و پیروز‌اند و نومید کنندگان به ایشان زیانی نمی‌رسانند)[[129]](#footnote-129).

تمام علما یا جمهور ایشان بر این باورند که اهل حدیث حاملان و ناقلان حدیث‌اند.

* دو: سلفِ اهل حدیث، چه کسانی هستند؟**[[130]](#footnote-130)**:

 آنان که در تمسک به کتاب الله و سنت قدم به قدم طبق برنامه‌ی صحابهش و تابعین رحمهم الله که به نیکی از آنان دنباله روی نمودند، گام برداشته‌اند. همانان که قرآن و حدیث را بر هر سخنی ترجیح داده‌اند. حال می‌خواهد در بحث عقیده باشد یا عبادت، یا بازرگانی و تجارت، یا اخلاق و سیاست یا هر ریز و درشت دیگری که به شؤون زندگی مربوط است.

 ایشان کسانی‌اند که در اصول و فروع، ثابت و استوار بر همان‌اند که اللهأ به واسطه‌ی وحی بر بنده و رسول و برگزیده‌ی خود محمد عربی ج فرو فرستاده است.

 آنان دعوت‌گرانی هستند که با تمام تلاش و کوشش و عزم و ثبات و راستی، با قول و عمل، به کتاب الله و سنت رسول الله فرا می‌خوانند.

 همانان که بر سختی‌ها و مشقّات علمی فائق آمده و بر فراز و بلندای حق ایستادند که تحریف افراط گران، ادعای بی‌خود اهل باطل و تفسیر جهال بی‌خرد را از دین بزدایند.

 مردانی که با تمام فرقه‌های منحرف از منهج صحابه، اعم از معتزله، جهمیه، خوارج، شیعیان رافضی، مرجئه، صوفیان، باطنیان و هر آن کس که از حق کج شده است و در هر زمان و مکانی در پی هوی و هوس‌اند، نبرد و کارزار می‌کنند. و سرزنش هیچ ملامتگری در آنان تأثیر نمی‌کند.

 آنان کسانی‌اند که در محقَّق کردن قول اللهأ: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ﴾ [آل عمران: 103]: (و همگى به ریسمان الهی چنگ زنید، و پراکنده نشوید)، می‌کوشند.

کسانی‌اند که این قول اللهـ را تطبیق می‌دهند: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣﴾: (پس کسانى که از فرمان او تمرّد مى‌کنند بترسند که مبادا بلایى بدیشان رسد یا به عذابى دردناک گرفتار شوند).

 و این فرموده‌ی اللهﻷ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: 36]: (و هیچ مرد و زن مؤمنى را نرسد که چون الله و فرستاده‌اش به کارى فرمان دهند، براى آنان در کارشان اختیارى باشد).

 لذا ایشان دورترینِ مردم در مخالفت با اوامر الله تعالی و رسولش می‌باشند. و با فتنه‌های آشکار و پنهان فاصله‌ای بس دراز دارند.

 آنان که دستور و قانونشان این آیه است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65]: (پس نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع واختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای دروجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، وبه طور کامل تسلیم شوند).

 قدر و منزلت قرآن و سنت را دانستند. آن‌گونه که شایسته آن دو است. آن‌ها را بر گفتار کل انسان‌ها مقدم داشتند. با خوشنودی کامل و سینه‌ای باز بدون هیچ دلتنگی و اکراهی، قضاوت و داوری را به آن سپردند. در عقاید و باورها، عبادات، معاملات، اخلاق و تمام شؤون زندگی خویش کاملاً تسلیم اللهﻷ و رسول گرانقدرش ج شدند.

 دایره‌ی سلفِ اهل حدیث، چنان وسیع شد که هزاران عالمِ عامل را شامل گشت. آنان که حافظه‌ی تاریخ نام‌شان را ثبت نموده است. برگ برگ تاریخ پر از یاد آنان شد. با علم و عمل و فضل خویش سروران زمانه شدند.

 هرکس می‌خواهد از حقیقت این افراد اطلاع یابد، چاره‌ای جز رجوع به کتاب‌های گذشته ندارد.

بفرمایید! این هم طبقات آنان:

1. اصحاب رسول الله ج که به ایشان ایمان آوردند، وجود مبارک رسول اکرم را ملاقات نمودند و با ایمان دار فانی را وداع کرده‌اند –ش -. در رأس آنان خلفای راشدین قرار دارند؛ و در پی آنان، دیگر ده یار بهشتی.
2. تابعین بزرگوار رحمهم الله که پیشگام آنان، اویس قرنی، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، سالم بن عبدالله بن عمر، عبید الله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، محمد بن حنفیة، علی بن حسن زین العابدین، قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق، حسن بصری، محمد بن سیرین، عمر بن عبدالعزیز و محمد بن شهاب زهری می‌باشند.
3. اتباع تابعین (پیروان تابعین) رحمهم الله که پیشاپیش آن‌ها مالک بن انس، اوزاعی، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه‌ی هلالی و لیث بن سعد هستند.
4. پیروان اتباع تابعین رحمهم الله که جلودار آنان عبدالله بن مبارک، وکیع، شافعی، عبدالرحمن بن مهدی و یحیی قطان می‌باشند.
5. شاگردان ایشان رحمهم الله که بر منهج و برنامه‌ی اساتید خود راه پیمودند و در صدر ایشان احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی بن مدینی می‌درخشند.
6. شاگردان این شاگردان، رحمهم الله که پیش قدم آنان بخاری، مسلم، ابو حاتم، ابو زرعه، ترمذی، ابوداود و نسائی هستند.

 سپس آنان که در طول نسل‌های بعدی در کانال و مسیر این بزرگان گام برداشتند. همانند: ابن جریر طبری، ابن خزیمه، ابن قتیبه دینوری، خطیب بغدادی، ابن عبد البر نَمِری، عبدالغنی مقدسی، ابن صلاح، شیخ الاسلام ابن تیمیه، مزّی، ابن کثیر، ابن قیم جوزی و ابن رجب حنبلی – رحمهم الله -.

 بعد آنان که در پی ایشان آمدند و بر نقش گامشان در تعهد و پایبندی به کتاب الله و سنت مبتنی بر فهم صحابهش تا زمان دستور الهی در برپایی قیامت، پا نهادند. تا که آخرین نفر آنان با دجال نبرد خواهد کرد.

 حال وقتی می‌گوییم: سلفِ اهل حدیث، منظورمان این افراد است. بدون شک این نسبت دادن هرگز حقیقی نیست مگر زمانی که عمل مدعیان آن، مطابق با منهج نبوی ج باشد.

آیا هیچ خردمندی تصور خواهد کرد که این نسبت- سلفی-، کاهنده‌ی لغزش انسان باشد؟ یا می‌تواند زایل کننده‌ی شکی باشد؟ یا به مجرد ادعا فضیلتی را محقق می‌گرداند؟ فراز و نشیب در مسیر منهج و دچار نوسان شدن در گرفتن و رد کردن برنامه، مثمر ثمر است؟

این انتساب از مدعیانش می‌خواهد در ادعای خویش با اسلام صادق باشند تا حرفشان تأیید شود.

 در گذر تاریخ و نسل‌های متوالی هرگز ادعای کسی در این انتساب تصدیق نمی‌شود مگر این که به منهج نبوی متصل باشد و عقیده، سلوک، روش و عبادتش فقط از این برنامه برداشت و عرضه شود. و تا ملاقات با پروردگارش فقط به این منهج وفادار باشد.

 رحمت الله بر شیخ الاسلام ابن تیمیه بادا که تمام این مفاهیم را در چکیده‌ای گران سنگ بدین صورت خلاصه نموده است: ما آنان را که فقط بر شنیدن و نوشتن و روایت حدیث اکتفا می‌کنند اهل حدیث نمی‌خوانیم. بلکه منظور از اهل حدیث آنان‌اند که در ظاهر و باطن مستحق‌ترین انسان‌ها در حفظ، شناخت و فهمِ حدیث، و عامل‌ترین آنان به حدیث درظاهر و درون خویش‌اند. همچنین آنان را اهل قرآن هم می‌خوانیم[[131]](#footnote-131).

 کوچک‌ترین ویژگی آنان ، محبت به قرآن و حدیث، پژوهش در آن دو و معانی آن و عمل به مقتضای آن‌ها است.

 فقهای اهل حدیث از دیگر فقها و پارسایان و زُهّاد به سنت پیامبر ج آگاه‌تراند. از پرهیزگاران دیگر فرقه‌ها در پیروی از رسول ج صادق‌تر هستند. امرای اهل حدیث از دیگر فرمانروایان مستحق‌تر به سیاست نبوی بوده و عموم اهل حدیث از دیگر مردمان حق دارتر به دوستی و موالات با رسولِ بی‌بدیل ج است.

* سه: تذکری به هر خردمندِ زیرک:

اگر اعتراض شود که چرا خویش را به قرآن منتسب نمی‌کنید؟ که به شما گویند: اهل قرآن ؟

 گویم مگر نشنیده‌ای علامه بزرگوار ابو القاسم هبة الله بن حسن لالکائی/ در کتاب بی‌نظیرش چه می‌گوید: هر کس معتقد به مذهبی باشد، به بانی آن فکرو مذهب منتسب می‌شود و به اندیشه‌ی او استناد می‌کند. به جر اهل حدیث. چرا که صاحب گفتار و اندیشه‌ی اهل حدیث، رسول الله ج می‌باشد و به این بزرگوار نسبت داده می‌شوند و به احادیث نبی اکرم ج استناد می‌کنند، به وی استدلال می‌جویند، شکایت و قضاوت را به او رجوع می‌دادند ، به فکر و اندیشه او اقتدا می‌نماید، به این کار افتخار نموده و به دلیل نزدیک بودن آنان به رسول الله ج بر دشمنان سنّتش یورش می‌برند. کیست که در شرف نیک نامی و یاد بود با آنان برابری کند. و در میدان فخر و بزرگی و شهرت بر آنان مباهات کند؟![[132]](#footnote-132)

 نام آنان از قرآن و سنت گرفته شده است چرا که آنان قرآن و سنت را محَقَّق نموده‌اند، یا این که فقط آنان‌اند که آن را اخذ کرده‌اند، اسمشان هم به قرآن و هم به سنت منتسب می‌شود. علت انتسابشان به "حدیث" این است که اللهـ در کتاب خود چنین می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ [الزمر: 23]: (الله نیکوترین سخن را فرو فرستاد). در این جا "حدیث" به معنای قرآن است. لذا آنان حاملان و اهل قرآن اند؛ قاریان و حافظان قرآن‌اند. و نیز به حدیث رسول الله ج منسوب هستند. چرا که ناقلان و حاملان حدیث‌اند. بدون شک این شایستگی را دارند که به هر دو معنا نام "اهل حدیث" بر آنان نهاده شود. زیرا مردم قرآن و سنت را از آنان آموخته‌اند و این دو نام را برای ایشان پذیرفته‌اند. نه در قرن‌های گذشته شنیده‌ایم و نه در عصر حاضر دیده‌ایم که یک مبتدع در رأس آموزگاران و معلمان قرآن قرار گیرد. یا مردم در طول تاریخ از اهل بدعت چیزی آموخته باشند. در ایام گذشته هیچ مبتدعی پرچمدار روایت سنت نبوی نبوده است و هیچ کس در دین و شریعت به آنان اقتدا نکرده است[[133]](#footnote-133).

 جمله‌ی ستایش‌ها الله را زیبد که سهم و بهره‌ی اسلام را برای این گروه کامل عطا نمود و آنان را به معنای واقعی کلمه با اعطای بهره‌های جامع، بزرگ داشت. از دیگران متمایزشان نمود و به راه خود و روش رسولش ج رهنمون کرد. لذا آن گروه، گروهِ پیروز و نجات یافته و جمع هدایت شده است. همان جماعت دادگسترِ پاینبد به سنت، که نمی‌خواهد کسی جایگزین رسول الله ج شود و در سخن و سنت او تبدیل و تغییری نمی‌طلبد. تغییر زمانه و فراز و نشیب روزگار آنان را از سنت منصرف نمی‌دارد. بدعت ، لجاجت، جدل، گمان دروغ و حدس باطل و هر آن کس که با نیرنگ و چاپلوسی مانع راه الله شده و می‌خواهد آن را کج بنمایاند، آنان را از روش رسول ج بر نمی‌گرداند. مبتدعِ مکّار می‌خواهد نور الهی را به خاموشی گراید حال آن که اللهﻷ کامل کننده نور خویش است هر چند کافران را ناخوش آید.

1. اهل سنت و جماعت

سخن در باره‌ی ((اهل سنت و جماعت)) از چندین منظر مورد بررسی است:

* اول : وجه تسمیه ایشان:

شیخ الاسلام این موضوع را چنین بیان می‌دارد: [[134]](#footnote-134)

 دنباله روی آثار رسول الله ج در ظاهر و باطن، پیروی راه پیشگامان نخستین یعنی مهاجرین و انصار و اتّباع وصیت رسول اکرم ج راه و روش و برنامه‌ی اهل سنت است. وصیّتی که می‌گوید: «عَلیکُم بِسُنَّتی و سُنَّة الخُلفَاءِ الراشدینَ المهدیینَ مِن بَعدی، تَمسّکوا بِهَا و عَضُّوا عَلَیهَا بِالنَّواجِذِ، و إیَّاکُم و مُحدَثاتِ الأُمُور، فَإنَّ کُلَّ محدَثَةٍ بدعُةٌ، و کلَّ بدعةٍ ضَلالةٌ»: (سنت من و سنت خلفای راشدین – جانشینان هدایت یافته – بعد از مرا بگیرید. بدان چنگ زنید و بر آن بسیار اصرار ورزید. مبادا که در دین اموری جدید بیاورید. قطعاً هر نوآوری -دینی- بدعت است و هر بدعت گمراهی و ضلالت[[135]](#footnote-135).

 خوب می‌دانند که صادق‌ترین گفتار، کلام الله تعالی است و بهترین روش، روش رسول الله ج است. از این روی کلام اللهـ را بر سخنان هر قشر از اقشار مردم ترجیح می‌دهند و ارشاد و راهنمایی محمد ج را بر هر شیوه و روشی مقدم می‌دارند. و به این منظور است که اهل قرآن و سنت نامیده شده‌اند.

 آنان اهل جماعت هم خوانده شده‌اند. چرا که جماعت همان اجتماع و گردهمایی است و نقطه‌ی مقابل آن تفرقه و از هم گسیختگی است. گر چه امروزه لفظ جماعت اسمی شده برای آنان که دور هم جمع شده‌اند.

اجماع اصل سومی است که در علم و دین بر آن تکیه و اعتماد می‌شود.

اهل قرآن و سنت مجموع گفتارها، کردارهای درونی و بیرونی مردم که متعلق به دین است را، با این سه اصل -قرآن، سنت و اجماع - می‌سنجند.

لیکن اجماع معتبر آن است که سلف صالح بدان معتقدند. چرا که پس از ایشان اختلافات اوج گرفت و امت از هم گسیخت.

 در کتاب منهاج السنة آمده است که مذهب این گروه، از دیر باز بوده است و به شخص یا گروهی خاص منتسب نمی‌شود. نویسنده‌ی کتاب می‌گوید: مذهب اهل سنت و جماعت از روزگاران کهن موجود بوده و مشهور است. پیش از آن که اللهأ ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله را بیافریند. این مذهب، همان است که صحابهش از رسول الله ج آموخته‌اند. هرکس با آن مخافت نماید از منظر اهل سنت مبتدعی بیش نیست.

 نویسنده در پی این مطلب راز انتساب اهل سنت و جماعت به امام احمد/ را بیان داشته و می‌گوید: امام احمد/ گرچه به امام اهل سنت و شکیبایی در تحمل شکنجه شهرت دارد، این نه از آن رو است که وی سخنی جدید آورده و یکه تاز باشد، بلکه بدان سبب که او سنتی که از قبل موجود بوده را فهمیده است و دیگران را بدان فرا خوانده و بر شکنجه‌ی کسی که می‌خواهد او را از این باور برگرداند صبوری و شکیبایی پیشه می‌کند.

* دوم: اهل سنت و جماعت همان فرقه‌ی نجات یافته و گروه پیروز و اهل حدیث است.

 ابن تیمیه/ می‌گوید: اما بعد،

تا برپایی قیامت، این اعتقاد فرقه‌ی نجات یافته‌ی پیروز ِ اهل سنت و جماعت است[[136]](#footnote-136).

 و گوید: روش آنان، همان دین اسلام است که اللهـ با آن محمد ج را مبعوث نمود. اما رسول الله ج فرمودند: امتش به 73 دسته تقسیم خواهد شد که همه در آتش‌اند به جز یک گروه. آن گروه همان ((جماعت)) است. در حدیث آمده است که ایشان ج فرمودند: «هُم مَن کَان عَلی مِثلِ مَا أَنَا عَلیه الیَوم و أصحَابِی»: (آنان کسانی‌اند که به روش امروز من و یارانم پایبند‌اند). به اسلام خالص دور از شائبه چنگ آویختند، آنان اهل سنت و جماعت هستند. در میان آنان راستگویان، شهداء و صالحان موجود است. برخی از آنان سرآمدان هدایت، چراغ‌هایی در تاریکی، دارای مناقبی منقول و فضایلی مذکور‌اند. ائمه‌ای که مردم بر دانش و هدایت آنان اتفاق نظر و اجماع دارند.

 همان طایفه‌ی منصوره‌ای هستند که رسول الله ج در موردشان می‌گوید: «لا تزال طائفة من أمتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة»: (مدام بخشی از امتم با حق \_ بر دشمنان \_ پیروز‌اند. هر کس سودای نا امید کردنشان دارد، به آنان زیانی نمی‌رساند. تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) صادر شود.

 عاجزانه از یکتای بی‌همتا خواهانیم ما را در زمره‌ی ایشان گرداند. دل‌هامان را بعد از هدایت منحرف مگرداند و از جانب خویش رحمتی بر ما ببخشاید که او تنها بخشاینده است و بس[[137]](#footnote-137). والله اعلم.

 و می‌گوید: به همین منظور فرقه‌ی ناجیه را به اهل سنت و جماعت تفسیر کرده است. آنان همان جمعیت بزرگتر و سواد اعظم هستند[[138]](#footnote-138).

 هم چنین گوید: با این توضیحات پُر واضح است که حقدارترین مردم که باید فرقه‌ی ناجیه باشند، اهل حدیث و سنت هستند. جز رسول ج رهبر و پیشروی دیگری ندارند که به او تعصب ورزند. ایشان داناترین افراد به اقوال و احوال رسول الله ج‌اند. بزرگترین گروهی‌اند که قدرت تفکیک روایت صحیح از ضعیف را دارند. ائمه‌ی این گروه فقهایی زبده و چیره دست، افرادی دانا در معنی و در پیروی از سنت هستند. آنان که در پیروی از سنت، و در دوستی با آنان که سنت را عزیز و دوست می‌دارند و در دشمنی با آنان که با سنت گلاویز‌اند، صادق‌ترین و عامل‌ترین افراداند. آنان که گفتار مجمل را به کتب الله و سنت ارجاع می‌دهند. هیچ گفته و سخنی که از رسالت نبوی ج ثابت نباشد را، عَلَم نمی‌کنند و آن را از اصول دین و اصل گفتارشان قرار نمی‌دهند. بلکه آن چه از قرآن و حدیث که پیامبر ج با آن مبعوث شده است را اصلی قرار می‌دهند که به آن اعتماد کرده و بدان معتقداند[[139]](#footnote-139).

* سوم: بین اهل سنت و جماعت و سلفیت

 بسیاری از گروه‌های مبتدع و گمراه نام اهل سنت و جماعت را به خود نسبت می‌دهند تا که مردم را از سرشت و فطرشان باز دارند.

 شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌نویسد: بسیاری از مردم این گروه‌ها را از روی هوی و هوس و ظن و گمان معرفی می‌کنند. گروه خویش و منتسبین به راهنمایی که دوستش می‌دارند را اهل سنت و جماعت می‌نامند؛ و مخالفین را اهل بدعت می‌خوانند. این یک گمراهی واضح و روشن است. زیرا پیشرو و رهبر و مقتدای اهل حق و سنت و جماعت، کسی جز رسول رب العالمین ج نیست[[140]](#footnote-140).

 برخی اشاعره را طلایه دار اهل سنت و جماعت می‌دانند. چنان‌که عبدالقادر بن طاهر بغدادی چنین معتقد است. او می‌گوید[[141]](#footnote-141): ((بدانید - الله شما را سعادتمند کند – که اهل سنت و جماعت 8 گروه‌اند:

 دسته‌ای بر مباحث توحید و یکتاپرستی و نبوت، احکامِ وعده و وعید، و پاداش و مجازات، شروط اجتهاد و امامت و رهبری احاطه‌ی علمی دارند. در این نوع مباحث بر روش ((صفاتیه)) فرقه‌ای از متکلمین، رفته‌اند. متکلّمینی که از تشبیه و تعطیل و از بدعتی‌های رافضی، خوارج، جهمیه، نجاریّه و دیگر فرقه‌های گمراه و هوی پرست برائت جسته‌اند)).

 برخی از متاخرین بر این باورند که امت اسلامی، اشاعره و ماتریدیه را به عنوان رهبر عقیدتی خود بر گزیده‌اند.

 سعید حوّی می‌گوید: ((در موضوع عقیده امت خود را به دو نفر تسلیم نموده‌اند: ابوالحسن اشعری و ابو منصور ماتریدی)) [[142]](#footnote-142).

 زبیدی در کتاب ((اتحاف السادة المتقین)) می‌گوید: ((هرگاه اسم اهل سنت و جماعت به صورت مطلق آمد، منظور اشاعره و ماتریدیه است....))[[143]](#footnote-143).

 اصطلاح ((اهل سنت و جماعت)) چنان اسم پر طمطراقی شده است، که هرکس دچار انحرف عقیده‌ای خصوصاً در بحث صفات هم که باشد، در آن داخل می‌شود! لذا شایسته است، کلمه‌ی ((سلفیت)) برای دلالت بر فرقه ناجیه، طایفه‌ی منصوره، غُربا و اهل حدیث به کار برده شود.

 برخی از داعیان که بر استعمال کلمه‌ی ((اهل سنت و جماعت)) اصرار می‌ورزند، گویند:

 اگر گروهی از فرقه‌های منحرف بیایند و ادعای سلفیت کنند، آیا شما – سلفی‌ها - کلمه‌ی دیگری جایگزین کلمه ی((سلفیت)) می‌کنید؟

 جواب از چندین زاویه:

1. این سخن، فرضیه‌ای است که منجر به دور تسلسل می‌شود و دور تسلل باطل است.
2. این مقوله، یک تئوری و زاییده تخیل است و هنوز رخ نداده است. سلف هم کنکاش و پرسمان در امور افتراضی و مسائل نظری را ناپسند می‌دانند.
3. طوایف منحرفی که هرگز تا کنون ندیدیم و نشنیدیم خود را به منهج سلفی نسبت دهند، اگر چنین ادعایی بکنند، این ادعا خود منهدم کننده‌ی افکار و اندیشه‌ی آنان خواهد شد. چرا که رهجوی منهج سلفی باید بر مسیر صحابهش گام بردارد. بندِ بعدی این سخن را واضح می‌کند:
4. تمام طوایف منتسب به اهل سنت جرأت ندارند بگویند، من سلفی هستم.
5. تمام گروه‌های بدعتیِ مشهور، ابداً ادعای منهج سلفیت ندارند و خود را به آن منسوب نمی‌کنند.

 ابن تیمیه/ می‌گوید: ((مقصود این است که عموم گروه‌های بدعتی- در میان اهل سنت- به سلف منتسب نیستند. بلکه روافض از مشهورترین طوایف بدعتی، می‌باشند. حتی عموم مردم فقط ازبه وسیله‌ی رفض (نپذیرفتن)، شعار بدعت را می‌شناسند. و در اصطلاحِ آنان سنی کسی است که رافضی نباشد. آن هم بدین دلیل است که روافض بیشترین مخالفت با احادیث نبوی ج و معانی قرآن را دارند. روافض بیشترین عیب و خرده گیری را به سلف امت و ائمه‌ی آنان می‌کنند. از میان همه‌ی دسته‌ها و طوایف، بیشترین طعنه را آنان به توده‌ی امت می‌زنند. در نتیجه ایشان به سبب بُعد و دوری از پیروی سلف، مشهورترین بدعتی‌ها بودند[[144]](#footnote-144).

 لذا دانستیم که شعار اهل بدعت، عدم انتساب به اهل سنت است. از این رو امام احمد/ در رساله‌ی عبدوس بن مالک می‌گوید: ((معتقدیم، تمسک به روش صحابه‌ی پیامبر ج از اصول اهل سنت است)).

 سپس می‌گوید: ((اما این که بگوییم انتساب به سلف، شعار اهل بدعت است، کاملاً اشتباه است. چرا که این غیر ممکن است. مگر زمانی که جهل و نادانی زیاد، و علم و دانش کم شود))[[145]](#footnote-145).

 به همین منظور است که از دور شاهد اصرار و پافشاری آنانی هستیم که می‌خواهند فرقه‌های منتسب به مذاهب فقهی چهار گانه را در دایره اهل سنت داخل کنند. تا در پی آن، دعوت سلفیت که بر اساس کتاب الله و سنت مبتنی بر فهم سلف بوده را، گداخته و ذوب نمایند... (به قول معروف) پس بگو!! پشت پرده خبرهایی است. یا، کاسه‌ای زیر نیم کاسه است.

 ممکن است گویند: الله از حال ما بهتر خبر دارد. چنین فکری به ذهنمان هم نمی‌رسد.

گویم: یا شیر مادر حلال شاعر که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت لا تدري فتلك مصیبة |  | أو کنت تدري فالمصیبة أعظمُ |

اگر نمی‌دانی، این واقعاً مصیبت است. یا اگر می‌دانی – و خود را به نادانی می‌زنی - مصیبت بدتر است.

اگر این نوشتار به کلیات و اصول نمی‌پرداخت، این موضوع را شرح و بسط بیشتری می‌دادم.

آیا صحابه رضوان الله علیهم دارای منهج علمی بوده‌اند؟

 احادیث زیادی آمده است که بیان می‌دارد صحابهش، در استدلال و استنباط دارای منهج علمی بسیار دقیقی بوده‌اند. از جمله:

1. حدیث عرباض بن ساریه که می‌گوید: رسول الله ج فرمودند:

 «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عبدا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ من يَعش مِنْكُم فسَيَرى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإنَّها ضلالةٌ،فَمَن أدرَكَ ذلكَ مِنکُم فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»: (شما را به پروای الهی و حرف شنوی و پیروی وصیت می‌کنم. گر چه از یک برده‌ی سیاه پوست حبشی باشد. چرا که هر کس بعد از من زنده بماند اختلافات فراوانی خوهد دید. مبادا نوآوری- دینی- کنید که این کار گمراهی است. هرکس از شما آن زمانه را در یافت، برشماست سنت من و سنت خلفای راشدینم. مصرانه به آن پایبند باشید)[[146]](#footnote-146).

 برادر ایمانی من - الله تو را به حق رهنمون کناد - بدان: عطف کلمه‌ی خلفای راشدین بر لفظ رسول الله ج در این حدیث دلالت بر این ندارد که خلفا روشی غیر از سنت پیامبر اکرم ج داشته‌اند و از آن پیروی می‌کرده‌اند. بلکه دقیقاً یکسان، و مو به مو مطابق با سنت پیامبر ج بوده‌اند. به همین منظور است که به هدایت یافتگان توصیف شده‌اند. از این رو سنّت را به آنان مضاف نموده‌اند که ایشان حقدارترین مردم به آن بوده‌اند و اهل آن. و در فهمش نسبت به دیگر مردمان در اولوّیت قرار داشتند. این فهم به تواتر از علما ثابت است:

1. ابن حزم ظاهری/ در کتاب دلنشین خود به صراحت می‌گوید: تفسیر فرموده‌ی رسول الله ج «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین» این است که، می‌دانیم وی به چیزی که در توانش نباشد، دستور نمی‌دهد. اگر بگوییم: خلفای راشدین بعد از ایشان به کثرت اختلاف نظر داشته‌اند! این اختلاف از سه حالت خارج نیست:
2. یا باید تمام آن چه در آن اختلاف نموده‌اند را بپذیریم، که این امکان ندارد. چرا که در این مسئله فتوای ضد و نقیض وجود دارد. مثلاً امکان ندارد طبق فتوای ابوبکر صدیق و عایشهب پدر بزرگِ یک شخص از وی میراث ببرد و برادرانش خیر. و براساس فتوای عمرس پدر بزرگ یک سومِ مال را به ارث برده و بقیه مال از آنِ دیگر برادران خواهد بود. و به فتوای علیس پدر بزرگ یک ششم میراث می‌برد و بقیه‌ی مال را برادران ارث ببرند![[147]](#footnote-147)

و این اتفاق در تمام مسایل اختلافی به همین صورت است. در نتیجه بند " أ " که درست نیست. چرا که در توان مردم نیست به چنین روشی عمل نمایند.

1. یا باید بگوییم: به هر فتوایی که دلمان خواست عمل نماییم و این کار مشروع است! این حرف به معنای خروج از اسلام می‌باشد. چرا که به موجب این اعتقاد واجب است، دین اللهـ به سلیقه‌ی ما موکول شود و هر کدام از ما هر چه را خواست حرام گرداند و هر چه پسندید حلال کند. و یکی از ما چیزی را که شخصی دیگر حرام کرده است، حلال بدانیم. حال آن که فرموده‌ی اللهﻷ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3]: (امروز دینتان را بر شما کامل کردم). و ﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ﴾ [البقرة: 229]: (این حدودِ الهی است؛ از آن فراتر نروید) و همچنین: ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ﴾ [الأنفال: 46]: (و منازعه نکنید)، این فرضیه را باطل می‌کند. از این آیات چنین بر می‌گیریم که از اکنون تا قیامِ قیامت، حرام، حرام است و واجبات واجب بوده و حلال، حلال می‌ماند.

 یا اگر به فتوای یکی از خلفای راشدین عمل کنیم خود به خود سخن بقیه را ترک کرده‌ایم و بلاشک چنین نتیجه‌ای به دست می‌آید. پس با این فرضیه در حقیقت به سنت ایشان عمل نکرده‌ایم. در نتیجه چه بخواهند، چه نخواهند، ما و دیگران ما حصل این روایت را دریافتم.

 به یاد داریم این جا در اندلس، مفتی جاهلی نزدمان بود. عادتش این بود، که هر گاه فتوای دو نفر که در آن زمان عموماً فتوا می‌دادند نزد وی آورده می‌شد، پایین برگه‌ی فتوای آنان می‌نوشت، من نیز هم نظر این دو شیخ هستم. حکمی آمد که در آن، آن دو شیخ با هم اختلاف نظر داشتند. پس چون مفتی بی‌علم طبق روال گذشته زیر فتوای آنان نوشت من هم نظر این دو شیخ را دارم، بعضی از حضّار به او گفتند: دو شیخ که با هم اختلاف نموده اند؟! گفت: چون آن دو اختلاف دارند، من هم چون آنان اختلاف می‌کنم[[148]](#footnote-148).

 ابو محمد گوید: حال که دو بندِ گذشته رد شد یک مورد دیگر بیشتر نمی‌ماند؛ و آن: در آن چه خلفا برآن اتفاق کرده و از سنت رسول الله ج پیروی نموده و بیان داشته‌اند عمل می‌کنیم. واین کار دقیقا زمانی صورت می‌گیرد که دیگر صحابهش هم بر آن اجماع داشته باشند.

 همچنین آنگاه که پیامبر امین ج دستور به حرف شنوی از خلفای راشدینش می‌دهد، ناچاراً از دو حالت خارج نیست:

 یا رسول الله ج اجازه داده‌اند که سنتی خلاف سنت ایشان اتخاذ گردد، که هرگز هیچ مسلمانی چنین ادعایی ندارد و اگر کس چنین گوید، بلاشک کافر است و مرتد شده و خون و مالش مباح می‌شود. چرا که دین یا واجب است یا غیر واجب. یا حرام است و یا حلال. هرگز غیر از این تقسیم، تقسیم بندی دیگری وجود ندارد. حال اگر کسی معتقد باشد که مشروع است، خلفای راشدین روشی سوای سنت پیامبر ج داشته باشند، پس مباح می‌داند که خلفای راشدین چیزی را که رسول الله ج در عهد خویش تا پایان عُمر حلال گردانده را، حرام گردانند؛ یا حرامی را حلال کنند. یا فریضه‌ای را که رسول الله ج واجب نکرده است، واجب گردانند و واجبِ ثابت از پیامبر ج که تا پایان حیات بر حکم خود باقی بوده را، ساقط نمایند. به اتفاق تمام امت هر آن کس که حالتی از این حالات را جایز بداند، کافر و مشرک است. در نتیجه صورت فوق باطل و مردود است. و بالله تعالی التوفیق.

 و یا باید بگوییم که خلفای چهار گانهش به سنت پیامبر ج اقتدا کرده و از آن پیروی نموده‌اند. اعتقاد ما بر همین مورد است و حدیث جز این صورت، هیچ تفسیر دیگری ندارد.[[149]](#footnote-149)

1. ابن تیمیه/ می‌گوید: سنت خلفای راشدینش به امر رسول ج پدیدار شد. لذا این روش هم جزو سنت پیامبر ج است. در دین واجبی جز آنچه رسول اللهج واجب نموده‌اند، و حرامی جز حرامِ ایشان، مستحبی سوای مستحب وی، مکروهی غیر از آنچه ایشان و مباحی جز مباح پیامبر ج وجود ندارد.[[150]](#footnote-150)
2. فلّانی/ می‌نویسد: وقتی گفته می‌شود این سنت رسول الله ج و ابوبکر و عمرب است، بدین معناست که پیامبر ج تا پایان عمر بر آن سنت بوده است.[[151]](#footnote-151)

 گویم: باید حدیث «علیکم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدین من بعدي..» بر معنای مذکور حمل شود. لذا در عطف خلفا بر رسول الله ج مشکلی ایجاد نمی‌شود. چون خلفای راشدینش سنتی ما ورای سنت پیامبر ج نداشته‌اند.

1. قاری/ می‌گوید: [[152]](#footnote-152)

 ((آنان (خلفای راشدین) فقط بر سنت من - رسول ج - عمل می‌کنند. سنت را به آنان اضافه نموده است چون ایشان به سنت - پیامبر ج - عالم بوده‌اند یا استنباط و اختیارشان صحیح و درست بوده است)).

1. علامه مبارکفوری/ نیز با ایشان موافق است و می‌گوید: سنت خلفای راشدینش یعنی همان سنتِ مطابق با سنت رسول الله ج. (سپس سخن قاری که در بند قبل ذکر شد را، می‌آورد)[[153]](#footnote-153).

 و همچنین می‌گوید: حال نیک دانستی که منظور از سنت خلفای راشدین دقیقاً همان سنت رسول الله ج است ... [[154]](#footnote-154).

 وی از علامه شوکانی کلامی نفیس و گران قیمتی نقل کرده و می‌گوید: علما در این زمینه- سنت - به درازا سخن گفته‌اند. این مطلب را به صورت‌های گوناگون تفسیر نموده‌اند که اکثرشان بدون تأمل به بی‌راهه رفته‌اند. شایسته است برای مدلول این ترکیب به مقتضای لغت عرب عمل شده و به آن رجوع شود. سنت یعنی روش، طریقه. گویا رسول ج می‌فرماید: به طریقه و روش من و خلفای راشدین چنگ بزنید. در حقیقت روش خلفا، همان سنت رسول ج بوده است. چرا که آنان شیفته‌ترین مردم در سنت و عمل به آن در همه‌ی جوانب بوده‌اند. در هر حالتی، در کوچک‌ترین کارها از مخالفت با حدیث پرهیز می‌کردند. چه برسد به کارهای بزرگ. و آن‌گاه که در کتاب الله و سنت دلیلی نمی‌یافتند، بعد از تفحّص و بررسی و تبادل نظر و اندیشیدن به نتیجه‌ای که دست می‌یافتند، عمل می‌کردند.

عمل به این نوع اندیشه و رأی هنگامی که دلیل موجود نباشد، جزو سنت پیامبر ج می‌باشد[[155]](#footnote-155).

 اگر بگویی: شما که می‌گویید عمل به رای هم سنّت پیامبر محسوب می‌شود پس این سخن رسول الله ج (وسنة الخلفاء الراشدین) چه مفهومی دارد؟

 گویم: برخی از مردم زمانه‌ی رسول ج را در نیافته و در عهد خلفای راشدین می‌زیسته‌اند. یا در روزگار نبی کریم ج و خلفای راشدینش زندگی می‌کردند ولی در دوران خلفا رخدادی صورت گرفته است که در دوران پیامبر بوقوع نپیوسته است. لذا با این قول (وسنة الخلفاء الراشدین) خواسته است شک و تردیدی که در دل‌ها پدید می‌آید را برطرف نماید.

 رای و نظر صادره از خلفای راشدینش گر چه جزو سنت محسوب می‌شود، امّا حد اقل فایده و برداشت از حدیث این است که، در عدم وجود ادلّه، نظر آنان شایسته‌تر از اندیشه‌ی دیگر مردمان است.

 در کل زیاد اتفاق افتاده است که رسول الله ج در حیات خود، انجام یک کار یا ترک آن را به خویش و به صحابهش نسبت می‌دهد. حال آن که وقتی کار را به خود نسبت دهد، نسبت دادن آن به دیگران فایده‌ای را در بر ندارد. زیرا کهن الگو و اسوه‌ی برتر او ج است. این چیزی است که من از تفسیر حدیث فهمیده ام. در هنگام نوشتن این باور، اقوال علما را به عنوان شاهد متذکر نشدم[[156]](#footnote-156). حال اگر درست گفته‌ام که از منت الله بر بنده بوده است و گر خطا و اشتباهی صورت گرفته کار من و شیطان بوده است. استغفرالله العظیم[[157]](#footnote-157).

 مبارکفوری/ کلامی دلنشین از علامه صنعانی نقل کرده و می‌گوید: منظور حدیث «علیکم بسنَّتي و سنةِ الخلفاءِ الرَّاشدینَ بَعدي تَمَسکوا بها و عضُّوا علَیها بِالنَّواجِذ»: (بر شماست که به سنت من و خلفای راشدین بعد از من تمسک جسته و مصرانه به آن پایبند باشید)، همان سنت خلفای راشد است که در نبرد با دشمنان، تقویت شعائر دینی و مانند آن کاملاً طبق روش و طریقه‌ی رسول الله ج عمل کرده باشند. زیرا این حدیث عام است و تمام خلفای هدایت یافته را در بر می‌گیرد و منحصر به ابوبکر صدیق و عمر فاروقب نیست. قواعد و قوانین شرع نشان می‌دهد که هیچ خلیفه‌ی راشدی را نشاید که روش و سلوکی غیر از سنت رسول الله ج مشروع نماید[[158]](#footnote-158).

به طور کلی، سنت خلفای راشدین همان فهم صحابهش در امور دین است. چرا که آنان در فهم و تطبیق سنت کاملاً بر نقش گام رسول ج گام نهاده‌اند. این مطلب را مورد زیر شفاف می‌سازد:

1. حدیث عبد الله بن عمرو بن عاصب که در آن رسول ج می‌فرماید: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِثْلًا بِمِثْلٍ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، حَتَّى لَوْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ نَكَحَ أُمَّهُ عَلَانِيَةً كَانَ فِي أُمَّتِي مِثْلَهُ، إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً». فَقِيلَ لَهُ: مَا الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: «مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: (صد در صد آن چه بر بنی اسرائیل آمد، بر سر امت من هم خواهد آمد؛ کاملاً مثل هم. همانند کفش بر ردّ کفش. حتی اگر کسی از آنان آشکارا با مادر خویش آمیزش می‌کرد در امت من هم مثل آن خواهد آمد؛ بنی اسرائیل تبدیل به 71 دسته شدند و امت من 73 گروه خواهد شد. همه به جز یک گروه در آتش اند». به وی گفته شد: آن یکی کیست؟ فرمود: ( آنان که بر«آن چه من و یاران من بر آنیم» باشند)[[159]](#footnote-159).

لذا پیامبر ج بیان داشته‌اند که طایفه منصوره همانان‌اند که متصّف به ویژگی‌های سنت پیامبر ج و هم صفت صحابه‌ی بزرگوار ویش باشند.

 چکیده‌ی سخن: صحابهش اقتدا کنندگان به رسول ج و ره یافتگان رهنمود ایشان بوده‌اند. ثنای آنان در قرآن مجید آمده است. پیشوایشان محمد ج که شیوه اش قرآن و سنت بوده است، آن‌ها را می‌ستاید.

 صحابهش شایسته‌ترین مردم به سنت بوده‌اند و هر کس به آنان اقتدا کند، عضو فرقه‌ی نجات یافته‌ای است که به فضل اللهأ به بهشت درون خواهد شد.

 با این توضیح، حدیث عرباض بن ساریه و عبدالله بن عمرو عاصش منهج و برنامه‌ی صحابه را در استدلال و استنباط اثبات می‌کند. این‌گونه که:

 اگر کسی در دو حدیث مذکور تأمّل نماید، می‌بیند هر دو پیرامون یک قضیه سخن می‌گویند. هر دو یک از یک منبع هستند. و آن راه نجات، حلقه و کمربند حیات است. نجات در دورانی که مردم مذاهب گوناگون دارند. لذا فهم و برداشت درست همان است که نبی اکرم ج و یاران باوفایشش بر آن بوده‌اند. تفصیل آن:

1. مگر حدیث عرباض بن ساریهس به تصریح نمی‌گوید: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فسيَرَى اخْتِلاَفًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلاَلَةٌ»: (هر کدامتان بعد از من زنده بماند خیلی زود شاهد اختلافات فراوانی خواهد بود. از کارهای نوپیدا در دین بپرهیزید، چرا که آن امور گمراهی‌اند).

برادر مسلمانم عالمانه مرا آگاه کن! آیا جز این است که اختلافات فراوانِ مذکور در حدیث عرباض بن ساریهس همان تعدد گروه‌ها است که به هفتاد و اندی رسیده است؟ و جز یکی که بر راه روشن و واضح است، همگان در مسیر گمراهی و بدعت هستند؟ راه روشنی که جز انسان هلاک شده از آن به بی‌راهه نمی‌رود و غیر از ره گم کرده کسی از آن کناره نمی‌گیرد و سرنگون نمی‌گردد. آن مِتُد و راه روشن، نشانه‌ها و حجتی واضح دارد؛ و آن:

1. این فرموده‌ی رسول ج است: «ما أنا عَلیه الیومُ و أصحَابي»: (آن چه امروز من و یارانم بر آنیم)، یعنی دقیقاً همان فرمایش دیگر ایشان که می‌فرماید: «فعلیکُم بسنَّتی و سنَّة الخُلفاءِ الرَّاشدینَ»: (بر شما بادا سنت من و جانشینان هدایت یافته‌ام).

 چون آن چه رسول الله ج بر آن بوده‌اند، همان سنت مطّهر ایشان است. و آن چه یاران ایشان به آن پایبند بوده‌اند، چیزی جز سنت رسول ج نبوده است. همان سنتی که خلفای راشدین و علمای عاملی که به نیکی تا برپایی قیامت از ایشان پیروی می‌کنند، بر آن بوده‌اند.

1. من پردازنده‌ی جدید این توجیه و استدلال نیستم. قبل ازمن ائمه‌ای بوده‌اند که به این مهم اشاره کرده‌اند. لیک این پرتو و بازتاب نوری بود که من از ریشه به آن پرداختم و شرح و بسطش داده و با ادله‌ی فراوان تقویت و تاییدش نمودم تا راه مؤمنان مشخص گردد.

 این هم حافظ ابن حبان/ که حدیث عرباض بن ساریهس را تحت بابی به عنوان ((ذکرُ وصف الفرقة النَّاجیةِ مِن بَینِ الفِرَقِ الَّتی تَفتِرقُ علیها أمّةُ المصطفی ج)): (بیان ویژگی فرقه‌ی نجات یافته از بین فرقه‌های پراکنده‌ی امت مصطفی ج)، روایت می‌کند.

 او در ادامه می‌گوید: فرمایش پیامبر ج « فعلیکم بسنَّتی» - ضمن خبر از اختلافی که در امتش رخ خواهد داد – بیان روشنی است مبنی بر این که هرکس بر سنت‌ها پایداری نمود و آن‌ها را بیان کرد و دنبال دیگر اندیشه‌ها نرفت، قیامت در زمره‌ی گروه نجات یافته می‌باشد. الله با منُّ و کَرَم خویش ما را از آنان گرداند!

 از نقل قول این ائمه‌ی چیره دستِ پیروز، این معانی درست و برداشت خالص از حدیث می‌تراود: در واقع فقط فهم و درک صحابهش از سنت رسول الله ج، راه برون رفت از هوس‌های گمراه کننده و راه نجات از معضلاتِ شبهه‌ها و شهوت‌ها – که رهپویان خود را از مسیر روشن باز داشته است – می‌باشد. آنان بهره‌ی وافری از سنت برده‌اند. و در این میدان گوی سبقت را ربودند. و بر دور دست‌ها غالب آمدند. هیچ کس از امت طمع نورزد که به آنان برسد. چرا که آنان در برابر حق خبردار و به گوش بودند. کفایت علمی داشتند و با دیدی تیزبین نگریستند. نیک بخت آن است که در راه راست آنان گام نهد و سیه روز کسی است که راست و چپ زَنَد و دنبال یاغیان افتد. گم گشته‌ی حیران در میدان هلاکت و گمراهی، سراب هوی و هوس را آب می‌پندارد تا آن که خویش را به سراب رسانده و هیچ نمی‌یابد. شیطان را کنار خود و غالب و قافله سالار خویش می‌یابد. پناه بر الله از نکبت و خواری.

تو را به الله قسم بگو: کدام خصلت نیکویی است که صحابه به آن دست نیافته‌اند؟ کدام برنامه و طرح پیشرفت بوده که بر آن چیره نشده باشند؟

 قسم به ذاتی که روح و جانم در دست اوست، حق را شیرین و زلال از سرچشمه‌ی آن نوشیدند. پایه‌های اسلام را مستحکم و تأیید کردند و جای هیچ حرفی برای کسی باقی نگذاشتند. آن چه از مشکات نبوت خالص و صاف و بی‌غش میراث بردند به تابعین سپردند. اسنادشان، عالی و با ارزش از رسول امین ج از جبرئیل امین از الله عزیز و متعال است.

 سنت پیامبر ج در دلشان بس رفیع و والا بود. بزرگوارتر از این که هوی و هوسی را بر آن مقدّم دارند یا که اندیشه‌ای ناخالص و به هم آمیخته را با آن در هم آمیزند. چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که دوستی و دشمنی آنان بر بنای سنت بود.

 هرگاه پیامبر ج آنان را می‌طلبید، دسته دسته و تک تک به سویش می‌پریدند. این کار را با میل خاطر میکردند و از او نمی‌پرسیدند چرا؟ بدین روی آنان در فهم، تطبیق، استدلال و استنباط، سزاوارترین مردمان به سنت رسول ج بودند. منهجی علمی دقیقی بر ایشان حکم می‌راند که آنان را از پرت شدن به لبه‌ی راه محفوظ می‌داشت. لذا روش و طریقه‌ی آنان، با دارا بودن تمام لوازم و عناصر، منهجی علمی در قرآن و سنت، توصیف شده است.

1. اللهأ منهج ایشان آن را به ((السبیل)) یعنی راه دارای نشانه‌های واضح وصف نموده است. می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115]: (کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند ، بعد از آن که هدایت روشن شده است ، و جز راه مؤمنان در پیش گیرد ، او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم ، و دوزخ چه بد جایگاهی است !).
2. پیامبر ج آن را ((السنة)) یعنی راه پیروی شده و پیموده شده، خوانده است. چنان‌که در حدیث عرباض بن ساریهس گذشت.
3. رسول الله ج فرقه‌ی ناجیه و گروه پیروز را منحصر به آنانی می‌داند که بر روش رسول ج و یاران وی باشند. اگر روش ایشان منهجی با علامات و نشانه‌های واضح نباشد، چگونه ممکن است به آن تمسک جست. چون در غیر این صورت با دیگر مناهج در هم خواهد آمیخت و امکان تشخیص آن از غیر، وجود ندارد.

به این فرموده‌ی اللهﻷ بنگر: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة: 137]: (اگر آنان ایمان بیاورند به همانند آن چه شما به آن ایمان آورده اید ، بی‌گمان رهنمود گشته‌اند).

 نگاهی هم به این سخن رسول ج بینداز: «إنَّ مِن وَرائِکم أیَّامُ صَبرٍ، للمُتَمَسِّک فیهنَّ یَومئذٍ بِما أنتم عَلیه أَجرُ خَمسینَ مِنکم»: (براستی روزگاران صبر و شکیبایی پیش رو دارید. بر آنان که به روش شما پایبند باشند، پاداش پنجاه نفر از شما می‌باشد)[[160]](#footnote-160).

 این خصوصیات منحصر به منهج و برنامه‌ای علمی، پاک و روشنی است که شبِ آن همچون روزش روشن است. جز هلاک شده کسی از آن منحرف نمی‌شود. و غیر از ره گم کرده کسی از آن کناره نمی‌گیرد و سرنگون نگشته و جز متردد کسی در آن شک نمی‌کند.

 آنان که قدر سلف را آن طور که شایسته ایشان است، ندانسته‌اند، گمان کرده‌اند سلف نص گرایان محض و سطحی نگر‌اند. بر ظواهر نصوص اعتماد و اکتفا کرده و هرگز در آن تعقُّل نمی‌کنند. در نتیجه بدون درک دلالت نصوص، به آن تسلیم می‌شوند. و جاهلانه معنی آن را به الله متعال تفویض می‌کنند. آنان مشغول شدن به باورهای خود را از طاعات و عبادات هم سودمند‌تر و مفیدتر می‌دانند.

 تلاش برای ورشکسته نشان دادن سلف، در منهج علمی دقیق – که شایسته است برای فهم قرآن و سنت به آن رجوع شود و در هنگام پراکندگی و تفرقه به آن پناه برده شود – بر پایه‌ی دو وهم و خیالِ افسار گسیخته مبتنی است. گر چه اهل کلام آن دو را نقل کرده و بر آن تبانی نموده‌اند. آن دو عبارت‌اند از:

* اول: می‌گویند: مذهب سلف سالم‌تر ؛ ولی مذهب خلف علمی‌تر و محکم‌تر است.

دروغ و حقیر بودن این نظریه‌ی بی‌نهایت گمراه را تقدیم می‌دارم. این سخن از چندین منظر قابل نقض است:

1. خَلَف یا معاصرین بین سلامت، علم و حکمت فرق قایل شده‌اند. مگر علم و حکمت همان پایه و بنیانِ سلامتی نیست که در رکاب علم حرکت کرده و دامن بلندش را در پی حمکت می‌کشاند؟

عقل و خِردها چگونه میان سبب و نتیجه‌ی آن فرق قایل‌اند؟ این غیر ممکن است!

1. چگونه ممکن است معاصرین از بهترین مردمان – صحابهش – به اللهأ و رسول ج آگاه‌تر و داناتر باشند؟ آیا مگر برتر بودن به خاطر علم و حکمت نیست.
2. در مذهبی که سران آن مذهب از آن بیزاری می‌جویند و اقطاب و بزرگانش دروغ و اشتباه بودن آن را اعلان می‌دارند، چه علم و حکمتی نهفته است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ آن را در کتاب عقیده‌ی حمویّه به صورت کامل آورده و حق مطلب را ادا کرده است و می‌گوید:

 چگونه می‌شود متاخرین، خصوصاً گروهی از متکلمین که با اسم خلف به آنان اشاره می‌شود و در باب دین دچار اضطراب و تضاد گویی شده‌اند و حجاب و پرده‌ای زخیم نسبت به شناخت الله برآن افکنده شده است، از سلف برتر باشند. دکترین مرامِ متکلمین که از حال آنان بسیار آگاه است، چنین خبر می‌دهد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لعمری لقد طفتُ المعاهدَ كلَّها |  | وسَيَّرتُ طرفي بينَ تلك المعالم |
| فلـم أَرَ إلا واضـعاً كفَّ حـائر |  | عـلى ذَقَن أو قـارعاً سن نـادم |

باور کن تمام مراکز علمی و حلقه‌های متکلمین را چرخیدم و به تمام این مراکز نظر انداختم

جز آدمی که دست حیرت بر چانه گذاشته و دندان پشیمانی و ندامت به هم می‌فشارد، ندیدم.

 آنان علیه خود اقرار کردند که آن چه می‌گفتند، یا فقط نقش بازی کردن بوده است و یا مطالبی که خود در کتاب‌ها نگاشته بودند.

 و یا مانند این سخنِ برخی از رؤسای آنان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نِهَايةُ إِقْدَامِ العـــــــقولِ عِقَالُ |  | وغَـايةُ سعي العَالمِينَ ضــلالُ |
| وأرواحنا في وحشةٍ من جسومنا |  | و حاصـــل دنيانا أذى و وبالُ |
| وَلم نستَفِد مِنْ بحثِنَا طـوُلَ عُمرِنَا |  | سِوَى أنْ جَمعنَا فيه قِيلَ و قالوا[[161]](#footnote-161) |

سرانجام تلاش اندیشه‌ها به بن بست خوردن و بیشتر تلاش جهانیان گمراه شدن است، روح‌هایمان در جسم‌ها دچار وحشت شده‌اند و دست آورد دنیامان آزار و وبال است. از بحث‌های خود در طول عمر جز قیل و قال سودی نبردیم.

 دیگری می‌گوید: در دریای بزرگ - علم کلام - غوطه ور شدم و مسلمانان و علوم آنان را رها کردم. در آن چه مرا از آن باز داشتند فرو رفتم و اکنون اگر پروردگارم بر من رحم و شفقتی نکند وای بر فلانی (منظور خودش است). حالا دارم بر عقیده‌ی مادرم می‌میرم[[162]](#footnote-162).

 یکی دیگر از آنان چنین گوید: شکاک‌ترین مردم در هنگام مرگ، اهل کلام هستند.

 هر گاه کار آنان مورد تحقیق و تفحص قرار گیرند از حقیقتِ علم به الله و شناخت خالص او تهی هستند. و در این زمینه به هیچ اصل و اثری هم دست نیافته‌اند. چگونه می‌شود این بی‌ارزشانِ محروم و عقب مانده‌ی درمانده و سرگردان در مورد الله و آیات او از پیشگامان اول، یعنی مهاجرین و انصار داناتر باشند. چطور از وارثان پیامبران که به نیکی از صحابه پیروی کردند، از جانشینان پیامبران، از سران هدایت و چراغ‌های شب تاریک آگاه‌تراند. آنان که قرآن با ایشان بر پا شد و خود به وسیله‌ی قرآن بر پا ماندند. قرآن از آنان سخن گفت و آنان با قرآن سخن راندند. همانان که الله چنان علم و حکمتی به ایشان ارزانی داشت که سرآمدِ پیروان دیگر پیامبران گشتند. از حقایق معارف و اصل حقایق آن قدر اندوختند که اگر تمام حکمت‌ها و دانش دیگران در کنار حکمت و علم سلف گرد آوری شود، آن که خواهان رویارو شدن با سلف است، شرمنده و زبون خواهد گشت. چگونه امکان دارد خیر القرون امت در علم و حکمت – خصوصاً در بحث شناخت الله و احکام اسم‌ها و آیات الله – کمتر و ناقص‌تر از این بچه‌های عالم نمای بی‌علم باشند. یا مگر می‌شود که نوچه‌های فیلسوف نما و پیروان هند و یونان از وارثان انبیاء و اهل قرآن و ایمان داناتر باشند[[163]](#footnote-163)؟

 عالم ربانی محمد بن علی شوکانی می‌گوید: پنداشته‌اند روش خلف اعلم‌تر از روش سلف است. نهایت پیروزی و بهره‌ای که از این اعلمیت برده‌اند، این است که محققین و تیز هوشانشان در پایان عمر آرزو کنند که کاش بر دین پیرزنان می‌مردند. آنان می‌گفتند: خوش به حال عوام.

 خوب به این اعلم بودن تدبر کن! شخصی که به اعلم بودن دست یافته است، ما حصل علمش این است که به یک عوام که از علم بی‌خبر است، تبریک می‌گوید. به کسی که جهل ساده دارد تبریک گفته است و آرزو دارد که جزو این افراد باشد. به دین آنان معتقد باشد و بر مسیر ایشان قدم نهد. این شخص با صدای بلند فریاد بر می‌آورد و فریادش نشانگر این است که جهل، خیلی بهتر از علامه بودنی است که آقایان دنبال آن هستند. چه می‌پنداری در مورد علمی که صاحبش اقرار می‌کند جهل از این علم بهتر است؟ و در این که وی بعد از رسیدن به نهایت این علم آرزو می‌کند،‌ای کاش بی‌خبر از آن بوده و چنین علمی نمی‌داشت چه فکر می‌کنی؟

 چنین اقرار و آرزویی درس عبرتی است برای عبرت گیرندگان. و نشانه‌ای است برای تماشاگران. چرا همان ابتدای امر، به جهلِ معارف و علومی که در آن وارد شدند، پی نبردند ؟ چرا از پیامدهایش در امان نمانده و خویش را راحت نکردند؟!

چرا نگفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أری الأمر إلی آخرٍ |  | یصیر آخره أولاً |

فکر کنم این کار آخرش بر می‌گردد سر خانه‌ی اول.

 رهایی از چنین آرزویی را سود می‌بردند و از تبریک گفتن به عوام سالم می‌ماندند. انسان خردمند آرزوی چنین جایگاهی یا کمتر از آن را نمی‌کند و به هم سطح خود یا پایین‌تر از خویش تبریک نمی‌گوید. این کار را فقط برای کسی می‌کند که رتبه و مقام آن شخص از وی برتر و بالاتر باشد.

 وای‌ای الله من! جای تعجب است از علمی که جهلِ ساده از آن برتر بوده و نسبت به آن والاتر باشد! آیا تا کنون کسی چنین چیز عجیب و غریبی دیده است؟ یا ناقلان سخن چنین حرف‌هایی نقل کرده اند؟

 وضعیت طایفه‌ای که معرفی کردیم و کمترین تکلف و پیروان را دارد، این چنین است. چه برسد به گروه‌های دیگر که هدف‌شان فاسد، ورودگاه و محل صدورشان واضح و آشکار است. مانند آنان که می‌خواهند با تظاهر و ریا، اسلام و اهلش را بزرگ نشان دهند و با ایراد شک و شبهه‌ها سعی دارند در دین شبهه اندازند. به دنبال اثبات اموری هستند که منجر به خدشه و عیب دین و تنفر مسلمانان از اسلام می‌شود.

 آن وقت بدان که:

|  |
| --- |
| خیر الأمور السالفات علی الهدی |
| و شرَّ الأمور المحدثات البدائع[[164]](#footnote-164) |

 بهترین کارها، کارهای قدیمیِ ثابت شده بر هدایت است و بدترین امور، کارهای نوپیدا و بدعت دینی هستند.

1. این فهم و برداشت، جهلی است مرکب. چرا که خَلَف مذهب سلف را نشناخته‌اند. و ندانستند که خود نمی‌دانند (آن کس که نداند و نداند که نداند، در جهل مرکب ابد الدهر بماند)[[165]](#footnote-165). در نتیجه گمان بردند که چیزی می‌دانند؛ حال آن که چنین نیست.

 علامه سفارینی/ می‌گوید: غیر ممکن است خَلَف از سَلَف داناتر باشند. ادعایی که بعضی از غیر محققین بیان می‌دارند. آنان که قدر و منزلت سلف را نمی‌دانند. آنان حق اللهأ و رسول الله ج و مؤمنین را آن چنان‌که بدان امر شده‌اند، نشناختند. زیرا گفتند: راه و روش سلف سالم‌تر و راه خلف اعلم‌تر و محکم‌تر است!

 این حرف را با این باور زدند که راه سلف یعنی مجرّد ایمان به الفاظ قرآن و حدیثِ خالی از درک و فهم آن. آنان را بسان بی‌سوادان پنداشتند[[166]](#footnote-166).

 می‌گویند: راه و روش خَلَف، استخراج معانیِ نصوصی است که به صورت مجازی بکار رفته‌اند. نصوصی که مجازاند و لغات ناشناخته‌ای دارند. این گمان فاسد، همان مقوله‌ای را ثابت می‌کند که مضمونش پرت کردن و رها نمودن اسلام است.

 بر راه و روش سلف دروغ ساخته و نقل کرده‌اند. در درست دانستن روش خَلَف به خطا رفته‌اند. و این یعنی تلفیق و در هم آمیختن دو باطل:

 أ: عدم شناخت منهج سَلَف و دروغ بستن بر آنان.

 ب: جهل و درست دانستن روش غیر سَلَف.[[167]](#footnote-167)

 مطلب فوق را این مطلب روشن می‌کند:

* دوم: دلایل و براهین قرآنی یا منطق یونانی:

 ابن قیم جوزی/ می‌گوید: به خیال بسیاری از بی‌خردان، نمی‌توان با شریعت علیه کسی احتجاج و استدلال جست. و رسول الله ج به وسیله‌ی شریعت بر دشمنان خویش استدلال نمی‌آورد و با آنان مجادله نمی‌کرد.

 منطقی‌های جاهل و نوچگان یونانی گمان می‌کنند، شریعت، خطاب به عموم است و قابل احتجاج نیست. و پیامبران توده‌ی مردم را با روش خطاب، دعوت می‌دادند. دلیل و برهان به افراد خاص بر می‌گردد و آنان اهلیت آن را دارند. یعنی فقط خودشان و آنانی که بر روش آقایان بودند را، خواص می‌دانستند.

 تمام این گفته‌ها دست آورد بی‌اطلاعی ایشان از اسلام است. چرا که قرآن در زمینه‌ی توحید، اثبات خالق و معاد، ارسال پیامبران† و پیدایش جهان، مملو از ادله و براهین است. متکلمین و دیگران بر ادعای خویش دلیل صحیحی ارائه نداده‌اند. دلایل قرآنی با فصیح‌ترین عبارات، واضح‌ترین بیان، کامل‌ترین و دورترین معنا از هر اعتراض و سوالی، مذکور است.[[168]](#footnote-168)

 ابو حامد غزالی زبر دست‌ترین شخص متکلمین در ابتدای کتاب (الإحیاء) به این مهم اعتراف کرده و می‌گوید: اگر بگویی چرا علم کلام و فلسفه جزو اقسام علوم نیست؟ و آیا این دو علم پسندیده‌اند یا نکوهیده؟ باید گفت:

 بدان ما حصل ادله و براهین درستِ علم کلام، در قرآن و حدیث آمده است. ولی ادله‌ای که از قرآن و حدیث خارج است، یا مجادله‌ی نکوهیده است که بدعت محسوب می‌شود و یا اخلال گری و فتنه انگیزی دو جانبه‌ای است که به تناقضات فرقه‌ها و مقالات طولانی، که اکثراً سخنانی یاوه و پرت و پلاست و سرشت و خوی مردمان آن را بی‌ارزش و ناچیز می‌شمرند و گوش‌ها عاشق و شیفته‌ی شنیدن آن‌اند، مربوط می‌شود. برخی ادله هم در پی مواردی است که متعلق به دین نیست و در عصر اول اسلام وارد و منقول نبوده است. اما امروزه به دلیل پیدایش بدعت‌هایی که منجر به رویگردانی از قرآن و سنت می‌شود حکمش تغییر کرده است. شبه‌هایی علیه قرآن و سنت به هم بسته شد و کلامی گنگ و پیچیده برایش ترتیب داده‌اند. لذا از سر ناچاری کار ممنوع جایز می‌شود.

 رازی در کتاب اقسام اللذات خویش می‌نویسد:

 کتاب‌های کلام و برنامه‌های فلسفی را بررسی کردم. ندیدم تشنه‌ای را سیر آب کند و بیماری را درمان. نزدیک‌ترین راه در اثبات، راه قرآن را یافتم. می‌خوانم: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾ [فاطر: 10]: (سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود) ، ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: 5]: (اللهِ رحمن بر عرش قرار گرفت). و در نفی چنین می‌خوانم: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشورى: 11]: (هیچ چیز مثل او نیست).

 و هرکسی تجربه‌ی مرا تکرار کند، همانند من خواهد فهمید.

 چیزی که رازی بدان اشاره می‌کند، دلالت‌های قرآنی است که از طریق خبر بر وی آشکار شده است. و گر نه دلالت عقلی را که خاطر نشان می‌کند و به آن فرا می‌خواند، دلیل شنیداری عقلی است که قرآن با آن متمایز شده و شهرت یافته است. عالِم به این ادله از راسخین فی العلم محسوب می‌شود. این علم، همان است که قلب با آن آرام می‌گیرد. روح با آن آرامش می‌یابد و عقل و خرد به آن پاک گشته و بصیرت بدان منور می‌گردد. دلیل‌ها با آن قدرت یافته و هیچ یک از جهانیان نمی‌تواند استدلال جوینده به آن را مغلوب کند. بلکه هر کس با آن به مخاصمه برخیزد دلیل قرآنی رخ می‌تاباند و شبهه‌ی طرف مقابل را می‌شکند. دل‌ها به به وسیله‌ی فتح می‌شود و به خاطر الله و رسول اجابت خواهد شد. افسوس در هر عصر و زمان این‌گونه علما کمیاب‌اند. لذا دلالت قرآن عقلی و قطعی و یقینی است. شک و شبهه‌ها جلوی آن را نمی‌گیرد و احتمالات به آن نفوذ ندارد و قلب، بعد از درک و فهم آن هرگز رهایش نخواهد کرد.

 برخی از متکلمین گویند:

 تمام عمرم را در علم کلام در جستجوی دلیل فنا کردم و جز دور شدن از دلیل چیزی نصیبم نشد. لذا به قرآن بازگشتم و در آن اندیشیدم و فکر کردم. دیدم وای! دلیل که همراه من است و خود نمی‌دانم!

 به الله قسم مثال من مانند آن شخصی است که شاعر در موردش چنین گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و من العجائب العجائب جــمة |  | قرب الحبیب و ما الیه وصول |
| کالعیس في البیداء یقتلها الظمأ |  | والماء فوق ظهـور ها محمول |

از عجیب‌ترین عجائب این است که به عزیزت نزدیک باشی و به او دست نیابی

همانند شتری که در صحرا آب بر پشت و تشنگی او را کشته است.

 گوید: آن‌گاه که به قرآن رجوع کردم دیدم خودش دلیل و حُکم است. از ادلّه و براهین الهی و نشانه‌های واضحش آن قدر در آن یافتم، که اگر تمام حق و حقیقتی که متکلمین در کتاب هاشان نگاشته‌اند، یک سوره از سوره‌های قرآن با مضمون و محتوایش با بیان زیبایش، فصاحت الفاظش، تطبیق مطالب مفصلش، حُسن احتیاط و پرهیز و با تذکر بر موارد هم مثل و راهنمایی به جواب، بر این کتب فایق می‌آید.

درست مثل این گفته یا برتر از آن:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کفی و شفی ما في الفؤاد فلم یدع |  | لذی أرب في القول جداً و لا هزلاً |

 هر آن چه در دل بود کافی و شافی بیان کرد. و برای محتاج جای حرفی باقی نگذاشت نه جدی و نه شوخی.

 بعد از آن لشکرهای علم کلام همچون گذشته بر من هجوم آوردند و در سینه‌ام ازدحام کردند. اما قلب اجازه ورد به آنان نمی‌داد و از او هیچ اسقبالی ندیده و قبولشان نمی‌کرد. لذا با سر افکندگی روی بر گردانده و می‌رفتند.

 خلاصه منظور این است که قرآن کریم لبریز از احتجاج است و در آن انواع ادلّه و قیاسهای صحیح یافت می‌شود.

 اللهأ رسولش ج را به اقامه‌ی دلیل و مناقشه دستور می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: 125]: (و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز). و ﴿۞وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [العنكبوت: 46]: (و با اهل کتاب جز با نیکوترین شیوه مجادله و گفتگو مکنید).

 مناظرات قرآن کریم با کفار در آن موجود است. مناظرات رسول الله ج و یارانش با دشمنان و نزاع کنندگان و اقامه‌ی دلیل بر آنان موجود است. جز جاهل افراطی کسی دیگر آن را نادیده نمی‌گیرد و انکار نمی‌کند[[169]](#footnote-169).

چرا فقط منهج سلفی؟!

 ادلّه‌ی قرآن و سنت و اقوال سلف صالحش به کمک هم، کسی را که از روش سلف تبعیت و پیروی کند را تمجید و تعریف کرده و کسی که چنین نکند را نکوهیده‌اند. این موارد، وجوب دنباله روی از منهج سلف را واجب و ضروری می‌گرداند. پیروی از این منهج، راه و کمربند نجات زندگی است.

 اکنون بر تردید انسان مشکوک چندین تیر سهمگین می‌افکنیم تا راه مومنان از درون درختِ یقین سر برآورد و از بلند بالای پر بارَش حلاوت ایمان بچینیم و در سایه‌ی پر برگ و بارش در لباس نازکِ آسایش و ریحان پهلو گردانیم.

* اول: اللهﻷ گوید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]: (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانى که با نیکوکارى از آنان پیروى کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و براى آنان باغ‌هایى آماده کرده که از زیر [درختان‌] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابى بزرگ).

 استنباط از آیه: پرودگارِ مردم، مردمانی را می‌ستاید که از بهترینِ خلق - محمد ج - پیروی کرده‌اند. پُر واضح است که اگر آنان حرفی زدند و فردی از ایشان پیروی کرد، لازم است آن شخص مورد تمجید قرار گیرد و مستحق رضایت الهی باشد. ولی اگر پیروان اللهـ و رسول ج از دیگر مردمان متمایز نباشند جایی برای تعریف و ثنا و رضایت نمی‌ماند.

* دوم: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110]: (شما بهترین امتى هستید که براى مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان مى‌دهید، و از کار ناپسند بازمى‌دارید، و به الله ایمان دارید).

 اللهـ برتری این امت بر سایر امت‌ها را اثبات کرده است. این تأیید بدین‌معناست که آنان همیشه پا بر جایند. چرا که از راه روشن منحرف نشده‌اند. اللهﻷ گواهی می‌دهد که آنان به نیکی دعوت داده و از منکر و زشتی باز می‌دارند. لازمه‌ی چنین تأییدی این است که فهم آنان بر آیندگان تا زمانی که الله آسمان‌ها و زمین را نابود گرداند، حجت محسوب می‌شود.

 اگر اعتراض شود که این آیه عام است و تمام امت را شامل می‌شود و تنها مختص صحابهش نیست،

گویم: اولین مخاطبان، ایشان‌اند. و کسی از ایشان به نیکی پیروی کند را شامل نمی‌شود مگر با قیاس یا با دلیل. چنان‌که در بند اول گذشت.( تبِعهُم بِإحسانٍ).

 و اگر معنای آیه را عام بگیریم – که درست هم همین است – صحابهش اولین گروهی‌اند که در شمولیتِ خطاب داخل‌اند. چرا که ایشان اولین کسانی هستند که بدون واسطه از پیامبر ج آموزش گرفته و مستقیماً با وحی مرتبط بودند.

 آنان شایسته‌تر از دیگران به خطاب این آیه هستند. چرا که کسی دیگر غیر از آنان توسط الله تعالی با اوصاف کامل، توصیف نشده است. لذا مطابقت وصف با حقیقتِ واقع، گواه بر این است که صحابهش از دیگران حقدار‌تر به تعریف و تمجید‌اند. بند سوم این موضوع را واضح‌تر می‌کند:

* سوم: رسول الله ج می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ[[170]](#footnote-170) قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»: (بهترینِ مردمان، (مسلمانان) قرن من هستند، سپس آنان که بعد از ایشان‌اند و بعد، آنان که در پی ایشان هستند. بعداً قومی خواهند آمد که گواهی یکی از آنان بر قسَمَش سبقت می‌گیرد و سوگندش بر گواهی‌اش)[[171]](#footnote-171).

 آیا برتر بودن نسل صحابهش در رنگ و جسم و دارایی و..... آنان بوده است؟ خردمندی که عالم به کتاب الله و سنت باشد، خوب می‌داند که چنین مقصودی مد نظر نیست. چرا که برتر بودن در اسلام بر مبنای تقوای دل و عمل صالح سنجیده می‌شود. اللهـ می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]: (در حقیقت ارجمندترین شما نزد اللهـ پرهیزکارترین شماست.).

 و رسول الله ج می‌فرماید: «إنَّ اللهَ لا یَنظُر إلی صُوَرِکُم و أموالِکم و لکن یَنظرُ إلی قُلوبِکم و أعمَالِکم»: (الله به جمال و داریی شما نمی‌نگرد؛ بلکه به دل‌ها و کردارتان نظر دارد)[[172]](#footnote-172).

 الله منان به قلوب یاران رسول ج نظر انداخت. دید بعد از قلب محمدج اینان دارای بهترین دل‌ها هستند. به آنان درک و فهمی داد که دیگران هرگز بدان دست نیافتند. لذا هر آن چه را اصحابش نیک می‌پنداشتند الله متعال هم نیکش می‌خواند و هر آن چه را نمی‌پسندیدند اللهأ هم ناپسندش می‌دانست.

 عبدالله بن مسعود که الله از او راضی باد، گوید: الله ﻷ به دل بندگان نظر افکند؛ دید دل محمد ج بهترین دل است؛ آن را برای خویش برگزید و وی را به رسالت خود بر انگیخت. در پی آن به دل دیگر بندگان نگریست؛ دید دل اصحاب رسول ج که اللهـ از آنان راضی باد بهترین دل‌های بندگان است. لذا آنان را وزاری نبی خود نمود که به خاطر دینش جنگیدند. پس آن چه را که مسلمین – صحابهش – نیک انگاشتند نزد الله هم نیک است و هر چه را بد خواندند الله هم آن را ناپسند دانست[[173]](#footnote-173).

 از ابو جحیفهس روایت است که : به علیس گفتم: آیا نامه‌ای – از پیامبرج – نزدتان است؟ گفت: به جز قرآن نه! یا (جز) دانش و علمی که الله تعالی به یک بنده‌ی مؤمن داده است، (چیز دیگری نزد ما نیست.) یا (جز) آن چه در این ورقه نوشته شده است[[174]](#footnote-174). گفتم این ورق چیست؟ گفت: - دستو پرداخت- دیه و آزادی اسیر و این که مسلمان در قبال کافر کشته نمی‌شود (در آن نوشته شده است)[[175]](#footnote-175).

 بدین صورت فهم صحابهش نسبت به کتاب الله و سنت، تا بر پایی قیامت، دلیل و حجت بر آیندگانِ امت می‌باشد. لذا آنان گواهان اللهأ در زمین هستند. به دلیل زیر:

* چهارم: اللهﻷ می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: 143]: (و بدین‌گونه شما را امتى میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد).

 الله، آن مولای بزرگوار صحابهش را منتخبانی عادل قرار داده است. آنان بهترینِ امت‌ها بوده و در گفتار و کردار و تصمیمات میانه رو‌ترین ملت‌ها هستند. بدین روی لیاقت آن را دارند که گواهان بر مردم باشند. پس آنان را در نظر گرفت، یادشان را بلند کرد، تعریف و تمجیدشان نمود و به حُسنِ قبول پذیرای آنان شد.

 شاهد معتبر در پیشگاه الهی آن است که با علم و صداقت گواهی دهد. و از روی حق، با استناد به علم خویش می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ٨٦﴾ [الزخرف: 86]: (مگر آنان که آگاهانه به حق گواهى داده باشند).

حال که شهادت آنان در نزد الله معتبر است، بدون شک و تردید فهم آنان در دین هم برای نسل‌های بعد از ایشان حجت است. چرا که این آیه دلالت را مطلقاً اثبات می‌کند.

 امت اسلامی هیچ نسلی جز صحابهش را عادل مطلق نمی‌داند. اهل سنت و جماعت به صورت عام و مطلق تمام صحابهش را عادل می‌خواند. و بدون استثناء و هیچ کم و کاستی به صورت روایتاً و درایتاً (سند و درک مطلب) از ایشان علم می‌آموزند. به خلاف دیگران که فقط کسی را عادل می‌دانند که امامت و عدالتش اثبات شود. و این دو ویژگی نصیب انسان نمی‌گردد مگر این که بر نقش گام صحابهش پای نهند.

 با این توضیح واضح گشت که فهم صحابهش در توجیه متن قرآن و سنت، بر نسل‌های بعد از ایشان حجت و مدرک است. از همین رو به پیروی از راه و روش ایشان دستور می‌دهد: به مورد بعد نگاه کن :

* پنجم: در قرآن آمده است: ﴿وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ﴾ [لقمان: 15]: (راه کسى را پیروى کن که توبه‌کنان به سوى من بازمى‌گردد).

 تمام صحابهش به سوی اللهـ توبه کنان باز می‌گشتند. اللهأ هم آنان را به سخن پاک و نیکو و کردار صالح و شایسته رهنمود کرد. می‌فرماید : ﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ١٨﴾ [الزمر: 17-18]: (و[لى‌] آنان که خود را از طاغوت به دور مى‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوى الله بازگشته‌اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامى‌دهند و بهترین آن را پیروى مى‌کنند؛ اینانند که الله راه نمودشان کرده و اینانند همان خردمندان).

 لذا برای فهم دین الله در قرآن و سنت باید راه صحابهش را در پیش گرفت. از همین رو است که اللهﻷ مخالفین راه ایشان را به جهنم و به بازگشتی بد تهدید نموده است. بند بعدی این مطلب را واضح می‌کند:

* ششم: اللهـ فرموده است: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115]: (و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است.).

وجه دلالت این آیه چنین است: اللهﻷ هر کس را که راهی غیر راه مؤمنان برگزیند را، تهدید کرده است. پس معلوم است که اتباع از ایشان در فهم شرع الله واجب بوده و مخالفت با آن گمراهی است.

 اگر گویند: این استدلال به روش خطاب است و حجت نیست.

 گویم: نه! دلیل محسوب می‌شود. به این جهت که:

 أ: یعلی بن امیهس می‌گوید: به عمر بن خطابس گفتم: ﴿فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ﴾ [النساء: 101]: (اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند، گناهى بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید). ولی اکنون که مردم در امان اند!

 عمرس گفت: من آن چه تو را به تعجب واداشت، متعجب شدم. علت را از رسول الله ج جویا شدم؛ فرمود: موهبتی است که اللهأ به شما داده است؛ صدقه اش را بپذیرید[[176]](#footnote-176).

 دو صحابه‌ی بزرگوار یعلی بن امیه و عمر بن خطاب که الله از ایشان راضی باد این‌گونه فهمیدند که کوتاه خواندن نماز بسته به حالت ترس است. پس اگر مردم در امنیت بودند باید که نماز را کامل بخوانند. واین همان دلیل خطاب است که ((مفهوم مخالف)) نامیده می‌شود.

 عمرس علت را از رسول الله ج جویا شد و پیامبر ج فهم وی را تایید نمود. اما توضیح داد که این برداشت در اینجا معتبر نیست. چرا که اللهﻷ به شما صدقه داده - موهبتی - صدقه اش را قبول کنید.

 حال اگر برداشت عمرس در ابتدا درست نبود پیامبر ج وی را تأیید نمی‌کرد و این‌گونه برایش توجیه نمی‌نمود. گویند: (التَّوجیهُ فرعُ القَبولِ) توجیه فرع قبول است.

ب: جابر از ام مبشرل روایت می‌کند که وی شنیده است رسول اللهج در نزد حفصهل می‌گوید[[177]](#footnote-177): «لا یدخلَ أحدٌ النَّار إن شاء اللهُ مِن أصحَاب الشَّجَرة الَّذین بَایَعوهُ تَحتَها». قَالت: بَلی یا رسولَ الله، فَانتَهَرهَا. فَقالت حَفصةُ:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ﴾. فَقال النبیُّ ج: «قال اللهُ عزَّوجلَّ: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢﴾: (ان شاء الله هیچ یک از افرادی که در زیر درخت با وی \_ پیامبر ج \_ بیعت کرده‌اند به جهنم نخواهند رفت. حفصه گفت: بله می‌رود! پیامیر او را نهیب زد. حفصه گفت: و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه وارد دوزخ می‌شود. رسول الله ج در جواب فرمود: اللهأ می‌فرماید: سپس آنان را که [از کفر، شرک، فساد و گناه] پرهیز کردند، نجات می‌دهیم، و ستمکاران را که به زانو درافتاده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم).

 می‌بینیم ام المؤمنینل چنین برداشت می‌کند که ورود به جهنم شامل تمام مردم می‌شود و می‌پندارد ورود به معنای داخل شدن است. رسول الله ج با خواندن کامل آیه ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ ﴾ [مريم: 72] این اشکال را رفع نمود.

 رسول الله در ابتدا برداشت او را رد نکرد. سپس توضیح داد داخل شدنی که الله نفی می‌کند با ورود ثابت و حتمی فرق دارد. اوّلی خاص نیکوکاران متّقی است که منظورش انکار عذاب است. چرا که آنان از فراز جهنم عبور کرده و بدون هیچ‌گونه عذاب و سختی وارد بهشت می‌شوند. ولی دیگر مردمان بر عکس آنان‌اند.

 الحمد لله و المنة ثابت شد که لفظ خطاب هم دلیل و مدرک محسوب می‌شود و قابل اعتماد است و برای درک و فهم مطلب به آن ارجاع می‌شود.

 همین آیه‌ی قرآن کافی است: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء: 115]: (خلاف راه مؤمنان را بر می‌گزیند)، که اثبات کند، دلیل خطاب نبوده بلکه با تقسیم بندی عقلی، احتجاج محسوب می‌شود. چرا که مابَین راه پیروی از مؤمنین و اتباع راه دیگران، راه سومی وجود ندارد.

 حال که اللهﻷ پیروی از غیرِ راه ایشان را حرام گردانده است، پس اتباع راه آنان واجب است. و این بسیار واضح و مبَرهن است.

 اگر گفته شود: میان این دو راه، راه سومی هم هست! و آن هم کلاً عدم پیروی!

 گویم: این پوچ‌ترین سخنی است که تا کنون عقل‌ها آن را گفته‌اند. چون عدم اتباع، یعنی همان پیروی راهِ غیر مؤمنین. چرا که اللهـ می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ٣٢﴾ [يونس: 32]: (و بعد از حقیقت جز گمراهى چیست؟ پس چگونه [از حق‌] بازگردانیده مى‌شوید؟). در نتیجه معلوم می‌شود که راه‌ها فقط دو‌اند و سوّمی وجود ندراد.

 اگر اعتراض شود که وعید و ترساندنِ مذکور شامل پیروی نکردن از راه مؤمنان نمی‌شود؛ بلکه مخالفت با رسول الله ج این وعید را مستحق می‌گرداند، پس مطلقاً اتباع راهِ خلاف مؤمنان حرام نیست مگر زمانی که با رسول الله ج مخالفت شود،!

 گویم: خود مخالفت به تنهایی، حرام است و خودش به تنهایی برای لازم آوردن وعید مستقل وکافی است. چنان‌که اللهـ می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ١٣﴾ [الأنفال: 13]: (و هر کس با الله و پیامبرش دشمنی و مخالفت ورزد، پس [بداند که] یقیناً الله سخت کیفر است).

 اکنون مشخص شد که هر کدام از وعید‌ها جداگانه است. لذا مخالفت با روش مؤمنین خود خواهان وعیدی جداگانه است. چندین چیز بر این گفته دلالت دارد :

 أ: اگر اتباع غیرِ راه مؤمنان به تنهایی حرام نبود، آن را با مخالفت از رسول الله ج همراه نمی‌کرد.

 ب: اگر عمل بر خلاف راه مؤمنان به خودی خود حرام نبود، ذکر آن با بی‌معنا و لغو خواهد بود. پس واضح و روشن است که عطف آن بر مخالفت با پیامبر ج خود علتی جداگانه محسوب می‌شود. درست مثل اولی.

 اگر گویند: مخالفت محض با روش مؤمنان به صورت مطلق وعیدی را در پی ندارد. مگر زمانی که هدایت برای فرد تبیین شود. چون آیه مخالفت با رسول الله ج را بیان کرده و وعید را مشروط به تبیین هدایت دانسته است. سپس پیروی کردن خلاف راه مومنان را بر آن عطف نموده است. لذا واجب است که تبیینِ هدایت شرطی باشد بر وعیدِ پیروی از راه غیر مؤمنین.

 گویم: الله یکتا می‌فرماید: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء: 115] و آن را بر ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ﴾ [النساء: 115] عطف نموده است. لذا قید اوّل شرطی برای دوّمی محسوب نمی‌شود. بلکه مطلقاً برای جمع و مشارکت در حکم، با هم آمده‌اند. و حکم عبارت است از ﴿نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115]: (او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است). در نتیجه معلوم است که هر کدام از این ویژگی‌ها وعید خاص به خود را واجب می‌گرداند.

آن چه در ذیل خواهد آمد بر این مهم دلالت دارد:

أ: شرط مخالفت با رسول الله ج، تبیین و شفاف سازیِ هدایت است. چرا که اگر کسی نداند هدایت چیست، به مخالفت با رسول ج توصیف نمی‌شود. اما پیروی از راه مؤمنان خود به تنهایی هدایت محسوب می‌شود.

 ب: آیه، مؤمنان را بزرگ و با عظمت دانسته است. حال اگر اتّباع و پیروی راه آنان مشروط به تبیین هدایت باشد، تبعیّت از ایشان نه به خاطر خودشان، بلکه به خاطر تبیین هدایت است. در نتیجه راه ایشان به تنهایی بی‌فایده می‌ماند.

 با این توضیح معلوم شد که راه ایشان راه نجات است. ثابت شد که فهم دینی صحابه برای دیگران حجت است. هر کس از آن روی بر تابد، به کجی گراییده است و خود را به گناه گاه انداخته است. جهنم برایش کافی است و بد قرارگاه و جایگاه و بد مصیری است. این است حق مورد نظر؛ بدان چنگ آویز و از کارهای کوچک و راه‌های فرعی دست بردار.

* هفتم: در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ١٠١﴾ [آل عمران: 101]: (و هرکس به الله تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است).

 صحابه که اللهﻷ از ایشان راضی بادا! متمسّکان به الله بودند. چرا که اللهـ ولی، دوست و یاور آنان است که به حق تمسک جویند. به دلیل: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ٧٨﴾ [الحج: 78]: (و به پناه الله روید. او مولاى شماست؛ چه نیکو مولایى و چه نیکو یاورى).

 کمال مولاگری و یاوری اللهـ برایشان معلوم و واضح است. و این، یعنی آنان به الله ﻷ متمسّک بودند. به گواهی الله أ صحابهش هدایت شدگان‌اند. پیروی از هدایت واجبِ شرعی، عقلی و فطری است. به همین مناسبت اللهـ آنان را ائمه‌ی پرواپیشگان نمود که با صبر و یقین و با دستور اللهأ راهنمایی می‌کنند.

توضیح این مقوله:

* هشتم: اللهأ فرمودند: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ٢٤﴾ [السجدة: 24]: (و از میان بنی اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمائی می‌نمودند ، بدان‌گاه که بنی اسرائیل شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند).

 این توصیف در مورد اصحاب موسی÷ آمده است. مولای برحق خبر می‌دهد که یاران موسی را به خاطر صبر و یقینشان ائمه‌ای گرداند که نسل بعدی به ایشان اقتدا کنند. چرا که (( دست یافتن به امامت دینی در گرو صبر و یقین است)).

معلوم است که یاران محمد ج مستحق‌تر و شایسته‌تر از یاران موسی÷ به این ویژگی‌اند. چون ایشان در یقین، کامل تر‌اند و از تمام امّت‌ها شکیباتر. پس امامت به آنان می‌زیبد. این شایستگی به گواهی اللهـ و تمجید رسول الله ج از ایشان است. از این رو آنان داناترین افراد این امت‌اند. واجب است به فتواها و گفتارشان رجوع شود. و فهم قرآن و سنت شرعاً، حساً وعقلاً به فهم آنان مقید گردد. و بالله التوفیق.

* دهم: از ابو موسی اشعریس روایت است:

 «صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ. فجَلَسنَا فَخَرَجَ إِلَيْنَا. فَقَالَ: " مَا زِلْتُمْ هُنَا؟ " قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ صلَّینَا مَعَک ثُمَّ قُلْنَا: نَجلِسُ حتَّی نُصَلِّي مَعَكَ الْعِشَاءَ. قَالَ: " أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ ". ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ لِلسَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: " النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ؛ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ أمرُها. وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبْتُ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ. وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»: (نماز مغرب را با پیامبرـ خواندیم. سپس گفتیم: بنشینیم تا نماز عشاء را هم با پیامبر ج بخوانیم. لذا نشستیم. پیامبر ج نزدمان آمد و فرمود: هنوز اینجایید؟ گفتیم: ای رسول الله با شما نماز گزاردیم سپس گفتیم بنشینیم تا عشاء را هم با شما بخوانیم. فرمود: خوب کاری کردید ((أحسنتُم)) یا گفت: کار درستی کردید. سپس رو به آسمان کرد. همیشه زیاد به آسمان می‌نگریست. بعد فرمود: ستاره‌ها مأموران و پاسبانان آسمان‌اند؛ هرگاه ستارگان رفتند آنچه وعده شده بر سر آسمان خواهد آمد. و من نگهبان اصحابم هستم. چون من بروم، آن چه بر اصحابم وعده شده است خواهد آمد. و اصحابم پاسداران امت من هستند. وقتی رفتند، آن چه وعده شده بر امتم خواهد آمد[[178]](#footnote-178).

 رسول الله ج نسبت اصحاب خویشش را برای آیندگان، در امت اسلامی به مانند نسبت شخص خودش، برای اصحاب و به نسبت ستارگان برای آسمان قرار داده است.

 معلوم است که این تشبیه نبوی وجوب اتباع و پیروی فهم صحابهش را می‌رساند. درست همان طور که امت به کلام نبی اکرم ج که مبیِّن قرآن کریم است رجوع می‌کنند، صحابهش هم انتقال دهندگان بیان و تفسیر رسول الله ج به امت هستند.

 هم چنین رسول الله ج معصوم است و از روی خواهشات فردی سخن نمی‌راند. او صاحب هدایت و ارشاد است. صحابهش هم عادل هستند، جز راست نمی‌گویند و جز حق انجام نمی‌دهند.

 اللهأ ستارگان را وسیله‌ای برای راندن شیاطینی که دزدکی گوش می‌کنند، قرار داده است. می‌فرماید: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِزِينَةٍ ٱلۡكَوَاكِبِ٦ وَحِفۡظٗا مِّن كُلِّ شَيۡطَٰنٖ مَّارِدٖ٧ لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٖ٨ دُحُورٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ وَاصِبٌ٩ إِلَّا مَنۡ خَطِفَ ٱلۡخَطۡفَةَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ ثَاقِبٞ١٠﴾ [الصافات: 6-10]: (ما آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمرّدی، کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام دزدکی گوش فرا دهند. چرا که از هر سو به ایشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود. آنان سخت به عقب رانده می‌شوند و از صحنه آسمان) طرد می‌گردند، و عذاب به تمام و کمالی ( در دنیا ) و دائمی و سرمدی ( در آخرت ) دارند. و امّا از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ کننده به دنبال او روان می‌گردد.

 الله پاک و منزه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ﴾ [الملك: 5]: (ما آسمان دنیا را با چراغ‌هائی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم، و آن‌ها را وسیله‌ی راندن اهریمنان ساخته‌ایم).

 همین طور صحابهش آرایش و زینت امت بودند. برای تأویل بی‌خردان، ادعای بی‌خود باطلان و تحریف افراط‌گران، به کمین نشسته بودند. در کمین آنان که قرآن را بخش بخش می‌کردند و دنبال خواسته‌های نفسانی خویش بودند. به احزاب راست و چپ پراکنده شدند و گروه گروه گشتند.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ١٦﴾ [النحل: 16]: (و نشانه‌هائی است و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می‌شوند). و نیز: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ﴾ [الأنعام: 97] (و اوست که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید).

 همان طور که ستارگان علامت‌هایی برای انسان‌های روی زمین‌اند تا در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود شوند، همین سان جهت رهایی از تاریکی‌های شهوت‌ها و شبهه‌ها به صحابهش اقتدا می‌شود. هر کس از رهنمون آن‌ها روی گرداند، با گمراهی خویش به تاریکی‌ها یکی بر فراز دیگری در خواهد آمد که اگر دست خویش را بدر آورد، ممکن نیست آن را ببیند.

 با فهم صحابهش است که می‌توانیم کتاب الله و سنت را از بدعت‌های شیاطین جن و انس محفوظ بداریم. آنان که در پی فتنه و آشوب‌اند و می‌خواهند این دو منبع را تأویل نابجا کنند و متعاقباً آن منظور الله متعال و رسول الله ج را به تباهی کشند. لذا فهم صحابهش پاسبانی در مقابل افتادن در شر و اسباب آن است. پس اگر به فهم صحابهش احتجاج نمی‌شد، باید فهم آیندگان پاسبان صحابه و نگهبان آنان می‌بود، که این محال است.

* یازدهم: در بابِ وجوبِ محبت به صحابهش و سرزنش و ملامت کسانی که با آنان بغض دارند، احادیث بس فراوانی آمده است. کمال محبت با آنان، در پیروی از روش آنان و حرکت بر رهنمود ایشان در فهم قرآن وسنت رسول اللهج نهفته است.

 به عنوان نمونه می‌توان به این سخن گهر بار رسول الله ج اشاره نمود: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيفَهُ»: (اصحاب مرا دشنام ندهید. که اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مُدّ[[179]](#footnote-179) اصحاب من، برابری نمی‌کند)[[180]](#footnote-180).

 این فضیلت فقط به خاطر دیدن و هم جواری و هم صحبتی با رسول الله ج نبوده است؛ چرا که در این شکی نیست. بلکه فضیلت آنان به سبب پیروی بیش از حدّ ایشان و عمل بر وفق سنتِ پیامبر ج بوده است. پس سزاوار است که فهم آنان، به عنوان راه برگزیده شود. و سخنان ایشان نصبُ العین هر مسلمان گردد و به چیزی غیر آن نظر افکنده نشود. این مطلب بسیار واضح و روشن است. بدین خاطر که سبب ورود حدیث خطابی است که به خالد بن ولید[[181]](#footnote-181)س شده است. وقتی یک مُدّ صحابه یا نصف آن با اُحُد برابری می‌کند، آن هم به سبب فضیلت و پیشگام بودنشان در اسلام، پس بدون شک بین صحابهش و آیندگان توفیر و فاصله‌ی زیادی است. حال اگر منزلت آنان این‌گونه است، چگونه شخصی که حداقل خردی داشته باشد جایز می‌داند، فهم صحابهش برای دین اللهـ رهنمودی نباشد که به مستقیم‌ترین راه هدایت می‌کند؟

* دوازدهم: در حدیثی دیگر رسول الله ج می‌فرمایند: «عَلیکَم بِسنَّتی و سنَّة الخلفاءِ الرَّاشدینَ عَضُّوا علیها بَالنَّواجِذِ»: (بر شما باد سنت من و خلفای راشدین؛ مصرّانه به آن پایبند باشید).[[182]](#footnote-182)

وجه دلالت این حدیث چنان‌که پیشتر گذشت این است که، رسول اللهج در بروز اختلافات امتش را به تمسک و پایبندی به سنت خویش بر مبنای فهم صحابهش امر می‌کند.

 از نکته‌های ظریف حدیث می‌توان به این مورد اشاره نمود که رسول اللهج بعد از ذکر سنت خود، سنت خلفای راشدینش را یاد می‌کند. فرمود: «عَضُّوا عَلیَها»: (با دندان آسیاب – که کنایه از بسیار پایبند بودن است – آن را بگیرید). ولی نگفت: ((عضُّوا علیهما))! چرا که لفظ ((علیها)) بر سنت پیامبر ج و روش خلفای راشدینش به عنوان منهجی واحد، دلالت دارد. راهی نیست جز این که چنین برداشت صحیحی استنباط شود؛ یعنی: تمسک به سنت نبی اکرم ج بر اساس فهم صحابهش.

* سیزدهم: حدیث دیگری که در توصیف منهج فرقه‌ی نجات یافته و طایفه پیروز آمده است عبارت است از: «ما أنا علیه الیوم و أصحابی»: (آن چه من و اصحابم امروز بر آنیم).[[183]](#footnote-183)

اگر گفته شود: بدون شک فهم رسول الله ج و بعد از ایشان فهم اصحابش، همان منهجی است که هیچ باطلی از هیچ جهت بدان راه نمی‌یابد؛ لیک کجا دلیل آمده است که منهج سلفی همان فهم رسول و یاران وی می‌باشد؟

باید از دو منظر به جواب نگریست:

أ: مفاهیم ذکر شده، بعد از عهد نبوت و خلافت راشده آمده است. و هیچ وقت گذشتگان به آیندگان نسبت داده نمی‌شوند. بلکه این آیندگان‌اند که به سلف منتسب می‌شوند. پس واضح و مبرهن است گروهی که راه‌های دیگر را نرود و از آنان پیروی نکند، بر منهج اصل – که منهج اصحابش می‌باشد- باقی مانده است.

ب: در بین فرقه‌های امت، جز اهل سنت و جماعت که پیروان سلف صالح یا اهل حدیث هستند، کسی دیگر را نمی‌یابیم که با عملکرد صحابهش موافق باشند.

 مثلاً معتزله؛ چگونه می‌توانند با صحابهش موافق باشند حال آن که سران این فکر به سروران و بزرگان صحابهش طعنه می‌زنند و ایشان را فاقد عدالت می‌دانند. افرادی مانند واصل بن عطا که به آنان نسبت گمراهی می‌دهد، گوید: اگر علی و طلحه و زبیرش بر دسته‌ای سبزی و علف گواهی دهند، به گواهی آنان حکم نمی‌کنم[[184]](#footnote-184).

اما خوارج، از دین بیرون شدند و تافته‌ای جدا بافته از امت گشتند. از ضروریات اندیشه‌ی آنان تکفیر علی، حسن، حسین، ابن عباس، عثمان، طلحة، عایشه و معاویهب است. کسی که صحابهش را هدف قرار داده و تکفیر کند نمی‌تواند در صف آنان قرار گیرد.

 صوفی‌ها را ببین! میراث پیامبران را به باد تمسخر گرفته‌اند. ناقلان کتاب الله و سنت را بی‌ارزش دانسته و آنان را مرده می‌خوانند. بزرگشان می‌گوید: شما علمتان را از مرده‌ای پس از مرده‌ای دیگر می‌گیرید. ولی ما علم خویش را از زنده‌ای که نمی‌میرد می‌گیریم. بدین منظور- کام‌شان شیرین مبادا! به خاطر مخالفت با سنَدهای اهل حدیث- می‌گویند: «حَدَّثَنی قَلبِی عَن رَبِّی»: (دلم از آفریدگارم به من روایت کرد).

 و اما شیعه، معتقد است بعد از پیامبر ج، جز تعدادی اندک، همه‌ی صحابهش مرتد شدند.

 کشّی که یکی از امامان شیعه است در کتاب رجالش[[185]](#footnote-185) می‌گوید: از ابو جعفر صادق/ روایت است: بعد از نبی ج به جز سه نفر بقیّه مرتد شدند. گفتم: آن سه کیستند؟ گفت: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، سلمان فارسیش.

و در (ص13) از ابو جعفر/ نقل می‌کند که : مهاجرین و انصارش- مرتد شدند به جز سه نفر[[186]](#footnote-186).

این هم خمینی - آیت الله‌ی عصرشان!-، در کتاب خود[[187]](#footnote-187) به ابوبکر و عمرب طعنه می‌زند و آن دو را لعنت می‌کند. او می‌گوید: شیخین - ابوبکر و عمرب - ... از این جاست که مجبوریم شواهدی از مخالفت ایشان با قرآن را ایراد کنیم تا اثبات کنیم که آن دو با قرآن مخالف‌اند.

 و در ص 137 می‌گوید: ...دو چشمش را بست[[188]](#footnote-188) و در گوش‌هایش کلمات عمر ابن خطابس بود. کلماتی که برپایه‌ی دروغ پردازی و جاری و ساری از اعمال کفر و زندقه و مخالف با آیات قرآن بود.

 مرجئه را بنگر که گمان می‌کند ایمان منافقینی که تمرین نفاق کردند و در آن ماهر و زبر دست شده‌اند با ایمان پیشگامان نخست از مهاجرین و انصارش برابر است.

 حال بگو آیا می‌شود گفت: این‌ها با صحابهش موافق‌اند؟ آنان که:

أ: بهترین افراد صحابهش را تکفیر می‌کنند.

ب: در احکام و عقاید هیچ یک از روایات رسول الله ج را قبول نمی‌کنند.

ج: از پس مانده‌ها و ته مانده‌های فرهنگ روم و فلسفه‌ی یونان پیروی می‌کنند.

خلاصه: این فرقه‌ها بر آنند که گواهان قرآن و سنت – صحابهش– را باطل دانسته و به آنان خدشه وارد کنند. در حالی که خود این زندیق‌ها به عیب و نقص سزاوارتر‌اند.

 با این توضیح روشن شد که فهم سلفی در استدلال و یادگیری، فهم، همان منهج و برنامه‌ی گروه نجات یافته و طایفه‌ی پیروز است.

 اقتدا کنندگان به صحابهش آنان‌اند که در احکام، سیرت و فهم خویش به روایات صحیح و ثابت عمل می‌کنند. و این سنت و روشی است که فقط منحصر به اهل حدیث است؛ نه صاحبان بدعت و هوی پرستی.

 لذا با مطالبی که از دید خواننده محترم گذشت، نجات پیروان سلف صالح با توجه به حکم رسول الله ج که اقتدا کنندگان به سنت خویش و سنت خلفای راشدینش را نجات یافته می‌خواند، محقق می‌گردد.

احتجاج صحابه**ش** و تابعین رحمهم الله به فهم سلف و برنامه‌ی ایشان

1. عبد الله بن مسعودس: عمرو بن سلمهس می‌گوید: قبل از نماز صبح جلوی درب خانه‌ی عبدالله بن مسعودس نشسته بودیم. وقتی خارج میشد با او به مسجد می‌رفتیم. - در همین حین- ابو موشی اشعریس آمد و گفت: ابو عبدالرحمنس بیرون شد؟ گفتیم: نه. او هم با ما نشست تا ابن مسعودس از خانه بیرون آمد. چون بیرون آمد همگی نزد وی رفتیم. ابو موسیس به وی گفت: در مسجد چیزی دیدم که نپسندیدم. البته – الحمد الله – جز خیر چیزی نبود.

گفت: چه بود؟ گفت: اگر عمری باقی باشد، خواهی دید. گروه‌هایی در مسجد دیدم که حلقه زده‌اند و منتظر نماز‌اند. در هر حلقه مردی است و در دستشان سنگ ریزه‌هایی؛ میگوید: 100 بار «الله اکبر» بگویید. آن‌ها هم الله اکبر می‌گفتند. می‌گفت: 100 بار بگویید «لا إاله إلا». می‌گفتند: لا إله إلا الله. می‌گفت: 100 بار «سبحان الله» بگویید. آن‌ها هم صد بار تسبیح می‌گفتند. گفت: تو به آن‌ها چه گفتی؟ گفت: چیزی نگفتم. منتظر دستور شما بودم. گفت: نگفتی که گناهان[[189]](#footnote-189) خویش را بشمارند و من هم ضامن می‌شدم که از حسنات و نیکی‌های آنان کاسته نمی‌شود؟!

سپس رفت و ما هم با او رفتیم. تا به حلقه‌ای از آن حلقه‌ها رسیدیم. بالای سرشان ایستاد و گفت: این چه کاری است که می‌کنید؟!

گفتند: ای ابو، عبدالرحمن سنگ ریزه‌هایی است که با آن الله اکبر، لا إله إلا الله و سبحان الله را می‌شماریم.

گفت: گناهانتان را برشمارید. من ضمانت می‌کنم که از نیکی‌های شما کاسته نمی‌شود. وای بر شما ای امت محمد ج چقد سریع هلاک می‌شوید. آنان، صحابه‌ی پیامبرتان ج و سلم بودند. هنوز لباسش خشک نشده و ظرف‌هایش نشکسته است؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست! یا شما واقعاً از صحابه محمد ج هدایت یافته‌تر بوده و یا گشودگان دروازه گمراهی هستید!

گفتند: به الله سوگند که هدفی جز خیر نداشتیم. گفت: چه بسیار آنان که خواهان خیراند و به آن دست نمی‌یابند. براستی رسول الله ج به ما فرمودند: «إن قوماً یَقرؤونَ القُرآن لا یَجاوِزُ تراقیَهم»: (قطعاً قومی قرآن می‌خوانند – ولی– از گلویشان پایین‌تر نمی‌رود)[[190]](#footnote-190).

 به اللهﻷ سوگند، نمی‌دانم، شاید اکثرشان از شماها باشند؛ سپس از آنان روی بر تافت. عمرو بن سلمهس می‌گوید: عموم افراد آن حلقه‌ها را دیدیم که در روز نهروان همراه خوارج علیه ما شمشیر می‌زنند[[191]](#footnote-191).

 می‌بینیم در این جا ابن مسعودس، بر نوچگان خوارج، به وجود اصحابش احتجاج می‌کند که کار خوارج را انجام نمی‌دادند. آن طور که آنان گمان می‌کردند اگر کارشان شایسته بود، اصحاب رسول الله ج از آنان در این کار سبقت می‌گرفتند. حال که چنین نکردند، پس کارشان جز گمراهی نبوده است.

 حال اگر منهج صحابهش برای نسل بعد از آنان حجت و مدرک نباشد، -خوارج- به عبدالله بن مسعودس می‌گفتند: شما مردانی هستید، ما هم مثل شما- یعنی شما بر ما حجت و مدرک نیستید-.

1. هم چنین ابن مسعودس می‌گوید: هرکس می‌خواهد مقتدا باشد باید به اصحاب پیامبر ج تأسی جوید. آنان نیکو دل‌ترین این امت بودند. آنان عالم‌ترین، بی‌تکلّف‌ترین، با برنامه‌ترین و در حالت و وضعیت، نیکوترینِ امت بوده‌اند. مردمانی که اللهأ ایشان را به هم صحبتی رسول الله ج و برپایی دینش برگزید. پس قدرشان را بدانید و رهرو راهشان باشید؛ که آنان بر راه راست بوده‌اند.
2. عبد الله بن عباسب: آن‌گاه که حروریه[[192]](#footnote-192) شوریدند در جایی گرد آمدند. تعدادشان شش هزار نفر بود. اتفاق نظر نمودند که علیه علیس قیام کنند. پیوسته مردمانی می‌آمدند و می‌گفتند: ای امیر المؤمنینس، خوارج علیه شما شوریده‌اند.

وی می‌گفت: رهایشان کن. تا با من نجنگند، با آنان جنگ نمی‌جنگم؛ ولی بزودی این کار را می‌کنند[[193]](#footnote-193).

روزی قبل از نماز ظهر نزد علیس آمدم و گفتم: ای امیر مؤمنان نماز را قدری به تأخیر انداز تا با این قوم – خوارج – صحبت کنم.

گفت: از آنان بر تو بیم دارم. گفتم: نه اصلاً. آدم آرامی بودم؛ کسی را نمی‌آزُردم.

به من اجازه داد. بهترین پارچه‌ی یمنی که داشتم پوشیدم و موها را شانه زده و نیمه‌ی روز در حالی که نهار می‌خوردند، نزدشان رفتم. تا کنون بر قومی چنین عبادت گزار وارد نشده بودم. پیشانی آنان از فرط سجده زخمی بود. دست‌هاشان بسان پینه‌ی شتر سفت شده بود. پیراهن‌هایی که بر اثر شسته شدن کهنه و مندرس بود. پاچه‌های شلوار بالا زده و چهره‌هاشان بر اثر عبادت علامت دار بود.

 سلامشان کردم. گفتند: خوش آمدی ابن عباس. این چه لباسی است؟! گفتم: چرا بر من خرده می‌گیرید؟ پیامبر ج را در زیباترین لباس یمنی دیده ام. سپس این آیه را تلاوت نمودم: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ﴾ [الأعراف: 32]: (چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است) ؟

گفتند: چرا اینجا آمدی؟ گفتم: از نزد اصحاب رسول الله ج، مهاجرین و انصار و پسر عمو و داماد پیامبر ج نزدتان آمده‌ام. قرآن بر آن نازل شد و در تفسیر آن از شما آگاه تر‌اند. هیچ یک از آنان با شما همراه نیست؛ آمدم تا آن چه می‌گویند به شما رسانده و کلامتان را به آنان برسانم.

گروهی گفتند: با قریش مخاصمه نکنید. الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلۡ هُمۡ قَوۡمٌ خَصِمُونَ٥٨﴾ [الزخرف: 58]: (بلکه ایشان گروهی کینه توز و پرخاشگرند).

چند نفر از آنان به کناره‌ای رفتند و گفتند: فقط دو یا سه نفر از ما با او سخن می‌گوییم.

گفتم: بیاورید. حاضرم. چه اعتراضاتی بر اصحاب رسول الله ج و پسر عموی وی دارید؟ گفتند: در سه مورد؟ گفتم: چیست؟ گفتند: اول این که او مردم را در دین الله حَکَم قرار داده است؛ در حالی که الله می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ﴾ [الأنعام: 57]: (فرمان جز در دست اللهأ نیست). گفتم: این که یک. گفتند: اما دوم، او - با عایشهل -جنگید و اسیر و غنیمت نگرفت. اگر کافر بودند که اسیر کردن‌شان مباح بوده است و اگر مؤمن بوده‌اند اسیر نمودن و جنگ با آنان جایز نبوده است[[194]](#footnote-194).

گفتم: این دوتا. سومی چیست؟ گفتند: نام امیر المؤمنین را از خویش برداشته است؛ پس اگر امیر مؤمنان نیست، امیر کفار است. گفتم: غیر از این چه؟ گفتند: همین‌ها کافیست.

 گفتم: آیا اگر از کتاب الله و سنت رسول الله ج چیزی خواندم که ادعای شما را رد می‌کرد، از نظرتان بر می‌گردید؟ گفتند: آری. گفتم: این که می‌گویید: مردان را در دین الهی حَکَم قرار داده است، از کتاب الله آیه‌ای بر شما می‌آورم که الله تعالی انسان را در یک چهارم درهم، قاضی قرار داده است. اللهأ دستور داده است که در این مورد حَکَم قرار داده شوند.

 آیا نخوانده‌اید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ [المائدة: 95]: (ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید، نخجیر مکشید . و هرکس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفّاره‌ای معادل آن از چهارپایان (اهلی ، مانند : بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد ، کفّاره‌ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند). حال اگر این درست است، کار علیس هم درست است.

 به الله سوگندتان می‌دهم آیا حکم انسان، در اصلاح میان دیگران و جلوگیری از خون ریزی برتر و بهتر است یا در مورد خرگوش؟!

 گفتند: آری. بلکه اصلاح بهتر است. در مورد خانم و شوهرش می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ﴾ [النساء: 35]: (و اگر ترسیدید جدائی میان آنان شود ، داوری از خانواده شوهر ، و داوری از خانواده زن بفرستید). شما را به الله قسم، آیا حکم انسان‌ها در اصلاح میان مردم و حفظ خون ایشان از حکم آنان در مورد شرمگاه زن بهتر نیست؟!

این مسأله تمام است؟ گفتند: آری. گفتم: اما این که می‌گویید: جنگید و اسیر و غنیمت نگرفت؛ آیا مادرتان عایشهل را به اسارت می‌گیرید؟ و آن چه از کنیزان دیگر حلال می‌دانید، از مادرتان عایشهل هم حلال و مباح می‌دانید؟ اگر بگویید: آری مباح می‌دانیم! کافرشده اید. و اگر بگویید: او مادر ما نیست باز هم کفرکرده‌اید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: 6]: (پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد، و همسران پیغمبر ، مادران مؤمنان محسوبند).

 اکنون شما میان دو گمراهی گیر افتاده اید. راه گریز یا برون رفتی پیدا کنید. آیا این مورد را هم جواب دادم؟ گفتند: آری. اما این که خود را امیر المؤمنین نخواند؛ جوابی می‌دهم که شما را راضی کند. همانا نبی الله ج روز حدیبیه با مشرکان قرارداد صلح بست. به علیس فرمود: «أمحُ یا علی، الّلهم إنَّک تعلمُ أنِّی رسولُ الله. و أکتُب هذا مَا صَالَحَ علیه مُحَمَّد بن عبدالله»: (علی پاک کن. بار الها خود می‌دانی که من رسول الله هستم. بنویس این عهد نامه‌ای است که محمد بن عبدالله به مفاد آن صلح می‌نماید)[[195]](#footnote-195).

 سوگند به اللهأ که رسول الله ج از علیس بهتر و برتر بود و نام خویش را پاک کرد. و این کار وی پاک کردن و محو نمودن نبوت تلقّی نشد.

 آیا این مورد را هم جواب دادم؟ گفتند: بله.

 پس دو هزار نفر از آنان بازگشتند و بقیه‌ی ایشان شوریدند و بر همان گمراهی خویش کشته شدند. مهاجرین و انصارش آنان را کشتند[[196]](#footnote-196).

 ابن عباسب به منهج صحابهش علیه خوارج، احتجاج نمود. چون قرآن در میان آنان نازل شد و ایشان به تفسیرش آگاه ترند. آن‌ها با رسول الله ج هم نشینی و مصاحبت کردند و پایبند‌تر به به روش و سنت او هستند.

 توجیه ابن عباسب بر شبهه‌های خوارج، و بیان حق به صورت واضح و روشن از باطل گنگ و نا مفهوم، دلیلی علمی است بر آن چه ما در مورد اتباع و پیروی از منهج صحابهش بیان داشتیم.

1. اوزاعی/ می‌گوید: خودت را به سنت ملزم بدار؛ هر جا آنان - صحابهش- ایستادند و عمل کردند تو هم بایست. تو هم قایل به گفته‌ی آنان باش. از آن چه دست کشیده‌اند باز آی. را سلف صالح خویش را برگزین چرا که پیروی از ایشان بر تو لازم و ضوروری است[[197]](#footnote-197).

اگر لازم دانستید پشت جلد بنویسید.

سلفیت یعنی: اسلامی پاک و پالوده از رسوب تمدن‌های قدیم و میراث فِرَق متعدد، با ویژگی کمال و جهان شمول، مسلّح به قرآن و سنت به فهم سلف صالحی که در نصوص کتاب و سنت مورد تعریف و تمجید قرار گرفته‌اند.

نشانه‌ی سلفیت، قرآن و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح امّت و فرا خواندن به توحید بر مبنای فهم صحابهش می‌باشد. چرا که این کار یعنی تمسک به دین اللهﻷ. زیرا باز گرداندن مجد و شوکت گُم شده‌ی امت اسلامی و محقق نمودن دیرینه آرزویِ امت اسلامی، شایسته‌ی توحید است. چون توحید دینی است که بنیان و اساس آن بر سرشت و فطرت پی ریزی شده است. اللهـ اجرا کننده‌ی دستور خویش است.

سنّت کامل عبارت است از: راه و روشِ سالم از شبهات و شهوات. همان‌گونه که حسن بصری، یونس بن عبید، سفیان ثوری، فضیل بن عیاض و دیگران رحمهم الله گفته‌اند. از همین رو اهل سنّت در آخر الزمان به غریبان و بی‌کسان توصیف شده‌اند. چرا که غریب و اندک هستند.

اصطلاح «اهل سنت و جماعت» چنان اسم پر طمطراقی شده است، که هرکس دچار انحرف عقیده‌ای خصوصاً در بحث صفات هم که باشد، در آن داخل می‌شود! لذا شایسته است، کلمه‌ی «سلفیت» برای دلالت بر فرقه ناجیه، طایفه‌ی منصوره، غُربا و اهل حدیث به کار برده شود.

1. - با سندهای متعدد صحیح می‌شود. ابوداود با سند ابن جابر در ( 4297) با لفظ "حدثنی" از ابو عبدالسلام به صورت "مرفوع" تخریج کرده است. گویم: این روایت در بخش "متابعات" کاربرد دارد. ابن جابر همان عبدالرحمن بن یزید بن جابر "ثقه" است. استادش ابو عبدالسلام صالح بن رُستم دمشقی است. چنان‌که در (الکاشف) نوشته‌ی ذهبی (2/19) آمده است. اما حافظ ابن حجر در کتاب (التقریب) بین آن دو فرق قایل است. ولی به صورت کلی شخص معتبری است. ابو اسماء رحبی نیز از ثوبان روایتش کرده است. احمد (5/278)، ابو نعیم در (حلیة الأولیاء، 1/182) توسط مبارک بن فضاله به لفظ "حدثنا " از مرزوق ابو عبدالله حمصی با لفظ " أنبئنا " از ابو اسما رحبی از ثوبان روایت کرده‌اند. گویم: این سند "حَسَن" است و راویان آن جز مبارک بن فضاله که "صدوق" است، همه "ثقة" هستند. فقط به دلیل "تدلیسِ" مبارک بن فضاله ترس وجود دارد که در این جا صراحتاً با لفظ "تحدیث" روایت کرده است که این متابعت ثابت می‌گردد و حدیث با آن صحیح می‌شود. ولله الحمد والمنة علی الاسلام والسنة. به پاس نعمت اسلام و سنت، تمام تعاریف و منت گذاری‌ها شایسته الله تعالی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری و مسلم. فواید و رهنمون این حدیث را استخراج کردم؛ یکصد و اندی مورد شد. آن را در نوشتاری جداگانه نگاشتم و بر آن نام (إتحاف السالك بذکر فوائد حدیث المخلّفین من روایة کعب بن مالك) نهادم. [↑](#footnote-ref-2)
3. - یعنی بفرمایید کدام جبهه بروم. مترجم. [↑](#footnote-ref-3)
4. - که سوریه‌ی امروزی بخشی از آن است. مترجم. [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح است. این روایت چندین سند دارد که ابو عبدالرحمن آلبانی/ در کتاب (تخریج أحادیث الشام و دمشق) توضیح داده‌اند. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاری (1/436- فتح الباری شرح بخاری)، مسلم (521) از حدیث جابر بن عبداللهس. [↑](#footnote-ref-6)
7. - یعنی دشمن که به مسافت یک ماه من فاصله دارد از من می‌ترسد. مترجم. [↑](#footnote-ref-7)
8. - حمدش گفته و شکرش می‌گوییم و خواهان فضل بیشتر وی خواهیم بود(نووی شرح مسلم 18/96). [↑](#footnote-ref-8)
9. - مسلم (2962). [↑](#footnote-ref-9)
10. - مسلم (2889). [↑](#footnote-ref-10)
11. - بخاری 6/ 615-616 فتح الباری شرح بخاری)، مسلم (1847). [↑](#footnote-ref-11)
12. - (13/36). [↑](#footnote-ref-12)
13. - (12/236-237). [↑](#footnote-ref-13)
14. - (15/15). [↑](#footnote-ref-14)
15. - (7/261). [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگاهی به (تفسیر القرآن العظیم 1/399-405 ) اثر ابن کثیر بینداز. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ابو نعیم در کتاب (حلیة الأولیاء 8/49) آورده و در سندش قیل و قال است. من سند این روایت را در کتابم به نام (القول المبین فی جماعة المسلمین ص36) صحیح دانسته بودم ولی ضعیف بودنش بر من ثابت شد و آن را در کتاب دیگرم به نام (القابضون علی الجمر، ص21-22) توضیح داده‌ام. و در آن جا بسیار تأکید کردم تا مسؤولیتم را ادا کرده باشم و الله تعالی لغزشم را بیامرزد. این یعنی امانت علمی که با آن الله را عبادت می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-17)
18. - و این کار را به دو روش انجام دادند: اول: برانگیختن و گسیل داشتن هیئت‌ها که فردی به نام "محمد علی" آن را پایه گذاری کرد و آیندگان بعد از وی بر روش او رفته‌اند. با این روش فرزندان مسلمان را شستشوی مغزی داده و در پی آن، بعد از بازگشت به سرزمین‌شان آن چه را دیده و شنیده بودند ، اجرا کردند := دوم: "استشراق" یا خاور شناسی: یعنی خزیدن دشمنان مکار و حقه بازِ الله، تحت شعار مطالعه و بررسی علمی. که با یک بررسی منصفانه و بی‌طرفانه ثابت شد این خاورشناسان، گماردگان دستگاه‌های اطلاعاتی یهودیان صلیبی هستند. [↑](#footnote-ref-18)
19. - فتح الباری ( 13/36). [↑](#footnote-ref-19)
20. - مسلم (12/236-237 نووی). [↑](#footnote-ref-20)
21. - عون المعبود نوشته‌ی عظیم آبادی (11/317). [↑](#footnote-ref-21)
22. - در اینجا اضافه نمودن "سنوات" به سوی"خدّاعات" مجازی بوده است و در حقیقت منظور انسان‌های فریب کار و حقه باز هستند. که با رجوع به شرح احادیث در عنوان این بحث، آن را به، مردمانحقهباز، ترجمه نمودم. مترجم. [↑](#footnote-ref-22)
23. - "صحیح لغیره" ابن ماجه (4036)، احمد (2/291)، حاکم (4/465-466،512)، خرائطی در کتاب (مکارم الأخلاق، ص30)، و شجری در (أمالیة 2/256،265) با سنَد عبدالملک بن قدامه جمحی از اسحاق بن ابی فرات از مقبری از ابو هریرهس روایت نموده است. حاکم می‌گوید: سند این روایت صحیح است و ذهبی با وی موافق است.

گویم: حرف‌شان درست نیست. بلکه سندش ضعیف است. عبدالملک بن قدامه جمحی در سندش موجود است و خود امام ذهبی/ وی را در بسیاری از کتب خویش ضعیف دانسته است. و ضعف او را از خیلی افراد نیز نقل نموده است!

اسحاق بن ابی فرات نیز "مجهول" است چنان‌که در (التقریب) آمده است. اما این روایت سند‌های دیگری هم دارد که آن را تقویت می‌کند:

امام احمد/ (2/338) با سند فلیح بن سلیمان از سعید بن عبید از ابو هریره به صورت " رفوع " تخریج نموده است. گویم: تمام افراد سندش به جر " فلیح " که در مورد قوه‌ی حافظه‌اش حرف و حدیث‌هایی وجود دراد، "ثقه" هستند. در نتیجه حدیث ابوهریره با مجموع دو سند "حَسَن" می‌شود. لیکن شواهد دیگری برای این حدیث وجود دارد که آن را به درجه‌ی "صحیح لغیره" می‌رساند.

اول: حدیث انسس که خود دارای دو سند است:

	1. با سند محمد بن اسحاق از عبدالله بن دینار از وی. امام احمد/ (3/220)، طحاوی در کتاب ( مشکل الآثار466).در تعلیق بر ( مشکل الآثار 1/405) می‌گوید: راویان این سند "ثقه" هستند. ولی از محمد بن اسحاق به صورت "عنعنه" روایت شده است.

هیثمی در (المجموع 7/844) می‌گوید: بزار آن را روایت کرده و محمد بن اسحاق صراحتاً با لفظ "سماع" از عبدالله بن دینار روایت کرده است و بقیه اقراد حدیث "ثقه" هستند.

بنده معتقدم درست می‌گوید. زیرا در کتاب (کشف الأستار عن زوائد البزار 3373) ابن اسحاق لفظ" تحدیث" را صریح آورده است.

	1. با سند محمد بن اسحاق از محمد بن منکدر از انسس. امام احمد (3/220).گویم: در سند این روایت محمد بن اسحاق وجود دارد که وی "مدلِّس" بوده و با لفظ " عنعنه" روایت کرده است. با این توضیح معلوم است که محمد بن اسحاق این حدیث را از دو استاد شنیده است.

أ: عبدالله بن دینار. در این سند صراحتاً با لفظ " تحدیث" روایت می‌کند.

ب: محمد بن منکدر. " سماع " را صریح بیان نکرده است.

دوم: حدیث عوف بن مالک أشجعیس. بزار (3373)، طبرانی در کتاب ( الکبیر 18/56-57)، (مسند الشامیین 47،48) و طحاوی در (مشکل الآثار 465). با چند سند از ابراهیم از ابی عبلة از پدرش از عوف بن مالک.

گویم: در سند آن شمر بن یقظان وجود دارد که وی پدر ابراهیم بن ابی عبلة است. جز پسرش کسی دیگر از وی روایت نکرده است. و جز ابن حبان کسی دیگر او را "ثقه" نمی‌داند و وی مجهول است.

خلاصه؛ حدیث با شواهد و سندهایی که دارد، طبق قواعد و قوانین مقرر در مصطلح الحدیث به درجه‌ی صحیح می‌رسد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - اصل این لغات را از کتاب (واقعنا المعاصر) اثر سید قطب بهره‌مند شدم! لیکن کتاب مذکور در مورد منهج سلف دچار لغزش‌های فراوان و خطاهایی بس خطرناک شده است؛ بنده در نوشتاری جداگانه به آن پرداخته‌ام و بر آن چنین نامی نهاده‌ام (عقد الخناصر فی رد اباطیل واقعنا المعاصر). [↑](#footnote-ref-24)
25. - فتح الباری (13/37). [↑](#footnote-ref-25)
26. - درست بر عکس قاعده و قانون حزبی که می‌گوید: (در آن چه با هم اتفاق داریم تعامل و تعاون می‌کنیم و در اختلافات هم دیگر را معذور می‌داریم). برادر حمد العثمان در کتاب (زجر المتهاون بضرر قاعدة العذر و التعاون) مضرّات و خطر این قاعده را بیان می‌دارد. همکاری و تعاون بر نیکی و تقوی در میان مسلمانان واجب است . خاصه میان فعالان میدان دعوت. لیکن این تعاون فقط بر پایه‌ی دو اصل محقق خواهد شد:

أ- منهج و برنامه‌ی سلف صالح.

ب- عدم تحزّب.

 حال اگر هر گروهی بر عقائد خویش که با سلف در تضاد است بماند، و دارای اصل و اساسی جدای از دیگران باشد، راهی جز تعامل بر مبنای مغضوب علیهم (یهود) نخواهند داشت. آنان را یکپارچه می‌پنداری؛ حال آن که دل‌هاشان متشتت و پراکنده است.

اما بعضی از منتسبین به اهل سنت که سعی دارند از اهمیت دعوتی خاص بکاهند، مقصودشان از دعوت خاص، همان دعوتِ حقّ سلفیت است. فریب نخور. کلام سلفی‌ها همچون عسل است و دیدگاه ایشان در مورد علمای منهج سلفی، بسیار نرم و روشن است. [↑](#footnote-ref-26)
27. . تخریجش خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-27)
28. - تذکرات مربوط به این روایات ارائه خواهد شد. [↑](#footnote-ref-28)
29. - مسلم (12/236-237 نووی). [↑](#footnote-ref-29)
30. - لسان العرب (9/159). [↑](#footnote-ref-30)
31. - مسلم (2450)(98). [↑](#footnote-ref-31)
32. - احمد (1/237-238) و ابن سعد در کتاب (الطبقات 8/37) روایت کرده‌اند و شیخ ابو اشبال احمد شاکر/ در (شرح المسند 3103) صحیح دانسته است اما این تصحیح درست نیست. چرا که استاد آلبانی در سلسله احادیث ضعیفه (1715) به دلیل وجود علی بن زید بن جدعان آن را معلل دانسته است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - کتاب (تحریر المقالة من شرح الرسالة، ص36). [↑](#footnote-ref-33)
34. - إلجام العوام عن علم الکلام (ص62) . [↑](#footnote-ref-34)
35. - شرح جوهرة التوحید (ص111). [↑](#footnote-ref-35)
36. - (6/66- فتح الباری ). [↑](#footnote-ref-36)
37. - فتح الباری ( 9/552 ). [↑](#footnote-ref-37)
38. - فتح الباری ( 1/ 342 ). [↑](#footnote-ref-38)
39. - مقدمه‌ی صحیح مسلم: (ص16 ). [↑](#footnote-ref-39)
40. - آجری در کتاب (الشریعة) آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - این حدیث متواتر است و بعداً تخریجش خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مجموع الفتوی (4/149). [↑](#footnote-ref-42)
43. - ببین دکتر بوطی در کتابش به نام (السلفیّة مرحلةٌ زمانیةٌ مبارکةٌ لا مذهب أسلامیٌ ): (سلفیت مرحله‌ی زمانی مبارکی است نه یک مذهب اسلامی) چه نوشته است. ظاهر این کتاب پیام آور رحمت است، ولی در باطن دروازه‌ای رو به عذاب:

1- می‌خواهد سلف را در منهج علمی، یادگیری و استدلال و استنباط مفلس و بی‌چیز نشان دهد. از این رو آنان را به منزله‌ی بی‌سوادانی می‌دانند که جز آرزوی بی‌اساس، از علم و دانش چیزی نمی‌دانند.

2- سلفیت را یک گذار زمانی تلقی کرده است که آمد و گذشت. و به خاطرات و آرزوها پیوسته است و باز نخواهد گشت. =

3- مدعی است انتساب به سلف بدعت و نوپیداست. و جریانی که گوش جهان را پُر کرده و کاروان‌های بشری دست به دستش کرده‌اند را انکار می‌کند.

4- شعار مذهب سلف را می‌دهد، تا مذهب خلف یا معاصرین را صحیح نشان دهد و آن اعتبار دهد. و از خواسته‌های نامشروعش پاسبانی‌اش کند. لذا حقایق تاریخی که ثابت می‌کند مذهب خلف منجر به فروپاشی شخصیت مسلمان و اضمحلال منهج اسلامی می‌گردد را، پنهان می‌کند. [↑](#footnote-ref-43)
44. - بر این ادعا چندین اعتراض وارد است:

1- حرکتی که بانیان آن جمال الدین افغانی و محمد عبده بوده‌اند، حرکتی سلفی نبود. اندیشه‌ی عقلانی معاصری بود، که خود آمرِ به ترک کردن "نقل" یعنی قرآن و سنت بوده است.

2- بررسی‌هایی پیرامون حقیقت جمال الدین افغانی و انگیزه‌هایش صورت گرفته است که شک و شبهه‌های فراوانی را اثبات می‌کند. این شبهات، محقق و پژوهشگرِ سیرت و زندگی‌وی را وا می‌دارد که از جمال الدین پرهیز کند.

3- حقایق تاریخی تأکید دارد که محمد عبده با اندیشه‌ی ماسونی در ارتباط بوده است و محمد عبده را معذور داشته و معتقد است فریب آن را خورده و حقیقت این اندیشه را نمی‌دانسته است.

4- ارتباط سلفیت به حرکت جمال الدین افغانی و محمد عبده اتهامی بیش نیست. زیرا اشارتاً آن‌ها را به ارتباطات مشکوک و انگیزه‌های نا معلومی متهم می‌کنند. [↑](#footnote-ref-44)
45. - (16/457). [↑](#footnote-ref-45)
46. - این روایت "حَسَن" است. چنان‌که در کتاب (نصح الأمة فی فهم أحادیث افتراق الأمَّة، ص 9-10). [↑](#footnote-ref-46)
47. - سگ هار وقتی دچار بیماری جنون می‌گردد، هرکس را که به چنگ آورد می‌گزد و بر اثر آن زخمی کشنده ایجاد می‌گردد که ویروس مربوطه به رگ‌ها و مفاصل شخص نفوذ کرده و او را شدیداً دچار تشنگی می‌کند و کم کم باعث مرگ وی می‌گردد. (مترجم. برگرفته از شرح احادیث). [↑](#footnote-ref-47)
48. - این روایت "حَسَن" است. همان (ص 10- 11). [↑](#footnote-ref-48)
49. - با اسناد و شواهد دیگر به درجه‌ی "حَسَن" می‌رسد. مرجع سابق (ص 12- 18). [↑](#footnote-ref-49)
50. - "حَسَن" قبلی (ص 18 – 19 ). [↑](#footnote-ref-50)
51. - "حَسَن" همان (ص 19 – 21 ). [↑](#footnote-ref-51)
52. - این روایت ضعیف است. همان ( 21 – 22 ). [↑](#footnote-ref-52)
53. - چنان‌که در نوشتاری جداگانه به نام «درء الإرتیاب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب» بیان داشته‌ام، این روایت با شواهدی دیگر به درجه‌ی "حَسَن" می‌رسد. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سندهایش "واهیة جداً" (کاملاً پوچ) است. چنان‌که در کتاب (نصح الأمة فی فهم أحادیث إفتراق الأمة، ص 22- 7 ) آمده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - بخاری و مسلم. این روایت با 8 سند از معاویهس ثابت است که آن‌ها را در کتاب اللآلی المنثورة بأوصاف الطائفة المنصورة) جمع نموده‌ام. [↑](#footnote-ref-55)
56. - بخاری و مسلم. مرجع سابق . [↑](#footnote-ref-56)
57. - یعنی چون بر حق هستند پیروز‌اند. و العیاذ بالله گمان نشود که آنان غالب‌اند و حق مغلوب. مترجم. [↑](#footnote-ref-57)
58. - با شروط بخاری و مسلم صحیح است. چنان‌که در آدرس قبلی بیان داشتم. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسلم (3/ 65 نووی) و آدرس قبل. [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحیح. همان. [↑](#footnote-ref-60)
61. - مسلم (2/ 192- 193 نووی). همان. [↑](#footnote-ref-61)
62. - با شروط مسلم صحیح است. مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-62)
63. - مسلم (13/67 – 68 نووی). همان. [↑](#footnote-ref-63)
64. - با مجموع سندها "صحیح" می‌شود. چنان‌که در آدرس قبلی بیان کرده‌ام. [↑](#footnote-ref-64)
65. - با شرط بخاری و مسلم صحیح است. همان. [↑](#footnote-ref-65)
66. - مسلم (13/66 نووی). قبلی. [↑](#footnote-ref-66)
67. - علی بن مدینی می‌گوید: اهل غرب عرب‌ها هستند. دیگران گویند: منظور سرزمین مغرب است. و معاذس گوید: آنان در شام هستند و در حدیثی دیگر آمده است: ایشان در بیت المقدس هستند. و گفته شده: آنان اهل شام و ماورای آن هستند. قاضی عیاض گوید: مراد از اهل غرب، جنگ جویان و سلحشوران را گویند. مترجم؛ برگرفته از شرح سیوطی بر مسلم. [↑](#footnote-ref-67)
68. - مسلم(13/68- نووی). قبلی. [↑](#footnote-ref-68)
69. - حَسَن است. همان. [↑](#footnote-ref-69)
70. - متواتر به حدیثی گویند که راویان آن، در هر طبقه از طبقات سند، کمتر از 10 نفر نباشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-70)
71. - در کتاب (اقتضاء صراط المستقیم، ص 6). [↑](#footnote-ref-71)
72. - (الأزهار المتناثرة، ص93). [↑](#footnote-ref-72)
73. - (صلاة العیدین، ص 39- 40 ). [↑](#footnote-ref-73)
74. - (ص 14- 15). [↑](#footnote-ref-74)
75. - لالکائی/ در کتاب (شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، 160) و ابن عساکر در (تاریخ دمشق، 13/ 322 / 2 ). [↑](#footnote-ref-75)
76. - (الباعث علی انکار البدع و الحوادث، ص 22). [↑](#footnote-ref-76)
77. - (إغاثة اللهفان من مصائد الشیطان، 1/69). [↑](#footnote-ref-77)
78. - ( 1/23 ). [↑](#footnote-ref-78)
79. - صحیح ابن حبان (8/44). [↑](#footnote-ref-79)
80. - ابونعیم در (حلیة الأولیاء، 9 / 239 ). [↑](#footnote-ref-80)
81. - (الإعتصام 2//267). [↑](#footnote-ref-81)
82. - (شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة 1/25 ). [↑](#footnote-ref-82)
83. - مجموع الفتوی (3/345). [↑](#footnote-ref-83)
84. - این دو سطر به متن نوشتار اضافه شده است تا سر نخ موضوع در دست خواننده‌ی محترم قرار گیرد و دچار سردر گمی نشود. مترجم. [↑](#footnote-ref-84)
85. - (فیض القدیر6/395). [↑](#footnote-ref-85)
86. - مترجم. [↑](#footnote-ref-86)
87. - کتاب (عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص 101 – 102 ). [↑](#footnote-ref-87)
88. - متوفای 258 هجری قمری. [↑](#footnote-ref-88)
89. - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص 73)، حاکم در (معرفة علوم الحدیث، ص 4)، صابونی در (عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص 102). گویم: اسنادش صحیح است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - متوفای 305 هجری قمری. [↑](#footnote-ref-90)
91. - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص 73 - 74)، حاکم در (معرفة علوم الحدیث، ص 4)، صابونی در (عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص 104). [↑](#footnote-ref-91)
92. - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص74)، حاکم در (معرفة علوم الحدیث؛ ص 4)، صابونی در (عقیدة السلف اصحاب الحدیث، ص 103) و ابن قیم جوزی در کتاب (مناقب احمد 180) و ابو یعلی در (طبقات الحنابلة 1/38). [↑](#footnote-ref-92)
93. - ( معرفة علوم الحدیث، ص4). [↑](#footnote-ref-93)
94. - ابن ابی حاتم در نوشتار خود به نام (اهل السنة و اعتقاد الدین) چاپ شده در (مجلة الجامعة السلفیة) رمضان 1403 هج. صابونی در (عقیدة السلف ص 105) و لالکائی در (شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة 2/179). بنده – مؤلف – این روایت را صحیح می‌دانم. [↑](#footnote-ref-94)
95. - عقیدة السلف (ص 105 – 107). [↑](#footnote-ref-95)
96. - خطیب بغدادی در (الکفایة، ص 48) و دیگران. گویم: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - مجموع الفتاوی (4/ 96). [↑](#footnote-ref-97)
98. - این تفسیر ابن عباسب از لغت (طوبی) است. تحفة الأحوذی شرح ترمذی. مترجم. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مسلم (2/175 – 176- نووی). [↑](#footnote-ref-99)
100. - ضعیف است. چنان‌که در کتابم (طوبی للغرباء) بیان داشتم.1 [↑](#footnote-ref-100)
101. - صحیح. آدرس قبلی.1 [↑](#footnote-ref-101)
102. - مسلم (2/ 76- نووی ). [↑](#footnote-ref-102)
103. - با مجموع اسنادش صحیح است. در کتابم به نام (طوبی للغرباء) توضیح داده‌ام.3 [↑](#footnote-ref-103)
104. - ضعیف. همان. 4 [↑](#footnote-ref-104)
105. 4- ضعیف. قبلی. 5 [↑](#footnote-ref-105)
106. - با مجموع سند صحیح می‌شود. همان. 6 [↑](#footnote-ref-106)
107. - ضعیف. آدرس قبل. 7 [↑](#footnote-ref-107)
108. - ضعیف. 8 [↑](#footnote-ref-108)
109. - ضعیف. قبلی. 10. این روایت، با الفاظ صحیح دیگری آمده است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحیح. همان.11 [↑](#footnote-ref-110)
111. - "ضعیف جدا". بسیار ضعیف. قبلی. 13 [↑](#footnote-ref-111)
112. - تدریب الراوی 2/ 180). [↑](#footnote-ref-112)
113. - مقاصد الحسنة، ص 114). [↑](#footnote-ref-113)
114. - در تعلیقی که بر (مقاصد الحسنة، ص 114) زده است. [↑](#footnote-ref-114)
115. - (نظم المتناثر، ص34 – 35 ). [↑](#footnote-ref-115)
116. - تدلیس: تاریک کردن جریان کار. به راویی که عیب سند را بپوشاند تا خواننده متوجه عیب مذکور نشود ، مدلِس گویند. مختلِط از إختَلَطَ گرفته شده است: به معنای قاطی کرد. یعنی راویی که الفاظ حدیث را با هم قاطی می‌کند. مترجم. [↑](#footnote-ref-116)
117. - روایتی که روای در آن اسم صحابی را حذف کند و سخن "تابعی" را مستقیماً و بدون واسطه‌گری صحابه به رسول ج سلم نسبت دهد. [↑](#footnote-ref-117)
118. - (طبقات الشافعیة / 145). [↑](#footnote-ref-118)
119. - (1/ 8 ). [↑](#footnote-ref-119)
120. - "طبقات الشافعیة" (4/ 145). [↑](#footnote-ref-120)
121. - " وَاهٍ بِمَرَّةٍ ". [↑](#footnote-ref-121)
122. - به روایتی گویند که در سند آن دو راوی یا بیشتر به صورت متوالی افتاده باشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-122)
123. - یکی از حکم‌های صادره در درجه بندی حدیث، در کتب علوم الحدیث است و به معنای ((بسیار پوچ و خیالی)) می‌باشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-123)
124. - به قول یا سخنی ((مرفوع)) گویند که به مقامِ رفیع پیامبر ج نسبت داده شود. حال ممکن است این نسبت دادن صحیح یا ضعیف باشد. ولی در این جا همان مرفوع متصل صحیح، منظور است. [↑](#footnote-ref-124)
125. - ( صفة الغرباء من المؤمنین، ص 27). [↑](#footnote-ref-125)
126. - (کشف الکربة فی وصف حال أهل الغربة 22- 27). [↑](#footnote-ref-126)
127. - این‌گونه فرقه‌ی ناجیه و طایفه منصوره را بدون هیچ فرقی، یکی محسوب می‌نماید. با حدیث طایفه منصوره، فرقه ناجیه را شرح می‌دهد. این کار ردّی است بر آنان که میان این دو واژه فرق قایل هستند. [↑](#footnote-ref-127)
128. - اقوال این علما را با حواله به مصادر آن در کتابم به نام (اللآلی المنثورة فی أوصاف الطائفة المنصورة) آورده‌ام. همچنین برادر بزرگوار شیخ ابو محمد ربیع بن هادی مدخلی حفظه الله در کتابش به نام (أهل الحدیث هم الطائفة المنصورة و الفرقة الناجیة) شرح و بسط داده است. [↑](#footnote-ref-128)
129. - (تهذیب الأسماء و اللغات، 1/17). [↑](#footnote-ref-129)
130. - برگرفته از نوشتاری به نام (مکانة أهل الحدیث) نوشته‌ی برادر ارجمند شیخ ربیع بن هادی مدخلی - حفظه الله- . [↑](#footnote-ref-130)
131. - مجموع الفتوی 4/95). [↑](#footnote-ref-131)
132. - متوفای 418 هجری. در کتاب (شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة 1/23 – 25). [↑](#footnote-ref-132)
133. - لالکائی/ از زمانه‌ای سخن می‌راند که اسلام در آن با غزت و شوکت بود. علم نبوی دارای استحکامات بوده و نفوذ ناپذیر بود. هرگز دست بدعتی‌ها به آن نرسید. لیک امروز در دوران غریت زندگی را سپری می‌کینم و شاهدیم تعداد زیادی از اهل بدعت قاریان قرآن‌اند و به تدریس حدیث نبوی مشغول‌اند. تعجب نمی‌کنیم و دچار وحشت و نگرانی نخواهیم شد. چرا که توجیه این کار را در سنت صحیح مطهر رسول الله ج سراغ داریم. پیامبر اکرم ج از این حقیقت صد در صدی خبر داده است. مگر این که لطف اللهـ سراغمان آید و با رحمت خود پوششمان دهد. لذا بر دانش جویان علوم شرعی است که از این حقیقت آگاه باشند و نیک بدانند که از چه کسی دینشان را می‌گیرند. براستی که رسول الله ج می‌فرماید: «إن من أشراط الساعة إن یلتمس العلم عند الأصاغر»: (یکی از علائم قیامت این است که علم در نزد کوچکان جستجو شود) ابن مبارک در (الزهد ص61) آورده است. و لالکائی/ در (شرح أصول اعتقاد أهل السنة و ا لجماعة 102) با سند ابن لهیعة از بکر بن سوادة از ابو أمیه جمحی به صورت مرفوع آورده است.

گویم: این سند صحیح است؛ زیرا اگر ابن لهیعه از "عبادله" روایت کند، روایتش صحیح است. همچنین هرگاه ابن مبارک از آنان روایت کند. ابن مبارک گوید: "اصاغر" همان اهل بدعت هستند. همچنین حدیث ابن مسعودس با الفاظی که خواهد آمد و در حکم "حدیث مرفوع " است، شاهدی بر این حدیث است. چرا که نمی‌توان از روی عقل و اجنهاد چنین حرفی زد : «لا یزال الناس بخیر ما أتاهم العلم من أصحاب محمد ج و أکابرهم، فإذا أتاهم العلم من قبل إصاغرهم فذلک حین هلکوا»: (مادامی که علم از جانب اصحاب رسول ج و بزرگان علمی، به مردم برسد، در خیر و نیکی‌اند. و چون از سوی اصاغر (کوچکان کم علم، اهل بدعت) مورد تعلیم قرار گیرند، آن وقت است که هلاک شده‌اند). ابن مبارک (851)، و لالکائی (101) و دیگران.

اگر اعتراض شود: مگر رسول الله ج نفرموده‌اند: «یحمل هذا العلم من کلِّ خلف عدوله، ینفون عنه تحریف الغالین، و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین»: (حاملان این علم، عادلان هر عصر بعد از عصری دیگر می‌باشند و تحریف افراط‌گران، ادعای بی‌خود باطلان و تفسیر جهال بی‌خرد را می‌زدایند. این روایت چنان‌که در نوشتاری به نام (تحریر النقول فی تصحیح حدیث العدول) بیان کرده‌ام، "حَسَن لغیره": (به کمک روایت‌های دیگر حَسَن می‌شود) است.

گویم: آری! ولی آیا نخوانده‌ای که نووی/ در (تهذیب الأسماء و اللغات 1/17) بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: رسول الله ج در این روایت از مصونیت علم حدیث و محفوظ ماندن و عدالت ناقلانش خبر می‌دهد. اللهأ در هر عصر جانشینانی عادل بعد از نسل گذشته را موفق می‌گرداند تا علم را به آیندگان انتقال دهند و تحریف را از آن نفی گرداند و بعد از آن ضایع و نابود نمی‌شود. این قول صراحتاً عدالت حاملان حدیث را در هر عصر بیان می‌دارد. الله را شکر، فی الواقع هم چنین است و این خبر از اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های دقیق نبوی است. البته این مقوله، با این که می‌شود بعضی از فاسقان هم مقداری علم داشته باشند، در تضاد نیست. چرا که حدیث می‌گوید: عادلان هر عصر حامل این علم‌اند؛ نه این که کسی دیگر نباید اصلاً چیزی از این علم بداند! والله اعلم. این مسئله را در کتاب (حلیة العالمِ المعلم و بلغة الطالب المتعلم) از انتشارات دار التوحید – ریاض، شرح و بسط داده‌ام. [↑](#footnote-ref-133)
134. - (مجموع الفتوی 3/157). [↑](#footnote-ref-134)
135. - تخریجش خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-135)
136. - مجموع الفتوی (3/129). [↑](#footnote-ref-136)
137. - همان (3/ 159). [↑](#footnote-ref-137)
138. - (3/ 345). [↑](#footnote-ref-138)
139. - (3/ 347). [↑](#footnote-ref-139)
140. - مجموع الفتاوی (3/ 346). [↑](#footnote-ref-140)
141. - متوفای 429 هجری. در (الفرق بین الفِرقِ، ص 313). [↑](#footnote-ref-141)
142. - در (جولات فی الفقهین، ص 22، 66، 81 و 90). [↑](#footnote-ref-142)
143. - (2/6 ). [↑](#footnote-ref-143)
144. - مجموع الفتوی ( 4/155). [↑](#footnote-ref-144)
145. - همان (4/156). [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح. ابوداود (4607)، ترمذی (2676)، ابن ماجه (43 ، 44 ) از طریق عبدالرحمن بن عمرو السُّلمی از عرباض بن ساریهس. گوبم: عبدالرحمن تابعی است و جمع زیادی از افراد ثقه از وی روایت نموده‌اند و ابن حبان او را ثقه خوانده است. حجر بن حجر در ابو داود و ابن حبان در (صحیحش 5 )، ابن ابی عاصم در (السنة 32 ، 75 ) او را تایید نموده است. وی تابعی است و جز خالد بن معدان کسی دیگر از او روایت ننموده است. برای این روایت سند دیگری از طریق یحیی بن ابی مطاع موجود است. وی می‌گوید: "سمعتُ": (شنیدم) عرباض بن ساریه می‌گوید: ... و در ادامه، حدیث را ذکر می‌کند. ابن ماجه (42 )، حاکم ( 1/97 ). راویان سند ثقه هستند. البته دُحَیم اشارتاً می‌گوید: روایت یحیی بن ابی مطاع از عرباض بن ساریهس "مرسل" است. گویم: یحیی صراحتاً لفظ "سماع" شنیدن را از عرباض بن ساریهس ذکر نموده است. اسنادِ به وی درست است. والله اعلم. این حدیث سندهای دیگری نیز دارد؛ لذا بدون شک ثابت است.

علما بر صحت این روایت و احتجاج به آن اتفاق نظر دارند. فقط ابن قطان بن فاسی در این مورد شاذ است. که البته جواب این آقا و مقلدان ایشان – ان شاء الله - باشد در جای دیگر. [↑](#footnote-ref-146)
147. - یعنی نمی‌توان در آنِ واحد به همه‌ی این فتواها عمل نمود. مترجم. [↑](#footnote-ref-147)
148. 2- این مثال برای عالِم نمایی زده می‌شود که قبل از غوره کردن کشمش می‌سازد و قبل از درمان، اعلان بی‌نیازی می‌کند. اسب‌های جنگی را آماده ساخته و می‌پندارد او هم جزو پهلوانان است. نهایتاً خود و توده‌ی مردم را بیچاره و زمین‌گیر می‌کند. چرا که در نقش بازی کردن و نمایش دادن و عرض اندام استاد است. ولی چون به بوته‌ی امتحان سپرده شده و محک زده شود و نتیجه‌ی امتحان را ببیند زمین‌گیر می‌شود. زیرا بدون علمی وافر و بصیرت نمی‌توان بر فراز آسمان نیکی و خوبی اوج گرفت و به پرواز در‌آمد. [↑](#footnote-ref-148)
149. - (الإحکام فی أصول الأحکام 6/ 76 – 78). [↑](#footnote-ref-149)
150. - مجموع الفتوی 1/ 282. [↑](#footnote-ref-150)
151. - (ایقاظ همم أولی الأبصار، ص 23). [↑](#footnote-ref-151)
152. - (مرقاة المفاتیح 1/199 ). [↑](#footnote-ref-152)
153. - (تحفة الأحوذی 3/ 50 ) و (7/ 420 ). [↑](#footnote-ref-153)
154. - همان (3/51). [↑](#footnote-ref-154)
155. - این کلام نویسنده با قواعد اصول حدیث همخوانی ندارد. زیرا رای و اندیشه‌ی صحابهش جزو سنت محسوب نمی‌شود. و تعریف سنت عبارت است از: گفتار، کردار، سکوت و صفتی که با سند صحیح از رسول الله ج ثابت باشد. چرا که رسول بزرگوار اسلام نفرموده‌اند: سنت خلفاء و رای ایشان، از سنت من است. ولی ما را به پیروی از رای و اندیشه‌ی خلفای هدایت یافته، دستور داده‌اند. شایسته بود مؤلف فقط می‌گفت: سنت خلفای راشدین و رای آنان بر فهم دیگر مردمان مقدم است. و در نبود ادله یا عدم فهم نصوص، به اقوال خلفاء رجوع می‌کنیم. چنانکه در چند سطر بعد هم همین را می‌گوید. اما چون بنده خود را ملزم می‌دانم که چیزی از متن کتاب نکاهم و تغییری در آن ایجاد نکنم، لازم دانستم این مورد را در پاورقی متذکر شوم. هذا ما ظهر لی والله اعلم بالصواب. مترجم. [↑](#footnote-ref-155)
156. - پیشتر،کلام پرارزش زیادی از آنان، بیان شد. [↑](#footnote-ref-156)
157. - (تحفة الأحوذی 7/ 440 – 441 ). [↑](#footnote-ref-157)
158. - (تحفة الأحوذی 3 / 50 – 51 ). [↑](#footnote-ref-158)
159. - چنان‌که در کتابم (درء الارتیاب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب) از انتشارت دار الرایة- ریاض بیان داشتم، با شواهدش "حَسَن" است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - "حسن لغیره" است. چنان‌که در کتاب خود به نام (درء الارتیاب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب، ص15) بیان نمودم. [↑](#footnote-ref-160)
161. - این ابیات از ابن خطیب معروف به فخر رازی است. شاطبی آن را در (الإفادات و الإنشادات، ص 84 – 85) با سند خویش آورده است. و نیز در (نفخ الطیب) اثر مقری (5/232) و (الإحاطة فی أخبار غرناطة) نوشته‌ی لسان الدین بن خطیب (2/ 222) با سندی دیگر آمده است. [↑](#footnote-ref-161)
162. - این گفتار از ابن جوینی است. چنان‌که در (المنتظم 9/19)، (سیر اعلام النبلاء 18/471)، (طبقات الشافعیة 3/260) و (شذرات الذهب 3/361) آمده است. [↑](#footnote-ref-162)
163. - (العقیدة الحمویة 1 / 428). [↑](#footnote-ref-163)
164. - (التحف فی مذاهب السلف 41- 44 ). [↑](#footnote-ref-164)
165. - مترجم. [↑](#footnote-ref-165)
166. - بی‌سوادانی که قدرت فهم و درک مطلب را ندارند! چنان‌که که امروزه برای تحقیر و بی‌احترامی به شخصی، می‌گویند: بی‌سوادِ... . و گر نه قرآن می‌فرماید: الرسول النبی الأمّی: فرستاده‌ای که قدرت کتابت و خواندن ندارد. (اعراف: 157). و رسول الله ج در روایت صحیح می‌فرمایند:إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّیةٌ: ما امتی بی‌سوادیم. (نسائی). ولی هرگز منظور پیامبر ج بی‌احترامی به خود و دیگر صحابهش نبوده است. مترجم. [↑](#footnote-ref-166)
167. - (لوامع الأنوار البهیة 1 / 25). [↑](#footnote-ref-167)
168. - (مفتاح دار السعادة 1/ 145 – 146 ). [↑](#footnote-ref-168)
169. - هرکس خواهان دیدن مناظرات بیشتری براساس منهج سلف صالح است، لطفا به کتابم (مناظرات السلف مع حزب الإبلیس و أفراخ الخلف دراسة و تحلیلاً ) از انتشارات دار ابن جوزی – دمّام، رجوع کند. [↑](#footnote-ref-169)
170. - این حدیث در بسیاری از کتب به لفظ ((خیر القرون)) مشهور است. گویم این لفظ صحیح نیست. درست همان است که بنده آورده‌ام. [↑](#footnote-ref-170)
171. - بخاری. حافظ ابن حجر در (الإصابة ) 1/2)، و مناوی در (فیض القدیر) 3/478) و کتّانی در (نظم المتناثر) (ص 127) تاییدشان کرده است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - مسلم (16 / 121 – نووی). [↑](#footnote-ref-172)
173. - احمد (1/ 379 )، طیالسی در مسندش (ص 23)، خطیب بغدادی در (الفقیه المتفقّه) (1/66) به صورت موقوف با سند "حَسَن" آورده است. مشهور آن است که جمله‌ی آخر "مرفوع " است. اما این حرف درست نیست. چنان‌که ائمه‌ی این فن گفته‌اند. این سخن قول ابن مسعود است. من هم آن را در نوشتار خویش به نام (البدعة و أثرها السیء علی الأمة ) (ص 321- 322 ) بیان کرده‌ام. [↑](#footnote-ref-173)
174. - این سندی واضح و صریح از علیس است که سخنان باطل رافضیان که خود را به ناحق، ظالمانه و به دروغ به اهل بیت نبوی نسبت می‌دهند را در هم می‌کوبد. گمان می‌کنند آن چه در نزد عترت است کتابی سه برابر قرآن موجود است و آن را ( مصحف فاطمة ) می‌نامند.

به (بغیة المرتاد) نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه (ص 321-322 ) نگاه کن. کلام گرانقدری خواهی یافت. [↑](#footnote-ref-174)
175. - بخاری (1/204- فتح الباری ). [↑](#footnote-ref-175)
176. مسلم: (5- 196- نووی). [↑](#footnote-ref-176)
177. - مسلم: (2466). [↑](#footnote-ref-177)
178. - مسلم: (16/82- نووی). [↑](#footnote-ref-178)
179. - (مدّ، پیمانه‌ای است که برخی آن را به پُری دوکفِ دست انسانی میان اندام، دانسته‌اند).مترجم. [↑](#footnote-ref-179)
180. - بخاری: (7/21 – فتح الباری)، مسلم (16/ 92-93 نووی). روای حدیث ابوسعید خدری‌س است. در کتاب مسلم (16/92 نووی) از ابوهریرهس روایت شده است که صحیح نمی‌باشد و (وَهم) است. چنان‌که حافظ بیهقی در (المدخل الی السنن) (ص 113) و ابن حجر در (فتح الباری 7/ 135) بیان داشته‌اند. اگر خواهان اطلاعات بیشتری در این زمینه هستید به (جزء محمد بن عاصم عن شیوخه) با تحقیق بنده (13) نظر اندازید. [↑](#footnote-ref-180)
181. - به (البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث الشریف) نوشته‌ی ابن حمزه حسینی (3/ 304 – 305 ) نگاه کن. [↑](#footnote-ref-181)
182. - قبلاً گذشت. [↑](#footnote-ref-182)
183. - قبلاً گذشت. [↑](#footnote-ref-183)
184. - (الفرق بین الفرق، ص 119- 120 ). [↑](#footnote-ref-184)
185. - ص: 12- 13. [↑](#footnote-ref-185)
186. - به کتاب (کافی) نوشته‌ی کلینی (115) نگاه کن. [↑](#footnote-ref-186)
187. - کشف الاسرار، ص 131). [↑](#footnote-ref-187)
188. - منظور پیامبر ج است. [↑](#footnote-ref-188)
189. - تا که اسغفار کنند. چرا که هرکس لغزش‌هایس را بشمارد او را وا می‌دارد که به سوی اللهأ توبه نماید. [↑](#footnote-ref-189)
190. - سند دیگری هم از عبدالله بن مسعودس دارد. احمد (1/404) با سند (جیّد). این حدیث از تعداد زیادی از صحابه –ش - هم روایت شده است. [↑](#footnote-ref-190)
191. - تخریج و فهم و برداشت این مناظره را در کتابم: (البدعة و أثرها السییء فی الإمة ) (ص 29 - 33 ) چاپ سوم بخوان. [↑](#footnote-ref-191)
192. - منتسب به حَرورَاء، روستایی در چهار کیلومتری کوفه. اولین تجمّع خوارج بود که در آنجا با علیس به مخالفت بر خاستند. لذا بدانجا منسوب شدند. (معجم البلدان)3 / 345 )، (اللباب فی تهذیب الأنساب 1/ 359). [↑](#footnote-ref-192)
193. - جنگ علیس با خوارج مصداق خبری بود که رسول الله ج در مورد خوارج داده بودند. [↑](#footnote-ref-193)
194. - حکم گروه شورشی همین است یعنی: زن‌ها و اولادشان اسیر نمی‌شوند، غنیمت‌هاشان تقسیم نمی‌گردد، زخمی‌هاشان کشته نمی‌شوند. فراری‌های آنان تعقیب نمی‌شود. مادامی که وارد جنگ نشده‌اند نباید جنگ با آنان را شروع کرد. [↑](#footnote-ref-194)
195. - روایت براء بن عازبس برای این حدیث شاهد قرار می‌گیرد. بخاری (5/ 303- 304 فتح الباری). و مسلم (12/134- 138 نووی). هم چنین شاهد دیگری از روایت أنسس موجود است: مسلم (12/ 138 – 139 نووی). [↑](#footnote-ref-195)
196. - صحیح است. تخریجش را در کتابم (مناظرات السلف مع حزب ابلیس و أفراخ الخلف، ص 95) نشر دار ابن جوزی – دمّام نگاه کن. [↑](#footnote-ref-196)
197. - آجری/ در (الشریعة، ص58). [↑](#footnote-ref-197)